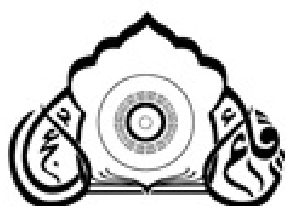


مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان



السلام علیک یا صاحب الزمان



ظفرنامهٔ خسروی

شرح حکمرانی

سید امیر نصرالله بهادر سلطان ابن حیدر

(۱۲۷۷ - ۱۲۴۲ ه.ق.)

«در بخارا و سمرقند»

از مؤلفی ناشناخته

به تصحیح و تحشیهٔ

دکتر منوچهر ستوده

با مقدمهٔ

اسماعیل رحمتاف

بسم الله الرحمن الرحیم

ظفرنامه خسروی

نویسنده:

مشخص نشده است

ناشر چاپی:

میراث مکتوب

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ظفرنامه خسروی

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : ظفرنامه خسروی: شرح حکمروایی سید امیر نصرالله بهادر سلطان‌بن حیدر (۱۲۴۲ - ۱۲۷۷ه.ق") در بخارا و سمرقند/ "از مولفی ناشناخته؛ به‌تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده.

مشخصات نشر : تهران: دفتر نشر میراث مکتوب، آینه میراث، ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری : ۲۶۳ص.

فروست : میراث مکتوب؛ ۳. میراث ماوراءالنهر؛ ۵۳.

شابک : ۱۰۰۰۰ریال ۹۶۴-۹۶۷۳۳-۴-۵ :

یادداشت : ص.ع. به‌انگلیسی:Zafarname -ye xosravi.

عنوان دیگر : شرح حکمروایی سید امیر نصرالله بهادر سلطان‌بن حیدر (۱۲۴۲ - ۱۲۷۷ه.ق) در بخارا و سمرقند

موضوع : امیر نصرالله بهادر، ۱۲۲۱؟ - ۱۲۷۷ق. -- سرگذشتنامه

موضوع : سیاستمداران ایرانی

موضوع : ایران -- تاریخ -- قاجاریان، ۱۱۹۳ - ۱۳۴۴ق.

شناسه افزوده : ستوده، منوچهر، ۱۲۹۲ - ، مصحح

شناسه افزوده : دفتر نشر میراث مکتوب. آینه میراث

رده بندی کنگره : DSR۱۳۲۹/ظ۷ ۱۳۷۷

رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۷۴۰۹۲

شماره کتابشناسی ملی : م۷۷-۱۴۰۶۸

[مقدمه ناشر]

بسم اللّه الرحمن الرحیم دریایی از فرهنگ پرمایه ایران اسلامی در نسخه‌های خطی موج می‌زند. این نسخه‌ها، در حقیقت کارنامه دانشمندان و نوابغ بزرگ و هویت‌نامه ما ایرانیان است. بر عهده هر نسلی است که این میراث پر ارج را پاس دارد و برای شناخت تاریخ و فرهنگ و ادب و سوابق علمی خود به احیا و بازسازی آن اهتمام ورزد.

با همه کوششهایی که در سالهای اخیر برای شناسایی ذخایر مکتوب این سرزمین و تحقیق و تتبع در آنها انجام گرفته و صدها کتاب و رساله ارزشمند انتشار یافته هنوز کار ناکرده بسیار است و هزاران کتاب و رساله خطی موجود در کتابخانه‌های داخل و خارج کشور شناسانده و منتشر نشده است. بسیاری از متون نیز، اگرچه بارها به طبع رسیده، منطبق بر روش علمی نیست و به تحقیق و تصحیح مجدّد نیاز دارد.

احیا و نشر کتابها و رساله‌های خطی وظیفه‌ای است بر دوش محقّقان و مؤسّسات فرهنگی.

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نیز در راستای اهداف فرهنگی خود مرکزی را بنیاد نهاده است تا با حمایت از کوششهای محقّقان و مصحّحان، و با مشارکت ناشران، سهمی در نشر میراث مکتوب داشته باشد و مجموعه‌ای ارزشمند از متون و منابع تحقیق به جامعه فرهنگی ایران اسلامی تقدیم دارد.

دفتر نشر میراث مکتوب

ظفرنامه خسروی، ص: ۷

فهرست مطالب

ظفرنامه خسروی، ص: ۸

ظفرنامه خسروی، ص: ۹ به نام آنکه او نامی نداردبه هر نامی که خوانی سر برآرد

پیشگفتار

اشاره

در تابستان ۱۳۷۱ شمسی وزارت امور خارجه مرا مأمور کرد تا آثار و بناهای تاریخی ورارود (- ماوراء النهر) و خوارزم یعنی جمهوریهای قزاقستان و تاجیکستان و قرقیزستان و ترکمنستان را بررسی کنم. در حین بررسی به هر شهری که می‌رسیدم سری به کتابخانه‌های آن شهر می‌زدم تا اگر نسخه‌ای که به کار تألیف و تنظیم تاریخ ایران می‌آید، تهیه کنم.

در شهر تاشکند به کتابخانه دولتی مراجعه کردم و رئیس کتابخانه «آقای ارنبایوف» تمام مجلّدات کتابخانه را در اختیارم گذاشت. یک هفته تمام صرف رونویس کردن نامهای نسخ تاریخی مربوط به تاریخ ایران کردم و در حدود پانصد و پنجاه نسخه در این زمینه برگزیدم و تقاضا کردم «میکروفیلم» این کتابها را به مخلص بدهند. در جلسه اول اعضای «کمیته» نداشتن فیلم را بهانه کردند. بنده هم از بازار تاشکند دو حلقه فیلم بزرگ سینمایی خریدم و به کتابخانه دادم. در جلسه دوم اعضای «کمیته» تصمیم گرفتند که «میکروفیلم» هیچ‌یک از نسخه‌ها را در اختیار بنده قرار ندهند و آقای «ارنبایوف» روز بعد فرمودند: «این میراث نیاکان ماست و ما نمی‌توانیم «میکروفیلم» این کتابها را به شما بدهیم. بنده به تهران خواهم آمد و به تعداد نسخی که شما انتخاب کرده‌اید از نسخ خطی کتابخانه‌های شما انتخاب خواهم کرد. بعدا این میکروفیلمها را باهم عوض و بدل خواهیم کرد.» نشان به آن نشانی که ایشان به تهران آمدند ولی چنین کاری نکردند. بیشتر نسخی که بنده انتخاب کرده بودم جزو کتبی بود که روسها به دفعات از مشهد الرضا به غارت برده بودند و مهرهای کوچک سلاطین صفویه و قاجاریه به صفحات ابتدای آنها تا امروز روشن خوانده می‌شد. کسی نبود که از ایشان بپرسد که کتبی که

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۰

به زبان و خط فارسی است چگونه می‌تواند میراث نیاکان ازبک باشد. نه تنها «میکروفیلمها» را به ما ندادند بلکه فیلمهای خریده شده ما را هم تصاحب کردند.

سرانجام یک نسخه کتاب ظفرنامه خسروی را با چاپ «فاکسیمیله» به عنوان حق السکوت به مخلص دادند تا بنده زیاد ناراضی از در کتابخانه دولتی بیرون نروم. این کتاب از روی نسخه‌ای است که به خط مؤلف، چاپ «فاکسیمیله» کرده بودند.

مطالب ظفرنامه خسروی

ظفرنامه خسروی در بیان سلطنت سید امیر نصر الله بهادر سلطان (۱۲۴۲ تا ۱۲۷۷ قمری) ابن امیر حیدر سلطان بن امیر معصوم سلطان بن امیر محمد دانیال است که از بازماندگان سلاطین منغیتیه می‌باشد.

فرزندان امیر حیدر سلطان

میر محمد حسین خان، سید میر نصر الله بهادر سلطان، میر عمر خان، میر زبیر خان، میر حمزه خان و میر صفدر خان

در سال ۱۲۴۵ ه. ق. امیر حیدر سلطان، میر نصر الله محمد بهادر سلطان را به حکومت ولایت نسف و کاسان و کسبی و قصبه

چراغچی و یرتی تپه و فمی و ولایت بایسون و شیرآباد و کلف و خزار تا سرحد ولایت حصار نصب کرد و میر عمر خان را که پسر سوّم بود به حکومت ولایت کرمینه و ینگی قورغان و قرچغای و هزاره گماشت.

در همین تاریخ از صلب سید میر نصر الله محمد بهادر سلطان، سید مظفّر سلطان به عرصه هستی پای نهاد.

در سال ۱۲۴۳ ه. ق. در بازگشت از نسف ثقلی در طبیعت امیر حیدر سلطان- پدر سید میر نصر الله محمد بهادر سلطان- عارض گردید. با همین حال ناگوار وارد بلده فاخره بخارا شد و پس از یک بار کرنش دادن به سپاه از دار المحن دنیا به سوی عقبی رحلت کرد. خبر فوت را وزارت پناه- محمد حکیم قوش بیگی- با قاصدی تندرو به «قرشی» فرستاد. سید میر

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۱

نصر الله محمد بهادر سلطان با شنیدن خبر اراده آمدن به بخارای شریف کرد.

در همین وقت میر محمد حسین خان- پسر کلان امیر حیدر سلطان- در شهر بخارا در گذر بازار خواجه تحت نظر بود، اطرافیان را جمع کرد و به طرف ارگ بخارا روی آورد.

نگهبانان ارگ دروازه را گشودند و او را راه دادند. او هم وارد ارگ شد و بر تخت سلطنت برآمد.

جنازه امیر حیدر سلطان را به خاک سپردند و به عزاداری قیام و اقدام نمودند. سن او در این تاریخ چهل و هفت سال و بیست و هفت سال بر اریکه سلطنت مستقر بود. امیر سید میر نصر الله بهادر سلطان که خبر فوت پدر را شنیده بود، از چول قرشی گذشته به طرف بخارا آمد، ولی شنید میر محمد حسین خان در بخارا بر تخت سلطنت نشست. از همان‌جا برگشت و رو به قرشی آورد.

میر محمد حسین خان چهار ماه بر تخت سلطنت نشست و پس از آن شربت اجل نوشید.

خبر فوت او منتشر شد. چون میر عمر خان در کرمینه نزدیک بخارا بود خود را به بخارا رساند و برادر را به خاک سپرد و بر سریر سلطنت قرار گرفت.

سید میر نصر الله محمد بهادر سلطان که خبر فوت برادر را شنید به طرف بخارا به راه افتاد.

ولی شنید میر عمر خان بر تخت سلطنت بخارا قرار گرفت. فورا بازگشت و به محل حکومت خود رفت. میر عمر خان به جای اینکه به امور رعایا بپردازد، به شرابخواری و عیش و عشرت پرداخت. اعمال ناروای او به گوش برادر رسید.

سید امیر نصر الله محمد بهادر سلطان قشون قرشی و خزار و بایسون و شیرآباد و چراغچی را با توابع و لواحق جمع کرد و به قصد تسخیر سمرقند و بخارا به راه افتاد. ولایت سمرقند در این تاریخ در دست محمد جعفربی- حاکم بالاستقلال- آنجا بود. با شنیدن این خبر تا قصبه جام او را استقبال کرد و با قشون امیر نصر الله محمد به راه افتاد. امیر نصر الله محمد پس از زیارت خواجه احرار به شهر سمرقند وارد شد. او را بر بالای سنگی که امیر تیمور می‌نشست، نشاندند و زر و جواهر بیشمار بر فرق او نثار کردند. یک هفته در سمرقند ماند و از آنجا به طرف بخارای شریف طی مراحل کرد.

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۲

میر عمر خان تا نزدیک رباط ملک پیش آمد، ولی عقب‌نشینی کرد و به ارگ بخارا درآمد و دروازه‌های شهر را بست. امرای میر عمر خان نظیر توره خواجه نقیب و بیگ اوغلی دیوان بیگی بهرین و رحیم بیگ بی‌منغت به خدمت امیر نصر الله محمد رسیدند و اظهار اطاعت و انقیاد کردند و او را استقبال نمودند و غاشیه فرمانبرداری بر دوش خود افکندند.

میر نصر الله محمد بهادر سلطان به زیارت خواجه بهاء الدین نقشبند رفت و از باطن روح پرفتوح آن بزرگوار استعانت طلبید و در موضع «غربون» یک شب بماند و از اینجا ایلچی به داخل شهر فرستاد تا با برادر مصالحه برقرار سازد. ولی میر عمر خان تن در نداد. محاصره دو ماه طول کشید. شهر گرفتار قحطی شد. از داخل محمد حکیم قوش بیگی و رجب بیک دیوان بیگی و ایاز بی‌ایرانی و دونمس دادخواه ترکمن با امرای بیرونی قراری دادند و دروازه راه سمرقند را گشودند و قشون امیر نصر الله محمد بهادر سلطان را

به شهر درآوردند.

امیر نصر الله وارد شهر بخارا شد و بر تخت خلافت قرار گرفت و در نماز جمعه اعلان سلطنت و حکومت او را خواندند.

از صفحه ۲۹ به بعد مطالب کتاب درباره سوانح و اتفاقات دوران حکومت امیر نصر الله محمد است.

سلاطین منغیتیه

منغیتیه یا منغیتیون سلسله‌ای از خانهای بخارا که از زمان ابو الفیض خان از ملوک جانیه و معاصر نادر شاه افشار به قدرت رسیدند. منغیتیه منسوب به حکیم اتالیق (لقبی مطابق اتابیگ) ابن خدایار، اتالیق منغیت هستند که ابو الفیض خان به سبب عیاشی، اداره امور مملکت را به او سپرده بود. و منغیت اصلا نام قبیله‌ای از قبایل مغول است که نخستین بار در تاریخ رشیدی بدان اشاره شده است. از آن پس از منغیت و قنقرات به عنوان دو قبیله مهم ترک نام برده شده.

هنگام حمله نادر شاه به خوارزم حکیم اتالیق پسر خود محمد رحیم بیگ را به خدمت نادر فرستاد و ابو الفیض را وادار به استقبال و اطاعت از نادر کرد امّا بزودی محمد رحیم بیگ ابو الفیض خان را کشت (۱۱۵۳ ه. ق.) و نخست پسر نه ساله او عبد المؤمن خان را به سلطنت

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۳

برداشت و به نام او به حکومت پرداخت و بعد از یک سال او را نیز کشت و برادر عبد المؤمن- عبید الله خان- را که هنوز در مهد بود عنوان شاهی داد. در اندک‌مدتی او را نیز از میان برداشت و خود مستقلّا به سلطنت نشست (۱۱۵۷ ه. ق.) و سکّه و خطبه به نام خویش کرد. پس از مرگ او (۱۱۶۲ ه. ق.) دانیال بن اتالیق، عم وی به امارت نشست (۱۱۶۳ ه. ق.) دانیال اگرچه ابو الغازی خان، نواده دختری ابو الفیض خان را به سلطنت برداشت و سکّه و خطبه نیز به نام او کرد، اداره حکومت را در دست داشت و حکومت ابو الغازی خان اسمی بیش نبود. پس از مرگ دانیال، پسر او شاه مراد- ملقب به میر معصوم غازی- به سلطنت رسید (۱۱۹۹ ه. ق.) و از این زمان رسما حکومت و سلطنت به منغیتیه انتقال یافت. امیر معصوم اگرچه به اطراف و از جمله به مرو نیز دست‌اندازی کرد، در مقابل تیمور شاه درّانی از در اطاعت درآمد امّا فتوحات خود را همچنان حفظ کرد. معروفترین امرای این سلسله پس از امیر معصوم عبارتند از امیر حیدر بن امیر معصوم (جلوس ۱۲۱۶ ه. ق.)، امیر نصر اللّه بهادر خان (جلوس ۱۲۴۲ ه. ق.) امیر مظفر (جلوس ۱۲۷۷ ه. ق.) پسر امیر نصر اللّه.

در زمان امیر مظفر دست‌اندازی روسها به آسیای مرکزی آغاز شد و بخارا و سمرقند و خوقند تحت تسلّط روسها درآمد و امیر بخارا متحد و در حقیقت دست نشانده روسیه شد.

آخرین آنان که میر عالم نام داشت و در سن پطرزبورگ تحصیل کرده بود در ۱۳۲۸ ه. ق. به امارت نشست اما انقلاب اکتبر او را به افغانستان راند و وی تا پایان جنگ جهانی دوم در کابل زندگی کرد. (دائرة المعارف فارسی).

دوران سلطنت سلاطین منغیت به صد و پنجاه و نه سال رسید

۱۱۷۰ ه. ق. محمد رحیم خان از سلاطین منغیت بر بخارا حکمرواست (زنباور).

۱۱۷۲ ه. ق. دانیال بن محمد از سلاطین منغیت بر بخارا حکمران است (زنباور).

۱۲۱۵ ه. ق. حیدر توره بن میر معصوم شاه از سلاطین منغیت حکمروای بخارا است (زنباور).

۱۲۴۲ ه. ق. حسین بن حیدر توره بن میر معصوم از سلاطین منغیت بر تخت بخارا نشست

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۴

(زنباور).

۱۲۴۲ ه. ق. عمر بن حیدر توره بن میر معصوم از سلاطین منغیت در بخارا حکمرانی دارد (زنباور).

۱۲۵۸ ه. ق. نصر الله بن حیدر توره بن میر معصوم از سلاطین منغیت بر خوقند دست یافت (زنباور).

۱۲۷۷ ه. ق. مظفر الدین بن نصر الله از سلاطین منغیت بر تخت بخارا نشست (زنباور).

۱۲۸۴ ه. ق. قشون روس سلاطین منغیت بخارا را مغلوب کرد و بر بخارا دست یافت (زنباور).

۱۳۰۳ ه. ق. عبد الاحد بن مظفر الدین از سلاطین منغیت بر بخارا حکمروایی دارد. ظاهرا دست نشانده روسها است (زنباور).

۱۳۲۹ ه. ق. (سوم محرم)، میر علیم بن عبد الأحد از سلاطین منغیت بر تخت بخارا است.

ظاهرا دست نشانده روسها است (زنباور).

سبک انشای کتاب

کتاب ظفرنامه خسروی از جمله کتبی است که ظاهرا در بخارا نوشته شده است و به فارسی تاجیکی به رشته تحریر درآمده است. هیچگونه اطلاعی از نویسنده آن نداریم. نویسنده نه خود را در مقدمه معرفی می‌کند و نه در آخر کتاب.

در مقدمه می‌نویسد:

«اما بعد بر ضمایر خجسته نظایر نکته‌شناسان جراید فضل و کمال و بر خاطر کیمیا مآثر دقیقه‌سنجان دانش و افضال پوشیده نماند که این فقیر بی‌بضاعت و حقیر بلا استطاعت را با وجودی که قابلیت نظم و نثر نبود چه جای آنکه دیباچه دلگشای این جریده و اجزای روح‌افزای این مقدمه را در سلک تحریر و انتظام آرد و بیان تواریخ مقدّمات شهریار سپهر اقتدار، سلیمان‌جاه معدلت‌پناه را بر صفحات اوراق شهور و ایّام زیب و زینت و بها بخشد. اما بنابر توجه خاطر بعضی از دوستان صادق و برخی از یاران موافق قلم شکسته رقم طریق

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۵

جرأت پیموده در میدان صفحه، قدم تکاپوی نهاده، در این جریده از آغاز سلطنت رفیع المرتبه پادشاه جم جاه، خورشید کلاه، صاحبقران زمان اسکندر دوران، اعنی حضرت ظلّ السبحان سید امیر نصر الله بهادر سلطان- ادام الله ظلال سلطنته علی مفارق الدوران- مع بعضی وقایعی که در ایام سلطنت جاوید طراز، ابددمساز آن پادشاه دوست‌نواز دشمن‌گداز رویداده شده تا فتح بعضی ممالک که به صمصام خون آشام مجاهدان دولت ابدار تسام مفتوح گردیده بود در عرصه بیان آورده شود، و بالله التوفیق».

و در آخر کتاب آمده است:

«به آخر رسید این نسخه سراسر صفای دلگشا به دستخط راقم روسیاه. اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات تمّت ۱۲۷۹»

از این‌رو نه در مقدمه نه در آخر کتاب ذکری از نویسنده به میان نیامده است.

*** زبان فارسی در سرزمین تاجیک‌نشین مانند زبان فارسی ایران مورد تهاجم بیگانگان قرار نگرفته ولی به مناسبت همسایگی با ترکان مفردات و واژه‌های ترکی بیشتر آن را آلوده کرده است. تاجیکان همان‌طور که آداب و سنن معاشرت و مصاحبت خود را از دست نداده‌اند، زبان خود را هم با دستور و صرف و نحو قدیم حفظ کرده‌اند. در نتیجه مصطلحات زبان فارسی تاجیکی با مصطلحات زبان فارسی ایران اختلاف پیدا کرده است. در اینجا به پاره‌ای از آنها اشاره خواهیم کرد:

ص ۲۸. بالای اعداء: بر سر دشمنان.

ص ۲۸. به خودها: بر خودشان.

ص ۲۸. سرآمد نموده: سرکرده قرار داده.

ص ۲۸. خودها را: خودشان را.

ص ۲۸. دودله شده: در دو صف قرار گرفته.

ص ۲۹. کلان و خورد: بزرگ و کوچک.

ص ۲۹. توره: شاهزاده.

ص ۲۹. زنده به زنده: زنده‌زنده.

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۶

ص ۲۹. دار القرار خودها ساختند: مرکز استقرار خود قرار دادند.

ص ۲۹. طریقه ایلغر: به روش حمله و تجاوز.

ص ۲۹. ضیقی وقت: در تنگنای زمان.

ص ۲۹. تازوباز: تاخت‌وتاز.

ص ۲۹. خاطر خودها: خاطر خودشان.

ص ۲۹. به سر و گردن غلطیده: به خاک پای کسی افتاده.

ص ۲۹. قراقلپاق که بعضی ایشان را قراپاپاخ هم می‌گویند، تیره‌ای از ترکان آریایی‌نژاد که تا امروز در جنوب دریاچه آرال (دریای خوارزم) زندگی می‌کنند.

ص ۳۰. قبل: محاصره.

ص ۳۰. استخفاف حادثات: سبک شدن سوانح و اتفاقات.

ص ۳۰. یرلیغ (مغولی): فرمان.

ص ۳۰. فرحان گردید: خوشحال شد.

ص ۳۱. نظربند: تحت‌نظر.

ص ۳۲. دروازه را کشیدن: دروازه را بستن.

ص ۳۲. قبیل پیشین: قبل از ساعت ۹ و ۱۰ صبح.

ص ۳۲. ریگستان: ریگزاری که ریگ روان ندارد.

ص ۳۵. اکه: برادر بزرگتر.

ص ۳۸. تارتق (ترکی): هدیه و پیشکش.

ص ۳۹. کوکتاش: سنگی به شکل مربع مستطیل با نقش و نگار که امیر تیمور روی آن می‌نشست.

ص ۴۰. بیلاکات: هدایا و پیشکشها.

ص ۴۲. حدآرائی: قدرت و توانایی.

ص ۴۲. بالأخیر: آخر الامر، سرانجام.

ص ۴۲. اورده بازار: بازاری که برای خرید سربازان اردو برپا می‌کنند.

ص ۴۲. زمانه‌سازی: رسم روزگار.

ص ۴۲. دم از دولتخواهی آن می‌زدند، آن به جای او.

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۷

ص ۴۲. خودها: یعنی خودشان، یا خود که ضمیر مشترك است.

ص ۴۲. لشکری بیرونی به جای لشکر بیرونی با اشباع کسره اضافه.

ص ۴۲. لجام ریز: افسارها رها و آزاد.

ص ۴۵. مملکه به جای مملکت.

ص ۴۹. در آن ولا: در آن محل، گاهی به معنی در آن وقت.

ص ۵۳. شبکی: شبانه.

ص ۵۹. مایان: ما (ضمیر اول شخص جمع) در سخن عوام: ماها.

ص ۵۲. بیلاکات خودها را: پیشکشهای خود را.

ص ۷۴. فرخاش به جای پرخاش.

ص ۸۴. المانیه و ص ۸۹- المان و ص ۹۲- المانیه و ص ۱۱۶. المان و ص ۱۲۵- المان و ص ۱۵۷ و ص ۱۵۸. الأمانیه: در تمام موارد و یا ضبطهای متفاوت از واژه الأمان آمده است که بیشتر ایلات ترك خصوصا ترکمنها با کشیدن فریاد «الأمان» به یورت یا اوبه‌های یکدیگر حمله می‌کنند و به غارت و یغما می‌پردازند. در این کتاب بیشتر به معنی «حشر» و سیاهی لشکر است که ایشان هم پس از غارت کردن لشکریان آنچه از مال و منال مردم مانده چپاول می‌کنند.

ص ۸۴. نتوانیست به جای نتوانست.

ص ۸۷. اونك و سول: میمنه و میسره.

ص ۸۷. سرکردگان خاصه بردار. ظاهرا به معنی جاندار و حافظ و نگهبان شخص سلطان است.

ص ۸۷. خطایچه و شمخال: دو نوع توپ کوتاه و باریك که بر شتر حمل می‌کردند و برد زیاد نداشت.

ص ۸۹. بی‌طرحی کردند: خلاف اصول اخلاقی رفتار کردند.

همچنین در ص ۹۰.

ص ۹۰. ندانیست به جای ندانست.

ص ۹۰. بوپذیرید: بپذیرید.

ص ۹۱. کینکاش به جای کنکاش.

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۸

ص ۹۱. ایمروز به جای امروز.

ص ۹۱ و ص ۷۹. لسانی منظور پیغامی است که به ایلچی و فرستاده می‌گویند و مطالب آن با متن نامه ربط دارد تا طرف متوجه شود که این ایلچی یقینا از طرف فرستنده آمده است.

ص ۹۲. بوپرداختند به جای بپرداختند.

ص ۹۳. خدیوند به جای خداوند.

ص ۹۴. تیار است: منظم و مرتب و مهیا و آماده است.

ص ۱۰۰. گیله گذاری به جای گله گذاری.

ص ۱۰۷. ایلچی گی: ایلچیگری و سمت ایلچی داشتن.

ص ۱۲۳. سال: قایقی که از پیزر و نی سازند. در گود زره سیستان «توتن» گویند.

ص ۱۲۸. سراسبکی: با عجله و شتاب، سرسری.

ص ۱۳۲. طغایه- طغای- تغای: خالو، دایی.

ص ۱۳۳. کتابت از خانش آورده را: نامه‌ای که از طرف خان و رئیس خود آورده بود.

ص ۱۴۰. نانداز‌یم: نینداز‌یم.

ص ۱۴۴ و ص ۱۴۶. آبدانی: آبادی، دهکده.

ص ۱۵۰. جر: خندقی به عمق دو متر و عرض یک متر که دور باغ و اراضی زراعی می‌کنند تا مانع ورود جانوران وحشی باشد.

ص ۱۵۲. کنانیده: کرده، انجام داده.

ص ۱۵۴. طریقه آق اویلی: طریقه جابه‌جا کردن یاغیان و سرکشان و دور کردن ایشان از موطن اصلی خود.

ص ۱۵۵. حاضر بودگی: حاضر بودن، آماده بودن.

ص ۱۵۶. رویداد شدگی: آنچه که پیش آمده بود.

ص ۱۵۸. بی‌سرشتگی: بی‌اطلاعی و بی‌چیزی و سررشته از کاری نداشتن.

ص ۱۵۸. به راه آمدگی خودها گشته: از همان راهی که آمده بودند بازگشتند.

ص ۱۵۸. حادثات واقع شدگی: اتفاقاتی که پیش آمده است.

ص ۱۵۸. بندیهای به دست افتادگی: اسیرانی که به دست قشون مهاجم افتاده است.

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۹

ص ۱۵۹. ترکستان در این تاریخ اطلاق به بیست و دو قلعه می‌شد بر شاخه‌های راست سیر دریا و مرکز آن «یسی» بود و شیخ احمد یسوی در قلعه یسی چشم به جهان گشود و در همانجا به خاک سپرده شد. امیر تیمور بر گورش گنبد عظیمی ساخته و رقبات چندی وقف این مرقد کرده است.

ص ۱۵۹. بیش اریق: دهکده‌ای که از پنج نهر آبیاری می‌شود.

ص ۱۶۰ و ۲۰۵- گاهای: استعمال غلط و بیموردی است. کلمه «گاه» فارسی قبول تنوین عربی نمی‌کند. اخیرا این کلمه را از چند نفر از بازاریان تهران نیز شنیده‌ام.

ص ۱۶۵ و ۱۷۵- بالا: بر سر، از روی. نظیر: بالای مملکت آن گذر نمی‌کرد یعنی از روی خاک کشور او رد نمی‌شد.

ص ۱۶۶. تخته گردن: پس گوش فراخ، لاابلی، مسامحه کار.

ص ۱۶۶. کرسی‌بندی: سطحی که بالاتر از سطح زمین ساخته باشند.

ص ۱۶۷. اولا مرتبه: نخستین بار.

ص ۱۶۷. خامه ریگ: رگه‌ای از ریگ روان که بر هم انباشته شده، تپه ریگی.

ص ۱۶۸ و ص ۱۸۱. شلنگ به معنی شلیک.

ص ۱۷۰. می‌فرستانید: می‌فرستاد.

ص ۱۷۸. کوروک دیده: سان دیده.

ص ۱۸۱. ندانیستند: ندانستند. یاء مختفی در این‌گونه کلمات خوانده نمی‌شود.

ص ۱۸۶. بیلی: پهلو در ص ۱۸۴ به شکل «پلی» آمده و به همین معنی است.

ص ۱۹۳. زراعتهای بودگی: آنچه کشت و کار که برقرار بود.

ص ۱۹۳. کش و فرخش و فرخاش: کشمکش و آمد و رفت.

ص ۱۹۴. دیدن او را راضیگی نمی‌دادند: راضی به دیدن او نمی‌شدند.

ص ۱۹۷. بوپرداختند: بپرداختند.

ص ۲۰۰. به خدایار خان پسر آن رسیده: به خدایار خان- پسر او- رسیده. اسم اشاره به جای ضمیر اشاره.

ص ۲۰۲. نتوانیسته: نتوانسته. این کلمه با یاء مختفی تلفظ می‌شده.

ص ۲۰۴. دانیست: دانست. با یاء مختفی.

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۰

ص ۲۰۹. سپاریدم: سپردم.

ص ۲۱۰. راضیگی طلبیده: حلالیت خواست.

ص ۲۱۰. خدیوند: خداوند.

اشعاری که در این کتاب نقل شده است

در این کتاب چهارصد و هفده بیت در توصیف شهرها و بارو و برجهای آنها و مناظر طبیعی نظیر چول و ریگزار و رودخانه‌ها همانند سیر دریا و میدانهای جنگ و وضع و حال فاتحان و شکست‌خوردگان و مجالس عزا و مراسم بر تخت نشستن سلطان و نظایر آنها ثبت و ضبط شده است.

این ابیات اثر طبع نویسنده گمنام کتاب است و اشعاری است که به ثبت و ضبط و روایت می‌ارزد و به هیچ بیتی از ابیات آن ایرادی از لحاظ وزن و قافیه نمی‌توان گرفت.

سنواتی که در این کتاب آمده است

ص ۲۸- ۱۲۳۷ ه. ق.

ص ۲۹- ۱۲۴۵ ه. ق.

ص ۳۱- ۱۲۴۳ ه. ق.

ص ۶۵- ۱۲۴۵ ه. ق.

ص ۶۷- ۱۲۴۷ ه. ق.

ص ۶۹- ۱۲۵۵ ه. ق.

ص ۸۰- ۱۲۵۶ ه. ق.

ص ۱۰۳- ۱۲۵۸ ه. ق.

ص ۱۲۴- ۱۲۵۷ ه. ق.

ص ۱۶۵- ۱۲۹۵ ه. ق.

ص ۱۷۷- ۱۲۶۰ ه. ق.

ص ۱۹۳- ۱۲۶۶ ه. ق.

ص ۱۹۴- ۱۲۷۲ ه. ق.

ص ۲۰۰ و ۳۰۰- ۱۲۷۶ ه. ق.

ص ۲۰۷- ۱۲۷۷ ه. ق.

ص ۲۱۴- ۱۲۷۹ ه. ق.

پیش از این سنوات تهاجم و تجاوز بر خاك ورارود (ماوراء النهر) و خوارزم از شمال به جنوب بود و تیره‌های مختلف ترکان شمالی بر اثر سختی معیشت گله‌داری و بیابانگردی، رو به مراکز تمدن و شهرنشینی می‌آوردند و به عنوان فروش محصولات خود و خرید لوازم زندگی از شهرها، در حاشیه شهرها می‌نشستند و کم‌کم به بازارها و محله‌ها راه پیدا می‌کردند

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۱

و سرانجام با شهرنشینان می‌آمیختند.

سمت این تهاجم و تجاوز در این سنوات عوض می‌شود و به جای ترکان، روسها از غرب به این سرزمین چشم می‌دوزند و تحت فرماندهی سپهبدانی که خون آلمانی دارند نظیر جنرال کافمن به این صفحات حمله می‌کنند و به جان تاجیك و قزاق و ترك و ترکمن و قرقیز می‌افتند.

در این سنوات است که امواج تهاجم و تجاسر ترکان به خاك ورارود و خوارزم بازمی‌ایستد. ولی بر اثر فشار روسهاست که ترکمنهای ساکن در شرق دریای خزر سرازیر می‌شوند و در دشت گرگان و شاخه‌های سمت چپ رود اترك ساکن می‌گردند.

و السلام علی من اتبع الهدی

منوچهر ستوده

دهم دی‌ماه ۱۳۷۶

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۳

بنام خدا

ترجمه مقدمه روسی کتاب

ظفرنامه خسروی و نویسنده آن

در زمان نوین امکانات فراوان فراهم آمد تا روزگار مردمان آسیای مرکزی و کشورهای همسایه، از جمله افغانستان و ایران، به رشته تحقیق کشیده شود. کتابخانه‌های غنی و آرشیوها اکنون در دسترس قرار دارند، دستنویسهای بسیاری که دارای اخبار گرانبها از تاریخ، اقتصاد و ادب و فرهنگ کشورها هستند، در اختیار پژوهشگرانند. اما اطلاعات و مطالب این منابع هنوز کافی نمی‌باشد.

هرچند آن دستنویسها از طرف تاریخ‌نگاران درباری و با سپارش حاکمان زمان نگاشته شده‌اند، و از بسیاری مسائل سیاسی و اجتماعی گریز کرده‌اند، مطالب فراوان و ارزشمندی را دربر دارند. این نوع تاریخ‌نامه‌ها، عادتا با سپارش حاکمی، به ستایش و تعریف از کارنامه و پیروزی‌ها، پهلوانی و عالی‌همتی‌های آنان نوشته می‌شدند. در مرکز این تاریخ‌نامه‌ها حکایات جنگ و لشکرکشی‌ها، مناسبات میان حاکمان، روزگار دربار و درباریان قرار داشتند. روحیه تملّق و خوش‌آمدگویی تقریبا همه تاریخ‌نامه‌های زمان پیشین را فراگرفته است.

و اما در این نوع کتابها گاهی حقیقت به دست قلم داده می‌شد، حقیقت‌های تلخی مانند کشتار و سوختار بیرحمانه، پخش و سرکوب شورشهای دادخواهانه خلقی؛ لیکن این کار در پرده و احتیاطکارانه صورت می‌گرفت. درباره بیان آشکارا و بتفصیل و انتقادی از نظام موجوده جای حرف هم نبود. نویسندگان در بیان حادثات و واقعات از دیدگاه خود و یا از نظر حاکم زمان نگاه می‌کردند.

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۴

از همین سبب، برای روشن شدن اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی در نیمه نخست سده نوزده میلادی، ضرور است که همه

منابع موجود با دقت کامل مورد بررسی و مطالعه قرار گیرند، گفته‌های مؤلفان گوناگون با همدیگر مقایسه شوند.

ما تصمیم گرفتیم تا این یادگار ارزشمند، ظفرنامه خسروی، را که راجع به تاریخ سده نوزده میلادی می‌باشد و آن را نویسنده گمنامی در سال ۱۲۷۹ هجری (۱۸۶۳– ۱۸۶۲ م) نوشته است، آماده چاپ کنیم. ارزش این کتاب در آن است که تاریخ فرارود و افغانستان را یکجا دربر دارد.

دستنویسهای این کتاب

ظفرنامه خسروی در گنجینه میرزایف پژوهشگاه خاورشناسی فرهنگستان علوم تاجیکستان نگهداری می‌شود.

نخستین بار، دکتر احرار مختاروف، عضو وابسته فرهنگستان علوم تاجیکستان، از این دست‌نوشته خبر داده است. «۱» این مؤلف ضمن توضیح منابع تاریخی فرارود، به ظفرنامه خسروی نیز اشاراتی کرده است. به گفته مختاروف، این اثر در آموزش تاریخ آسیای میانه، در محدوده زمانی ۱۸۶۰– ۱۸۲۶ م. ارزش زیادی دارد. «۲» توصیف این کتاب در دانشنامه شوروی تاجیک نیز کار وی بوده است. «۳»

اخباری از این کتاب در «فهرست دستنویسهای شرقی فرهنگستان علوم تاجیکستان» نیز آمده است. «۴» در کتابنامه چ. استوری هم اخبار کوتاهی در ۵ سطر جای دارد. «۵»

---

(۱). الف. مختاروف. درباره چند منبع نامعلوم راجع به تاریخ آسیای میانه در سده ۱۹ م.- «اخبارات بخش علوم انسانی فرهنگستان علوم تاجیکستان»، سال ۱۹۵۶، شماره ۸ صص ۹۹– ۹۸.

(۲). همانجا، ص ۹۹.

(۳).

.Ensiklopediyai Sovetii tojik, Dusanbe, j. ۲, ۱۹۸۰, s. ۴۷۴

(۴).

Katalog Vostocnix Rukopisey Akademii nauk Tadzikskoy SSR, pod red. i pri ucastii prof. A. .M. Mirzoeva i prof. A. N. Boldireva, t, ۱, Staalinabad, ۱۹۶۰, s, ۱۰۸

(۵).

.Stori C. A Persidskaya literatura) per. s angl., s pererab. i dopoln. (, c ۲, M., ۱۹۷۲, s. ۱۱۶۵– ۱۱۶۶

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۵

جز از این منابع، در هیچ سرچشمه‌ای و یا پژوهشی، خبری درباره ظفرنامه خسروی به نظر نرسید.

باید گفت که در همین منابع موجود نیز اخبار درباره ظفرنامه خسروی ضدونقیض‌اند، چنانچه مؤلفان «فهرست دستنویسهای شرقی فرهنگستان علوم تاجیکستان» نوشته‌اند:

«نسخه با بیان حمله لشکر ایران به ولایت مرو و حمله خدایار خان به خاک بخارا و فوت امیر نصر الله خان به پایان می‌رسد» «۱». و استوری آورده است که این کتاب با «بیان واقعات پس از مرگ امیر حیدر و تلاش پسران او برای تاج و تخت، تا مرگ نصر الله خان» آغاز می‌شود. «۲»

معلوم می‌شود که نویسندگان فهرست نامبرده فصل آخر کتاب را بادقت بررسی نکرده‌اند: در این بخش سخن نه درباره حمله والی خوقند به خاک بخارا، بلکه درباره آن می‌رود که خدایار خان، پس از معزول شدنش از تخت، توسط برادر خرد خود ملّه خان، به

امیر بخارا نصر الله خان روی آورده و از وی کمک خواسته است.

در مقدمه ظفرنامه خسروی سببهای تألیف کتاب ذکر می‌شوند، سپس اخبار مهمی از شورش قپچاقها در دشت میانکال در سالهای ۱۸۲۵- ۱۸۲۱ بیان می گردد که آن پایه‌های سلطنت امیر حیدر را (۱۸۲۶- ۱۸۰۰) لرزاند و از طرف سربازان امیر بیرحمانه سرکوب شد. پس از این، (برگ ۸ «الف») بابی در مرگ امیر حیدر می‌آید. و پایان کتاب از فوت امیر نصر الله، دعوت وارث او مظفر خان از کرمینه و مراسم تاجگذاری وی خبر می‌دهد.

تعداد پژوهشگرانی که ظفرنامه خسروی را مورد استفاده قرار داده‌اند، خیلی کم است.

از این منبع بیش از دیگران دکتر مختاروف، در آثار خود: تاریخ سیاسی ولایت اوراتپه در نیمه یکم قرن ۱۹ و مختصر تاریخ ولایت اوراتپه در قرن ۱۹ «۳» استفاده شایسته برده است. همچنین،

---

(۱). ۱۰۸. s,.. Katalog Vostocnix Rukopisey.

(۲). ۱۱۶۵. s,.. Stori C .A .Persidskaya.

(۳).

Muxtarov A. Politiceskaya is toriya Ura- tiyubinskogo vladeniya v pervoy polovine XIX v.) Izvestiya OON A. N Tadz. SSR, ۱۹۵۷, N ۱۵; Ego ze: Ocerk istorii Ura- tiyubinskogo vladeniya v XIX v.- Dusanbe, Izd- vo AN Tadz. SSR, ۱۹۶۴. ظفرنامه خسروی، ص: ۲۶

دکتر حق نظر نظروف در تألیف کتاب مناسبتهای بخارا و افغانستان از میانه سده هیجدهم میلادی تا ابتدای قرن بیستم «۱» به این منبع روی آورده است. نویسندگان کتاب بزرگ تاریخ خلق تاجیک نیز در جلد دوم از ظفرنامه خسروی فایده برده‌اند. «۲»

سزاوار تأکید می‌باشد که همه این پژوهشگران ظفرنامه خسروی را مورد حسن توجه قرار داده و آن را از منابع ارزشمند نیمه نخست سده نوزدهم میلادی دانسته‌اند.

اشاره شده بود که پژوهشگران روسیه و اروپای غربی، و مسافرانی که از آن طرفها به این سرزمین می‌آمدند، از ظفرنامه خسروی سخن به میان نیاورده‌اند. نخستین سیاحان روسیه و اروپا، مانند: ن. خانیکوف، الف. وامبری، و. نالیوکین و دیگران که سفرها انجام داده و درباره تاریخ بخارا، خوقند و دیگر ولایات آسیای میانه، آثاری از خود به میراث گذاشته‌اند، ظاهرا با ظفرنامه خسروی هیچ آشنایی نداشته‌اند. به احتمال قوی، بنابر کم بودن نسخه‌های خطی ظفرنامه خسروی این اثر از نظر پژوهشگران توانای آسیای میانه، از قبیل: و. و. بار تولد، الف. الف. سیمیاتف، پ. پ. ایوانف نیز پنهان مانده است. این کتاب برای تذکره‌نگاران آن روزگار و نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی نیز دست نارس بوده است.

تا این اواخر گمان می‌رفت که از ظفرنامه خسروی تنها یک نسخه خطی موجود می‌باشد «۳» اما چندی پیش، در کتابخانه ملی فردوسی تاجیکستان، نسخه دستنوشته دیگری پیدا شد که با شماره ۵۴۱ نگهداری می‌شود. از مقابله این دو نسخه، ما بدین نتیجه رسیدیم که هردو نسخه به قلم یک فرد تعلّق دارد، و این فرد، خود مؤلف می‌باشد، هرچند این معنی در جایی آشکارا ذکر نشده است. می‌توان گفت که نسخه ۵۴۱ کتابخانه ملی فردوسی به حکم سیاهنویس است و نسخه ۹۵ گنجینه دستنویسهای

---

(۱). نظروف حق‌نظر. روابط بخارا و افغانستان از برپا شدن دولت درّانی‌ها تا غلتیدن امارت بخارا.- دوشنبه، انتشارات فرهنگستان علوم تاجیکستان، ۱۹۶۳.

(۲).

Istoriya tadzikskogo naroda, t. ۲, Kn. ۲,) Pod red. B. I. Iskandarova i A M. Muxtarova (.- M., .Nauka, ۱۹۶۴

.(۳)

Ensiklopediyai sovetii tojik, s. ۴۷۴; magolahoyi nigoranda dar." Izvestiya OON AN TAdz. .SSR", ۱۹۷۸, N ۴; sb." Molodiye obsestvovedi Tadzikistana".- Dusanbe:- Donis, ۱۹۶۳, s. ۱۰۳

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۷

میرزایف پاکنویس از روی آن.

از جمله دلایل این خلاصه اینهایند:

۱. بعضی واژه و جمله‌هایی که در حاشیه نسخه ۵۴۱ جای داشتند، در نسخه ۹۵ به متن وارد کرده شده‌اند.

۲. گاهی اخباری در حاشیه نسخه ۹۵ موجودند که در نسخه دیگر عموما به نظر نمی‌رسند؛ ظاهرا مؤلف آنها را به کتاب خود، پس از کتابت، افزوده است.

۳. بعضی از جمله‌های طولانی که در نسخه ۵۴۱ هستند، در نسخه ۹۵ در شکل کوتاه آورده شده‌اند؛ مؤلف واژه و عباره‌های بر زیاد [بلند] را اختصار کرده است؛ «سیاهنویس» ۳۳۳ صفحه دارد، اما پاکنویس متشکل از ۳۱۵ صفحه می‌باشد.

۴. هردو نسخه با یک دست و یک خط نوشته شده است.

نسخه‌ها از نگاه شکل و آرایش تفاوت دارند. چنانچه نسخه ۹۵ بادقت کامل انجام یافته است، عنوانها با رنگ سرخ نوشته شده‌اند، خط خوانا و زیباست؛ و اما در نسخه ۵۴۱ دقت صرف نشده است، عناوین هم با رنگ سیاه نوشته شده و گاهی با متن متصل آمده‌اند. بعضی از برگها تا پایان پر شده‌اند؛ خط خوانا نیست، واژه و ترکیباتی نیز هستند که خوانده نمی‌شوند.

هیچ‌یک از این نسخه‌ها نام کاتب را دربر ندارد؛ این حال بر نفع آن عقیده است که هردو نسخه را متعلق به مؤلف می‌داند. این‌که تاکنون نسخه‌ای دیگر از این کتاب پیدا نشده است نیز آن عقیده را تأیید می‌نماید.

می‌توان تخمین زد که نویسنده نیّت داشته، کتاب را پس از انجام، به امیر نصر الله پیشکش نماید، ولی موفق نشده است؛ از آن پس وی می‌خواسته که پس از پاکنویس کردن ظفرنامه خسروی، آن را به یکی دیگر از شخصیتهای مهم و یا شاید مظفر خان (۱۲۳۹/ ۱۸۶۰- ۱۲۶۴/ ۱۸۸۵)، جانشین امیر مظفر، ببخشد.

به‌طوری که گفته شد، نام مؤلف در جایی ذکر نشده است. یگانه سرچشمه‌ای که از نویسنده حکایت می‌کند، اشاره‌های خیره‌ایست که در خود ظفرنامه خسروی به نظر

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۸

می‌رسند.

مؤلف در مقدمه از هدف کتاب سخن به میان می‌آورد:

«پوشیده نماند که این فقیر بی‌بضاعت و حقیر بلااستطاعت را باوجودی که قابلیت نظم و نثر نبود، چه جای آنکه دیباچه دلگشای این جریده و اجرای روح‌افزای این مقدمه را در سلک تحریر و انتظام آرد (...) اما بنابر توجه خاطر بعضی از دوستان صادق و برخی از یاران موافق قلم شکسته رقم طریق جرأت پیموده در میدان صفحه قدم تکاپوی نهاده در این جریده از آغاز سلطنت رفیع المرتبه پادشاه جم‌جاه خورشید کلاه صاحبقران زمان اسکندر دوران اعنی حضرت ظل السبحان سید امیر نصر الله محمد بهادر سلطان ... در عرصه بیان آورده شود» (برگهای ۲ «ب»- ۳ «الف»).

مؤلف، ضمن مقدمه، عنوان کتاب را رقم می‌زند و می‌گوید که آن، سراپا به بیان زمان حکومت امیر نصر الله بخشیده می‌شود:

«بناء علیه این ذره بیمقدار و خاکسار بی‌اعتبار مانند قلم سر بر خط قدر نهاده و امید از کرم عمیم بی‌منتها نموده غواص‌وار در بحر تفکر فرورفته خزف پاره‌ای چند فراهم آورده بر ساحل ظهور رسانیده این مجموعه را ظفرنامه خسروی نام نهاده شد» (برگ ۴ «الف»). نویسنده اشاره‌هایی از دور درباره خود به عمل می‌آورد که نسخه را به دست خود نوشته است، چنانچه در جایی گوید:

«به اتمام رسید این نسخه سراسر صفای دلکشا به دست خط راقم و سیاه ...» (برگ ۱۵۸ «الف»).

متأسفانه، برگ پایانی نسخه ۵۴۱ گم شده است و سخنان آخرین آن را پیدا کردن میسّر نمی‌گردد.

در برگ دوم آستر بدرقه

(Forzas)

کسی با مداد نوشته که:

«کتاب تاریخ امیر نصر الله بهادر تا دور خان خوقند خدایار خان».

این یادداشت که به خطی غیر از خط نویسنده متن می‌باشد، ظاهرا متعلق به یکی از

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۹

صاحبان نسخه بوده که با متن خوب آشنایی نداشته است. در فوق از نظر گذشت که عنوان کتاب صریحا در مقدمه آمده است. از سوی دیگر، معلوم است که حکومت خدایار خان، والی خوقند، سه مرحله داشته است:

۱. سالهای ۱۲۲۴/ ۱۸۴۵ تا ۱۲۳۷/ ۱۸۵۸، ۲. سالهای ۱۲۴۱/ ۱۸۶۲ تا ۱۲۴۲/ ۱۸۶۳، ۳. سالهای ۱۲۴۵/ ۱۸۶۶ تا ۱۲۵۴/ ۱۸۷۵.

شاید منظور نویسنده یادداشت فوق، دوره دوم حکومت خدایار خان (۱۲۴۱ تا ۱۲۴۲) بوده که این تصور نیز به‌طور کامل صادق نمی‌آید، چرا که در کتاب بیان واقعات تا سال ۱۲۳۹/ ۱۸۶۰ محدود شده است.

نویسنده کتاب کیست؟

دکتر مختاروف او را یک تاریخ‌نگار امیر نصر الله دانسته است. «۱» مؤلفان تاریخ خلق تاجیک نوشته‌اند که: «وی از مقربان دربار بوده است، چرا که لشکرکشی‌های امیر نصر الله را به کشورهای همسایه مفصّل به دست قلم داده و اخباری از قراردادها آورده است. «۲»»

دکتر نظروف در پیشگفتار کتاب خود مناسبتهای بخارا و افغانستان از میانه سده هیجدهم میلادی تا ابتدای قرن بیستم گفته است: «گمان می‌رود که این اثر به دست یک نفر منشی دربار امیر نصر الله خان (۱۸۲۶ - ۱۸۶۰) نوشته شده است، چونکه وقایع و کارنمایی‌های دوره سلطنت نصر الله را بسیار مفصّل ذکر کرده است» «۳».

دلیل اینکه پژوهشگران، نویسنده ظفرنامه خسروی را «تأریخ‌نگار»، «منشی امیر»، «از مقربان دربار» نامیده‌اند، این بوده است که وی رخدادها را دقیق قلمداد کرده است. در نظر ما، این عقیده را قطعی دانستن درست نیست، چراکه در آن روزگار، بجز از تأریخ

---

(۱).

A. Muxtarov. Politiceskaya istoriya ... s. ۱۰۹, ۱۱۲, ۱۱۳; Ego ze: Ocerk istorii ..., s. ۳۷, ۱۷۳.

(۲).۹ s, ... Istoriya tadzikskogo naroda.

(۳).

H. Nazarov. Ravobiti Buxoro va Afgoniston ..., s. ۹ ظفرنامه خسروی، ص: ۳۰

نگاران و منشیان، دیگران همچون شاعران و نویسندگان و دوستداران تاریخ و در یک سخن، اهل قلم بودند که با سپارشی و یا

خواهشی چنین کارهایی را انجام می‌دادند. مثال فراوان موجود است که حاکمان زمان سپارشها داده‌اند و کتابهایی نیز نوشته شده است.

به‌طور مثال، میرزا عظیم سامی که چند اثر ارزشمند در تاریخ بخارا به یادگار گذاشته است، یک «واقعه‌نگار» بود که خود در جنگ روسیه و بخارا (سالهای شصتم و هفتادم قرن نوزدهم میلادی) شرکت داشت «۱».

بدین طریق، به علت نبودن دلایل و اسناد کافی درباره نویسنده ظفرنامه خسروی و مشخصات وی، به ذکر حدس و تخمینهای پژوهشگران بسنده می‌کنیم. دشواری کار در این است که مؤلف نه تنها از خود و کسب و کارش نامی نمی‌برد، بلکه درباره حضورش در جنگها و مشورتها، چیزی نمی‌گوید، در هیچ‌جای اثر منابع اخبار خود را هم نیاورده است. اما بدون شک این است که وی از اشراف زمان خود بوده و از روزگار امیر اطلاع کامل داشته است، در ظفرنامه خسروی دیدارها و ملاقاتهای فراوان امیر نصر الله با لشکریان و فرماندهان ذکر یافته‌اند، اخبار مهمی از نقشه‌های عملیات جنگی، اطلاعات قبل از محاربه از طرفین، مناسبات و روابط خصوصی امیر بخارا با سران کشورهای همسایه، و در نهایت، موضوع و مضمون بسیاری از صحبتها و امثال اینها درج گشته‌اند.

بی‌گمان، کسی از عهده این همه برمی‌آمد که مورد اطمینان کامل و صاحب اختیارات زیادی باشد. اشاره مؤلف که وی این کتاب را «بنابر توجه بعضی از دوستان صادق و بعضی از یاران موافق» نوشته است، از اهمیت زیادی برخوردار می‌باشد. متأسفانه، وی درباره شخصیت این «دوستان» و «یاران» خاموش مانده است. تنها حدس می‌توان زد که آنان از عملداران والا باشند.

هرچند این کتاب سرچشمه مهمی از تاریخ آسیای میانه و افغانستان، در محدوده زمانی نیمه اول سده نوزدهم میلادی محسوب می‌شود، قسمت‌های آن، چه از نگاه

---

(۱).

Mirzo Abdul Azim Somi. Ta'rixi salotini mangitiya, izdaniye feksta, per. s pers. i prim. L, M. Epifanovoy.- M., Izd- vo Vost,. lit., ۱۹۶۲, s. ۱۵. ظفرنامه خسروی، ص: ۳۱

حجم و چه از لحاظ ارزش، یکسان نیستند. این کتاب را می‌توان به دو بخش جدا کرد.

بخش نخست که اعظم کتاب را تشکیل می‌دهد، جنگهای میان بخارا و خوقند، محاربه‌های خوقند و خجند و اوراتپه و جیزخ و یام و زامین و ... را دربرگرفته است. این بخش از ظفرنامه خسروی در نظر ما، از دقت و اعتبار فراوان برخوردار می‌باشد، چرا که هیچ‌یک از منابع معلوم دیگر، واقعات محدوده مزبور را به این اندازه کامل و دقیق فرانگرفته است.

در بخش دوم از ظفرنامه خسروی سخن درباره واقعات کنار چپ جیحون- بلخ، آقچه، اندخوی، کندز، خلم، بدخشان، مزارشریف می‌رود؛ کوششهای متعدد حاکمان افغانستان، بخصوص دوست محمد خان (۱۲۰۵/ ۱۸۲۶- ۱۲۱۸/ ۱۸۳۹؛ ۱۲۲۲/ ۱۸۴۳- ۱۲۴۲/ ۱۸۶۳) برای تسخیر این نواحی، همچنین نخستین جنگ انگلیس و افغانها (۱۲۱۷/ ۱۸۳۸- ۱۲۲۱/ ۱۸۴۲) بیان یافته‌اند. ذکر مفصّل تلاشهای حاکمان «کنگس» ولایت «شهر سبز» با امیران «منغیت» بخارا، مناسبات و روابط بخارا و خیوه و قاجاریان ایران جدالهای این کشورها برای صاحبی کردن مرو و سرخس و نواحی دیگر که قبایل ترکمنهای «تکه»، «ساریق»، «سالار» مسکون بودند، از محتویات دیگر این کتاب به شمار می‌آیند.

از روی دقّت بیان حادثات تاریخی، عمق و اطمینان اسناد، ضمن تصویر مناسبتهای بخارا و خوقند، می‌توان گفت که مؤلف، خود در یورشهای امیر نصر الله به ولایت خوقند شرکت داشته است. به جمله دلایل این تخمین می‌توان آورد: اخباری که درباره نواحی خوقند درج یافته است، بسیار کامل و دقیق می‌باشد، و اما اخبار از نواحی دیگر، به این اندازه کیفیت ندارد، چنانچه ضمن بیان

مناسبتهای بخارا و خیوه و جنگ افغان و انگلیس ناروشنی (ابهام) و حتی اشتباه دیده می‌شود. سبب این حال، در مورد آخر، شاید این بوده است که مؤلف در واقعات حضور نداشته و اخبار را از کسان دیگر دریافت کرده است.

ظفرنامه خسروی، ص: ۳۲

درونمایه ظفرنامه خسروی

این نسخه از آغاز تا انجام یکدست بوده و با خط نستعلیق زیبایی کتابت شده است؛ زبان نسخه فارسی تاجیکی است. کاغذ آن هم کیفیت خوبی دارد که ظاهرا محصول آسیای مرکزی است.

کتاب احیانا واژگان و ترکیبات نامفهوم دارد، تشبیه و مجاز در آن فراوان به کار رفته است، گاهی سجع هم دیده می‌شود.

اثر بجز از پیشگفتار، ۲۸ حکایت (باب) جداگانه دارد «۱». به‌طوری که اشاره شد، در مجموع ۳۱۵ صفحه دارد.

واقعات در کتاب، موافق با ترتیب رخداد خود بیان شده‌اند.

تعداد سطرها در هر برگ گوناگون است:

صفحه یکم (برگ ۱ «ب»)- ۱۲ سطر،

صفحه آخرین (برگ ۱۵۸ «الف»)- ۸ سطر،

چهار صفحه (برگهای ۲۸ «الف» و «ب»، ۱۴۶ «الف» و «ب») ۱۴ سطری، بقیه ۱۵ سطری.

اندازه کتاب: عرض ۵/ ۱۵ سانتیمتر، طول ۲۶ سانتیمتر.

نسخه سراپا «حافطه» دارد (یعنی نخستین واژه صفحه پسین در صفحه پیشین یاد شده است).

متن با رنگ سیاه نوشته شده است، در درون جدول راست گوشه که با دو خط سرخ انجام یافته است؛ عنوانها با سرخی ضبط شده‌اند.

در بخش پایانی کتاب حسن خط مقداری خلل‌دار شده و احساس می‌شود که کاتب به شتابکاری راه داده است.

نویسنده ظفرنامه خسروی سنت کتابهای تاریخی فارسی را در نقل شعرهای مناسب،

---

(۱). در «ادبیات فارسی» استوری (ج ۲، ص ۱۱۶۵) سهوا آمده که این کتاب سی باب دارد.

ظفرنامه خسروی، ص: ۳۳

رعایت کرده است «۱». این قطعه‌های شعری از سویی، جنبه تأثیربخشی حکایت را تقویت می‌کند، و از سوی دیگر، برای درک روشنتر واقعه کمک می‌رساند، یعنی که این شعرها اهمیت تأریخی نیز دارند. چنانچه ضمن تفسیر محاربه بزرگ لشکرهای بخارا و خوقند که سال ۱۲۲۰/ ۱۸۴۱ در نواحی اوراتپه «۲» به وقوع پیوست و با شکست سنگین طرف خوقند انجامید، این پاره شعری نقل شده است:

فراوان ز خوقندیان کشته شد،بیابان همه پشته در پشته شد

نه چندان غنیمت به لشکر رسید،که اندازه‌ای ناید آن را پدید

ز سیم و زر و زیور و لعل و درمنازل کران تا کران گشته پُر بعضی از اقتباسات شعری در کتابهای دیگر نیز به نظر می‌رسند، چنانچه این شعر (در برگ ۲۴ «ب»):

خدایا، تو این شاهِ درویش دوست،که آسایش خلق در ظل اوست،

بسی بر سر خلق پاینده دار!به توفیق طاعت دلش زنده دار!

غم از دشمن ناپسندش مباد!وز اندیشه بر دل گزندش مباد! در کتاب میر عالم بخارایی فتح‌نامه سلطانی نیز موجود است «۳».

مؤلف ظفرنامه خسروی نام صاحب شعر را ذکر نمی‌کند؛ ولی گمان می‌رود که اکثر آنها متعلق به خود او باشد.

متن ظفرنامه خسروی نشان می‌دهد که نویسنده آن صاحب فضل و کمال بوده است. جز اینکه نثرش پخته و روان است و جاجا از شعر آرایش یافته است، نامهای زیادی، چه از تاریخ و فرهنگ خودی و چه بیگانه، در تشبیه و کنایه آمده است؛ مانند: «رستم دستان»، «زال زر»، «اسکندر ثانی»، و ... به عنوان مثال، توصیفی را می‌توان آورد که نویسنده در

---

(۱). در مجموع، قریب یک هزار مصراع شعر به نظر رسید.

(۲). ناحیه‌ای است با همین نام در شمال تاجیکستان.

(۳). این نسخه به شماره ۱۸۳۸ در گنجینه دستنویسهای «بیرونی» تاشکند نگهداری می‌شود. شعر موردنظر در برگ ۸۷ «الف» مذکور است.

ظفرنامه خسروی، ص: ۳۴

حق رستم بیک، دست نشانده خدایار خان در اوراتپه، روا داشته است:

«آن بدبخت نکبت نشان خود را رستم دستان انگاشته به هر جانب دست درازی کرده سلسله‌جنبان فتنه و فساد گردید» (برگ ۱۴۵ «ب»- ۱۴۶ «الف»).

ارزش علمی ظفرنامه خسروی از جمله در آن است که مؤلف تاریخ رخداد را دقیقا ذکر کرده است. چنانچه، در تاریخ پیروزی بخارا در نبرد مذکور، نویسنده گفته است: «و این فتح نامدار بعون عنایت پروردگار در سنه ۱۲۵۷ در سال بقر در روز سه‌شنبه در اخیر شعبان المعظم بود؛ که روز جمعه خطیب رطب اللسان نصرت بیان خطبه این فتح نامی به نام خجسته فرجام اقبال فرخنده مآل امیر صاحبقران ظفر قرین بخواند» (برگ ۸۱ «ب»).

یقین است که پس از پاکنویس شدن کار، مؤلف آن را بادقت خوانده است، گاهی واژه‌ای و یا مصراعی از شعر دوبار تکرار شده باشد، یکی را نازک خط زده است «۱».

گاهی دیگر، واژه ناصحیح را با شکل سالم و روان تصحیح نموده است، چنانچه:

«سرداران نامدار با جماعه خاصه بردار به امتثال امر عالی شاه ظفر کردار مبادرت نموده سنگرها برپا نموده در مورجل‌ها قرار گرفتند» (برگ ۷۳ «ب»).

در این جمله دو «نموده» هست که دوم خیلی هم بی‌موقع صادر شده، لذا نویسنده آن را با واژه «کرده» عوض نموده است.

متن کتاب گاهی نواقص هم دارد که معنی از آن آسیب دیده است. چنانچه در برگ ۱۱۴ «ب» ضمن بیان جنگ بخارا در منطقه خجند، نام حاکم جدید خجند که به حکم امیر نصر الله تعیین شده بود، ذکر نیافته است. پس از قسمت خالی ابتدای سطر سوم واژه «یوز» «۲» می‌آید که اشارتی است به قوم حاکمی که آن زمان والی اوراتپه بود. منتخب التواریخ

---

(۱). چنانچه، در برگ ۲۳ «ب» در جمله‌ای دوبار «هرکدام» آمده است که یکی حذف شده. باز مراجعه شود، به برگهای: ۲۱ «الف»، ۴۲ «الف»، ۱۴۸ «ب»، و ...

(۲). درباره قوم «یوز» و آغاز حکومت نمایندگان این قوم در حصار و اوراتپه معینی در کتاب خود: تاریخ اوایل و اواخر (که نسخه خطی آن به شماره ۶۲۹ در گنجینه «میرزایف» نگهداری می‌شود) خبر داده است (برگهای ۵۹ «الف» تا ۶۲ «ب»). به گفته معینی، یوزها در منطقه «آق مسجد» (قزل آورده) در کنار-

ظفرنامه خسروی، ص: ۳۵

محمـد حکیم خان تأییـد می‌نماید که این حاکم خدایاربی «۱» بود، پسـر بیک مرادبی، حاکم اسـبق اوراتپه «۲». مؤلـف، پس از این هم‌نام او را به زبان نیاورده است، بلکه با «حاکم خجند» قناعت کرده است (چنانچه در برگهای ۱۲۴ «ب»، ۱۲۵ «الف»).

این خلأ در برگهای ۲۱ «ب» و ۲۳ «ب» نیز هستند. سبب چنین رفتار نویسنده برای ما روشن نشد.

لحظه‌هایی از این کتاب با آثار مؤلفان دیگر قرابت دارنـد و یا شـباهت پیـدا می‌کننـد. به عنوان نمونه به یک مثال اشاره می‌شود: هم در ظفرنامه خسـروی و هم در کتاب تاریخ نگار امارت بخارا، عالم خواجه مشـرف بخارایی، خواب بد دیدن محمد علی خان، والی خوقنـد، قبل از حمله امیر بخارا ذکر یافته است: «در دلش بی‌اختیار خوف و هراس مسـتولی گردیـده بود زیرا که از این پیشتر خواب شوریده دیده بود» (برگ ۶۸ «ب»).

همین معنی با تفسیری بیشتر در تاریخ امیران منغیت بخارا نوشـته عالم خواجه مشرف که در ابتدای سده بیستم میلادی، در عهد امیر عـالم خـان منغیت صورت گرفته است، تکرار یـافته است «۳». این مؤلف گفته که هنگام لشـکر کشـیدن امیر بخارا به خوقنـد محمد علی خان

- سیحون سـکونت داشتند و در نیمه سده هیجدهم میلادی حکومت اوراتپه را تسخیر نمودند. معینی می‌گوید که یوزها نفوس زیاد داشـتند و از ساحلهای سـیحون کشیده تا نواحی حصار و بایسون و شیرآباد سکونت داشتند. تیره‌هایی از آنان حتی در کندز و بلخ و دیگر نواحی کنار چپ جیحون دیده شده‌اند.

دربـاره ایـن قـوم نـک: A. Grebenkin. Soobsenie v sb. Ezegodnik. Materiali dlya statist. Turkestanskogo kraya, vip. ۳.- Spb, ۱۸۷۴, s. ۳۳۱; Muxtarov A. Ocerki istorii .., s. ۱۷; Ego ze: Politiceskaya istoriya .., s. ۹۷.

(۱). محمد حکیم خان. منتخب التواریخ، به اهتمام احرار مختاروف.- دوشنبه، دانش، ۱۹۸۳، بخش یکم، ص ۳۵۲.

(۲). بنابر تحقیق دکتر مختاروف، بیک مرادبی، پسر خـدایار دیوانبیگی، حکومت اوراتپه را تنها یک سال، یعنی ۱۲۱۵/ ۱۸۰۰ اداره کرد: در ۱۲۱۷/ ۱۸۰۲ بدست امیر حیدر کشته شد.- نک: Muxtarov A. Ocerk istorii .., s. ۲۴- ۲۵; Politiceskaya istoriya .., s. ۱۰۴.

(۳). عـالم خـواجه مشـرف بخـارایی. تاریـخ امیران منغیـت بخـارا. نسـخه خطی شـماره ۴ / ۲۳۵۴ گنجینه دستنویسـهای «میرزایـف» فرهنگستان علوم تاجیکستان.

ظفرنامه خسروی، ص: ۳۶

در خواب دیده بود که ناشناسـی در کاخ او پیدا شد و آمد و سـیلی به روی وی زد، از ضربه سیلی به چاهی افتاد که در قعر آن شیر بود؛ و شیر وحشی به جان او درافتاد و پاره پاره کرد «۱».

این لحظه گواه از آن است که عالم خواجه مشـرف با ظفرنامه خسـروی آشـنایی داشته و آن را مورد استفاده قرار داده است. تا آنجا که اطلاع داریم، مشرف یگانه مؤلف است که از ظفرنامه خسروی فایده برده است.

در ظفرنامه خسـروی گاهی واژه‌هایی به نظر می‌رسند که بی‌مورد و یا نادرست آورده شده‌اند. چنانچه، ضمن بیان شکست خوقند و فرار محمد علی خان به سوی مرغینان، امیر بخارا در دستور خود گفته است:

«از تعاقب آن رفته هرکجا که به‌دست افتد دستگیری نموده مراجعت می‌نمایند» (برگ ۱۰۳ «ب»).

روشن است که اینجا مراد «دستگیر» است، و اما «دستگیری» معنی غیر آن را دارد.

همچنین در برگهای ۱۷ «ب»، ۱۰۴ «ب»، و ... «دستگیری» به معنی «دستگیر» آمده است.

ضمن بیان شخصیت نصر الله، نویسنده «ظفرنامه خسروی» کمال احتیاط را به کار بسته است. وی امیر را اکثر با عنوانهای: «امیر پاک دین عدالت آیین»، «امیر صاحبقران ظفر قرین» یاد کرده، احیانا نامش را به زبان آورده است. وی لشکر و فرماندهان را با توصیفهای بلندی، مانند: «لشکر ظفرپیکر»، «امارت پناهان شجاعت آگاهان» نام برده است.

به‌طوری که معلوم است، امیر نصر الله می‌کوشید تمام خاک بخارا را در زیر یک دولت گرد آورد و در این هدف خود تا اندازه‌ای موفق هم بود. و مؤلف ظفرنامه خسروی هم از دولت توانا و بزرگ گرم جانبداری می‌نماید.

و اما مؤلف، ضمن ستایشهای فراوان امیر نصر الله، از ظلم و بی‌عدالتی‌ها نیز خاموش

---

(۱). همان، برگ ۶۰۱ «الف».

ظفرنامه خسروی، ص: ۳۷

نمانده است. وی در بسیار جای از کتاب خود، چنانچه برگهای ۶ «الف»، ۱۷ «ب»، ۷۲ «ب»، ۹۸ «ب»، و ... از غارت و تاراجهای لشکر بخارا سخن به میان آورده است. وی گاهی این را هم به قلم داده که چنین تاراجها به دستور خود امیر صورت می‌بست، چنانچه لشکر بخارا هنگام یورش خود به خوقند در ۱۸۴۱ م، کان بادام را اشغال نمود.

توجه فرمائید به پاره‌ای از بیان آن اشغال:

«شهنشاه با تمکین در آن سرزمین تا به سه روز توقف نموده استراحت فرمود و بعضی از لشکریانی که برحسب الفرمایش عالی به اطراف جوانب آن حدود از برای تاخت و تاراج رفته بودند مظفر و منصور با غنایم نامحصور از اشتر و اسب و گاو و گوسفند فراوان از حیز امکان بیرون به لشکرگاه رسیدند و در آن منزل چندان مال و مواشی به دست افتاده بود که پای تقریر و تحریر اصلا به سرحد آن نرسد» (برگ ۸۶ «ب»).

اخبار فراوانی از خراب کرده شدن شهرها و روستاها و حصارها و باغات، از کشتار و سوختارها، از فرونشاندن بیرحمانه عصیانها، به اسارت بردنها، از انواع مالیات سنگین درج یافته است.

نویسنده کتاب واژه‌های ترکی و مغولی را نیز به عنوان اصطلاح فراوان به کار برده است، به مانند: «آق اویلی» «۱»، «کنگاش»، «تارتوق»، «یورش»، «ایل»، «ایل و اولوس»، «ایلچی»، «یسو» (صف)، «یغما»، و ...

گاهی جمله و حتی پاره‌هایی در حاشیه نوشته شده‌اند. این حال در بخش پایانی

---

(۱). ل. بداگوف واژه «آق اویلی» را «دارای خانه سفید» ترجمه کرده است (نک: L. Budagov. Sravnitelniy slovar turetsko- tatarskix nareciy.- snb, t. ۱, ۱۸۶۹, s. ۶۶.)

و اما و. ل. وياتكين اين اصطلاح را به معنی «تبعید» دانسته است (نک: V. L. Viyatkin. Karsinskiy okrug, organizatsiya v niyom voyska i sobitiya v period ۱۲۱۵- ۱۲۱۷) ۱۸۰۰- ۱۸۰۳ (. godov.- Taskent i, ۱۹۲۸, s. ۲۴- ۲۵ .)-

از «ظفرنامه خسروی» نیز چنان برمی‌آید که این قوم تبعید شدگانند. و اما بعضی از مؤلفان دیگر آن را به معنی گروگان هم استفاده کرده‌اند، نک: میرزا عظیم سامی. تاریخ سلاطین منغیته ...، ص ۴۲، ۴۳؛ -.Materiali po istorii torkmen i Turkmenii M.- L., ۱۹۳۷, T. ۲, S. ۶۰۰. ظفرنامه خسروی، ص: ۳۸

کتاب بیشتر به نظر می‌خورد، چنانچه در برگهای ۱۳۹ «الف»، ۱۴۵ «الف»، ۱۴۶ «ب»، ۱۴۸ «الف»، ۱۴۹ «الف»، و ... از جمله مرثیه

در مرگ نصر الله (برگهای ۱۵۴ «الف»- ۱۵۵ «الف») سراپا در حاشیه درج یافته است.

بنابر آنکه هم حاشیه و هم متن کتاب با یک دست و یک خط نوشته شده‌اند، به یقین می‌توان گفت که حاشیه‌ها نیز به خود مؤلف متعلقند. احتمال می‌رود که حواشی، پس از انجام کتاب، افزوده شده باشند. امکان دارد که بعضی از حواشی را هنگام نوشتن کتاب هم افزوده باشد.

در مجموع، کیفیت نسخه را می‌توان «خوب» ارزیابی کرد، مگر اینکه در بعضی جایها، چنانچه برگهای ۷۹ «الف»، ۱۳۳ «ب»، ۱۳۸ «ب»، و ...، گاهی واژه‌ای و یا بخشی از جمله با سیاهی مالیده شده‌اند. در برگ پیش از پایانی کتاب این بیت معروف مذکور می‌باشد:

هرکه خواند، دعا طمع دارم،زانکه من بنده گنه کارم در ادامه، مؤلف به خواننده خطاب می‌نماید: «رجا از کرم نامتناهی آلهی آنست که چون این جریده شرف از نام بافرجام پادشاه ممالك اسلام گرفته هرگاه که به مطالعه و به مشاهده اهل فضل و کمال درآید در اصلاح آن کوشند و دیده عاطفت از عیب آن پوشند.

نظم:

خط تقدیر است خالی از غلط،از غلط خالی نباشد هیچ خط «۱» در برگ پایانی کتاب- ۱۵۸ «الف»- این بیت آمده است:

خط در ورق دهر بماند صد سال،بیچاره نویسنده که در خاك رود در همین صفحه رقم «۱۲۷۹» ثبت یافته که تاریخ انجام اثر است.

می‌توان حدس زد که مؤلف در سالهای پایانی سلطنت نصر الله به نوشتن آغاز کرده و اما در زمان حیات وی

---

(۱). این بیت در بسیاری از کتابهای سده‌های ۱۹- ۱۷ میلادی دیده شد، از جمله: فتح‌نامه سلطانی میر عالم بخارایی، تحفه خانی (یا تاریخ رحیم خانی) محمد وفای کرمینگی، تاریخ بدخشان فضل علی بیگ سرخ افسر، و ...

ظفرنامه خسروی، ص: ۳۹

به انجام نرسیده است. کتاب هنگامی به پایان می‌رسد که مظفر خان در بخارا بر مسند امارت تکیه زده بود.

این نسخه در کجا نوشته شده است؟ معلوم نیست. در کجا، کی و از طرف کی پیدا شده است؟ اینها نیز معلوم نیستند. کارمند ارشد علمی پژوهشگاه خاورشناسی فرهنگستان علوم تاجیکستان، دکتر امین جان احمد جان‌زاده می‌گوید که نسخه خطی ظفرنامه خسروی را کتابخانه دولتی ملی فردوسی سالهای ۱۹۳۳- ۱۹۳۲ م. دریافت کرده است، در ابتدا زیر شماره ۳۲۹۸، بعد با شماره ۲۱۹ در همانجا تا سال ۱۹۵۳ م.

نگهداری شده است. سال ۱۳۳۲/ ۱۹۵۳ کلّ دستنویسهای کتابخانه ملی فردوسی به گنجینه فرهنگستان علوم انتقال یافتند؛ و ظفرنامه خسروی شماره ۹۵ را به خود گرفت.

ارزش تاریخی ظفرنامه خسروی

به‌طوری که اشاره شد، ظفرنامه خسروی از منابع دست اول راجع به تاریخ آسیای میانه و افغانستان در نیمه یکم سده نوزدهم میلادی به شمار می‌آید. در این منبع، هم اخبار فراوان است، و هم این اخبار از درجه اعتبار بالایی برخوردار است. واقعات در این کتاب خیلی مفصل و مکمل بیان شده‌اند، هر حادثه از چندین جنبه و با جزئیات به قلم آمده است. اخباری که در ظفرنامه خسروی درج یافته‌اند، سزاوار آن هستند که بادقت تمام آموخته شوند، چراکه این اخبار جهت روشن کردن روابط خلقهای آسیای میانه و افغانستان (و مردمان کشورهای دیگر نیز) حایز اهمیت بسیار می‌باشند.

هر منبع تاریخی پیش از همه از آن نقطه نظر جالب‌توجه می‌باشد که آن منبع ما را از کدام رخداد ناشناخته‌ای آگاه می‌سازد، یا

اینکه درباره حادثه‌ای مشخص و معین چه خبر تازه‌ای می گوید. طبیعی است که ظفرنامه خسروی نیز از همین نگاه مورد توجه قرار می گیرد.

کتاب ظفرنامه خسروی از همه منابع دیگر که درباره تاریخ آسیای میانه و افغانستان حکایت می کنند، به‌طور برجسته متمایز می‌باشد، بدین دلیلها:

ظفرنامه خسروی، ص: ۴۰

۱. مؤلف، بنابر موقع بلند اجتماعی خود، به همه‌گونه مواد رسمی دسترسی داشته و از آنها در کتاب خود فایده برده است؛

۲. در بسیاری از حادثات که در زمان امیر نصر الله رخ داده‌اند، خود حضور داشته و شاهد بوده است؛

۳. می‌توان گفت واقعات اساسی آسیای میانه و افغانستان، در کتاب موردنظر، بی‌طرفانه قلمداد شده‌اند؛

۴. در کتاب اسناد و ارقام و سنوات و نامهای اشخاص و اصطلاحات سیاسی و دولتی فراوان درج یافته‌اند.

برای تشخیص کامل اهمیت ظفرنامه خسروی واجب است که اخبار آن با اخبار منابع دیگر بادقت تام مقایسه و مقابله کرده شوند. همین کار را تا قدر امکان باید انجام داد.

ظفرنامه خسروی در ابتدا اخباری دارد که گاهی باعث شبهه می‌شوند. و از جمله همین لحظات، یکی قبل از مرگ خود، نصر الله را ولیعهد تعیین کردن امیر حیدر می‌باشد.

از روی اخباری که در دسترس هستند، امیر حیدر در تاریخ ۴ ربیع الاول سال ۱۲۴۲ (۶ اکتوبر سال ۱۸۲۶ م) درگذشته است. وی شش پسر داشته است «۱». حسین خان، نصر الله خان، عمر خان، زبیر خان، حمزه خان و صفدر خان (برگ ۸ «الف»). حسین خان در بخارا بود، نصر الله حکومت قرشی را و عمر خان حکومت کرمینه را در اختیار داشتند، پسران دیگرش هنوز خردسال بودند و در بخارا به سر می‌بردند.

مؤلف می گوید که حسین خان، پسر بزرگ امیر، در بخارا، در محلّه «بازار خواجه» خانه بند (حبس خانگی) بود (برگ ۸ «ب»). و اما بنابر دلایلی، این خبر مورد شبهه قرار

---

(۱). محمد یعقوب نوشته است که امیر حیدر هفت پسر داشت، اما نام پسر هفتم را ذکر نکرده است؛ شاید وی در خردی فوتیده باشد.- نک: محمد یعقوب. گلشن الملک، نسخه خطی شماره ۲۶۶۳ گنجینه دستنویسهای «میرزایف» فرهنگستان علوم تاجیکستان، برگ ۹۵ «الف».

ظفرنامه خسروی، ص: ۴۱

می گیرد «۱».

باوجود این همه، برخلاف رسم و سنّت، اگر امیر می‌خواست پسر دوم خود را ولیعهد تعین کند، می‌بایست در ایام بیماری خود که طولانی هم بود «۲»، حسین خان را از قرشی به بخارا می‌خواند. با در نظر داشت این حال که حسین خان در بخارا حضور داشت، دعوت نصر الله واجب بود. و اما در این مورد شخصیت این حسین خان جالب توجه می‌باشد. باید تذکر داد که معاصرانش او را همچون یک شخص دانشمند ستوده‌اند، چنانکه علامه احمد مخدوم دانش نوشته است: «این امیر (حسین) حدّ فضل و کمال را پیموده و انواع علوم را از خود نموده (فراگرفته) است؛ وی شاعر بود، پزشکی و کیمیاگری و رمل می‌دانست» «۳». میرزا شمس بخارایی که حسین خان را خوب می‌شناخت، نوشته است: «... تمام ساکنان میر حسین را می‌خواستند، چراکه در مدّت صد- دو صد سال گذشته فردی با فضل و کمال، مانند میر حسین را در بخارا ندیده بودند» «۴».

---

(۱). این حال که حسین خانه‌بند بود، چنین معنی ندارد که وی از امکان تخت و تاج (ولیعهدی) محروم شده باشد. پژوهشگران می‌گویند که در روزگار امیران منغیتی، خانه‌بندی خویشاوندان نزدیک آنان یک حادثه عادی محسوب می‌شد. چنانچه، آ. الف. سخاریوا نوشته که خویشاوندان امیران منغیتی که در بخارا بسر می‌بردند، اکثر خانه‌بند بودند، گاهی سالهای متمادی حق بیرون رفتن و با بیگانگان معاشرت کردن را نداشتند، تنها با اعضای خانواده خود بودند. پسران امیر، اگر در خارج از بخارا بسر می‌بردند، بدون رخصت امیر نمی‌توانستند به بخارا وارد بشوند، بنابر همین پسران سالها با پدر دیدار نمی‌کردند.

امیران بخصوص با ولیعهدان خود روی خوش نداشتند.- نک: Suxareva A. A. Buxara v ۱۹- nacale ۲۰ vv. M.: Nauka, ۱۹۶۶. s. ۲۶۷.

(۲). میرزا شمس بخارایی تأیید می‌کند که «امیر حیدر بستری شد و هیجده روز بیماری سختی داشت» (نک:

Mirza Sams Buxari. A nekatarix sabitiyax v Buxare, Kakande i Kasgare. Zapiski Mirza Samsa buxari.- Kazan, ۱۸۶۱, s. ۱۸)

و اما صاحب ظفرنامه خسروی نوشته است که امیر حیدر هنگام سفر از قرشی به بخارا بیمار شد و یک هفته بستری بود (برگ ۸ «الف»).

(۳).

Traktat Axmada Danisa" Istariya mangifskay dinastii", per. perd. i- prim. I. A. Nadzafavay.- Dusanbe: Danis, ۱۹۶۷, s. ۳۷.

(۴).

Yusufav Sams. Dva rasskaza Samsa Buxari.- SpB, ۱۸۶۴, s. ۶. ظفرنامه خسروی، ص: ۴۲

به عقیده ما، خبر ولیعهدی نصر الله، توسط محمد حکیم قوشبیگی انتشار یافته است، چرا که وی از تمام اشراف و درباریان به امیر نزدیکتر بود. از سوی دیگر او از نصر الله بشدّت جانبداری می‌کرد و با حسین خان بسختی مخالفت می‌ورزید. قوشبیگی که از اسرار دربار خوب آگاه بود و احتمالا احساس می‌کرد که اگر ولیعهد اصلی، یعنی حسین خان، بر تخت نشیند، منصب خود را از دست خواهد داد. ازاین‌رو جای‌نشینی فرزند دیگر امیر، یعنی نصر الله، را به نفع خود دانست.

همین نوع اخبار در مورد مهلت حکومت پسر بزرگ امیر حیدر، حسین خان، موجود می‌باشد. طبق نوشته مؤلف ظفرنامه خسروی «امیر حسین قریب چهار ماه حکومت داشت» (برگ ۱۰ «الف»). ظاهرا مؤلف در این مورد دوره حکومت حسین خان را با امارت برادر خرد او، عمر خان، آمیخته است که وی پس از مرگ امیر چهار ماه و شش روز بر تخت امارت نشست.

دوره حکومت حسین خان ۷۵ روز است. پس از مرگ وی، قاعدتا پسر دوم امیر حیدر باید صاحب تخت و تاج می‌شد؛ و با همین معنی وی نامه دریافت کرد که از قرشی به بخارا مراجعت نماید. و اما جانبداران پسر خرد امیر حیدر که والی کرمینه بود، به وی هم با همین معنی نامه نوشتند (برگ ۱۰ «ب»). بنابر آنکه عمر خان به پایتخت نزدیکتر بود، زودتر رسید و همان شب بر تخت جلوس کرد. نصر الله نیز عازم بخارا شد و اما در راه خبر بر تخت نشستن عمر خان را شنید، ناچار به قرشی برگشت.

این خبر که درباریان در زمان حکومت فرزندان امیر حیدر: عمر خان و نصر الله، به دو گروه مخالف یکدیگر تقسیم شده بودند، به حلّ بسیاری از مسائل کمک می‌کند. مؤلف در این مورد نام آن درباریان را مشخص ذکر نکرده است، اما ضمن بیان واقعه بعدی- محاصره بخارا توسط نصر الله- نام همه آنان را به زبان آورده است: گروه جانبداران نصر الله عبارت بوده است از محمد حکیم قوشبیگی، رجب بیک، دونمس دادخواه و ...، و گروه جانبداران عمر خان را عصمت الله بی، طوغای خان و عبد الرسول پانصد

باشـی سـرداری می‌کرده‌اند. سردار گروه جانبداران نصر الله محمد حکیم قوشبیگی بوده است (برگهای ۱۵ «ب» تا ۱۶ «الف»). پس از کوششهای ناموفق در نشاندن نصر الله بر

ظفرنامه خسروی، ص: ۴۳

تخت، قوشبیگی سـخت ناراحت بود، او که از آرزوی خود نمی‌توانست دست بکشـد، با اوضاع پیش‌آمـده نیز نمی‌توانست آشـکارا مخالفت کند. وی بناچار موقتا دم فروبست.

عمر خان وارد بخارا شد، و قوشبیگی وی را «امیر بخارا» اعلان نمود «۱». حکومت امیر عمر خان، به‌طوری که گفته شد، جمعا چهار ماه و شش روز ادامه داشته است.

در کتـاب مورد بررسـی مـا، دوره حکمرانی این شـاهزاده ناکام، خیلی منفی قلمـداد شـده است. به گفته مؤلف، وی حکومت کرده نمی‌توانست و شوق و رغبت به کارهـای دولتی هم نـداشت. در زمـان عمر خـان، مردم به انواع و اقسـام ظلم و جبر گرفتـار آمدنـد، مالیات را به اندازه‌ای سـتاندند که از جمله ساکنان پایتخت به حدّ بینوایی رسـیدند. این امر موجب گرانی و قحطی شد. اما امیر برای بهبود احوال مردم هیچ‌چاره‌ای نیندیشید.

میـان دربـاریـان گروه مخـالفی تشـکل یـافت که می‌خواست عمر خـان را واژگون کنـد. این حال نصـر الله را وادار نمود که به بخارا لشکر کشد «۲». در مدّت کوتاهی وی توانست لشکری بزرگ سازمان دهد و به محاصره بخارا پردازد که پنجاه روز ادامه یافت و به پیروزی نصر الله انجامید. در تاریخ ۲۷ رمضان ۱۲۴۲ (۲۴ آوریل ۱۸۲۷) نصر الله تخت و تاج پیشینیان خود را صاحب شد و به عنوان «امیر بخارا» اعلام شد (برگ ۱۶ «الف»).

برای ما خیلی مهم است که در کتاب مورد بررسـی ما، تاریخ دقیق آغاز سلطنت امیر نصر الله ثبت شده است. در منابع و پژوهشهایی که در این زمینه موجود هسـتند، سـنوات گونـاگون ذکر یـافته است. بیشـتر مؤلفـان دوره حکومت امیر نصـر الله را سالهـای ۱۸۲۶ تا ۱۸۶۰ دانسـته‌اند. همین سنه در آثار معتبر علمی، مانند تاریخ خلقهای ازبکستان «۳»، تاریخ جمهوری شوروی سوسیالیستی ازبکستان «۴» و تاریخ خلق تاجیک «۵» نیز به نظر می‌رسد. حتی دکتر

---

(۱). جلوس امیر عمر خان: ۱۹ دسامبر ۱۸۲۶.

(۲). ن. خـانیکف چیزی دیگر گفته است: نصـر الله، در زمـان حکـومت امیر حسـین لشـکر می‌آراست، تـا حکـومت را از دست وی بگیرد.- نک:

Xanikav N. Apisanie Buxarskaga xanstva.- SpB, ۱۸۴۳, s. ۲۲۵.

(۳).

Istariya Naradav Uzbekistana, t. ۲.- Taskent, ۱۹۴۷, s. ۱۶۶.

(۴).

Istariya Uzbekskay SSR, t. ۱.- Taskent: fan, ۱۹۶۷, s. ۶۵۸.

(۵).

Istariya tadzikskaga narada, t. ۲, kn. ۲- M.: Nauka, ۱۹۶۴, s. ۶۰. ظفرنامه خسروی، ص: ۴۴

پ. پ. ایوانف که دانشـمند برجسـته تاریـخ آسـیای میانه می‌باشد، در این معنی تاریخهای گوناگون را ضـبط کرده است: تاریخچه آسیای میانه «۱۸۲۶ تا ۱۸۶۰» «۱»، شورش خطای قپچاقها در خانی بخارا «۱۸۲۷ تا ۱۸۶۰» «۲». در مجموعه‌ای که چندی پیش به طبع رسید، دوره حکومت امیر حسین سالهای ۱۸۲۶ تا ۱۸۲۸ و دوره سلطنت امیر نصر الله سالهای ۱۸۲۸ تا ۱۸۶۰ گفته شده است «۳» که

اشتباه می‌باشد.

در برخی از منابع آمده که نصر الله پس از فتح بخارا، در حق جانبداران برادرش ظلم نکرده است، بلکه فرموده است، بر مردم بخارا هیچ آسیبی رسانده نشود. چنانکه این معنی را میر عالم بخارایی تاریخ نگار تأیید نموده است «۴».

اما اخباری که در ظفرنامه خسروی آمده است، عقیده میر عالم بخارایی را رد می‌کند.

اینجا گفته شده که نصر الله جانبداران برادر معزول خود را بیرحمانه مجازات کرد، بخصوص سران نظامی را از دم تیغ گذرانـد. مؤلف آورده که بسیاری از هواداران عمر خان و ارتشیان در میدان ریگستان کشته شدند، بعضی‌ها را از منارکلان به پایین انداختند (برگ ۱۷ «ب»).

پس از استقرار بر تخت بخارا، امیر نصر الله برای تحکیم حکومت مرکزی چاره‌ها می‌اندیشد. نویسنده می‌گوید که در این هنگام برادران دیگر وی: زبیر خان، حمزه خان و صفدر خان- بزرگ شده و مایه خوف و بیم امیر شده بودند. امیر منبع اصلی خطر را در وجود آنها می‌دید و لذا راه نجات از خطر آنها را جستجو می‌کرد. اما منابع دیگر درباره سرنوشت شاهزادگان اخبار مختلف درج کرده‌اند.

محمد یعقوب نوشته است که: «برادران خود میر زبیر و میر حمزه توره را برای

---

(۱).

Ivanav P. PAcerki pa istarii Sredney Azii) XVI- seredina XIX v, (.- M: Vast. lit., ۱۹۵۸, s. ۱۳۸.

(۲).

Ega Ze: Vasstanie Kitay- Kipcakav v Buxarskam Xanstve) ۱۸۲۱- ۱۸۲۵ gg (. Trudi Instituta Vastakavedeniya, XXVIII.- M. L., ۱۹۳۷, s. ۲۷, ۴۹.

(۳).

Strani Srednega Vastaka) istriya, ekanamika, kultura (.- M.: Nauka, ۱۹۸۰, s. ۱۸۲.

(۴). میر عالم بخارایی، همانجا، برگ ۱۶ «الف».

ظفرنامه خسروی، ص: ۴۵

حکومت «نرزم» «۱» فرستاد و میر صفدر توره را در نزد خود نگاه داشت. در ماه محرم میرصفدر توره نیز نزد برادرانش به نرزم فرستاده شد» «۲». درباره آینده این شاهزادگان محمد یعقوب خاموشی اختیار کرده است.

میرزا شمس نوشته است که امیر در ابتدا اداره حصار نرزم را به برادرانش سپرد و سپس آنها را کشت «۳».

بیشتر مؤلفان پیشین تأیید کرده‌اند که شاهزادگان حکومت نرزم را در اختیار داشتند.

و اما نویسنده ظفرنامه خسروی آشکارا نوشته است که: «با مصلحت خیر خواهان و پیشگیری عاقبت ناخوش» شاهزادگان برای حبس ابد به نرزم تبعید شده بودند (برگ ۱۸ «الف»). به فکر ما، گفته این مؤلف با حقیقت بیشتر موافقت می‌کند. احتمال دارد که در پایتخت اعلام داشتند که شاهزادگان برای حکومت حصار مذکور روانه شده‌اند، و اما در اصل آنها به عنوان زندانی به آنجا فرستاده شده‌اند.

در کتاب موردنظر ما، اوضاع سیاسی همه ولایتهای آسیای میانه، در دوره پایانی حکومت امیر حیدر، هرچند کوتاه، اما به اندازه کافی روشن بیان یافته است. همین نوع اخبار درباره حکومت کوتاه مدّت حسین خان و عمر خان، و نیز آغاز حکومت نصر الله نیز درج یافته‌اند. درباره بی‌نظمی و نابسامانی‌ها که پس از مرگ امیر حیدر، در نتیجه تشکل گروهها و اختلاف آنها، رخ داده‌اند

معلوماتهای مهمی به تصویر درآمده‌اند.

ضمن بیان اوضاع سیاسی امارت بخارا، نویسنده عبارت «پادشاه گردشی» را به کار برده است (برگ ۱۸ «ب») که جالب‌توجه می‌باشد. مؤلف گفته که خانهای خوقند و خیوه، همچنین حاکمان شهر سبز و اوراتپه، با سوءاستفاده از اوضاع موجود دست به حمله‌هایی زدند و پاره‌هایی از خاک بخارا را به مرزهای خود افزودند. نیروهای

(۱). نرزم: ولایتی بود واقع در وسط مجرای رود آمو؛ در ابتدای سده نوزدهم میلادی بر اثر طغیان آب رودخانه، بخش اعظم نرزم نابود شد و تنها دو روستا: چلگا و بیکی جان باقی ماندند که سال ۱۹۰۴ به ولایت «چارجوی» ملحق کرده شدند.

(۲). محمد یعقوب. گلشن الملوک، برگ ۹۸ «ب».

(۳). ۳۲. s, .. Mirza Sams .A nekatarix sabitiyax .

ظفرنامه خسروی، ص: ۴۶

مرکز گریز در قلمرو «چارولایت» «۱» که رسما در تابعیت بخارا بودند، به اعمال خود شدّت بخشیدند.

همسایه بسیار ناآرام بخارا ولایت شهر سبز بود «۲». جزئیاتی از این حکایت در منتخب التواریخ محمد حکیم خان مندرج است. نویسنده ظفرنامه خسروی برای بیان مناسبات شهر سبز و بخارا و افغانستان صفحات جداگانه اختصاص داده است. حاکم شهر سبز دانیال آتالیخ و جای‌نشینان وی که تنها از ناچاری حکومت مرکزی بخارا را به رسمیت می‌شناختند، در عمل هوادار تمام مخالفان امارت بودند، آنها را در خاک خود جای می‌دادند و پشتیبانی می کردند.

ظاهرا در آن روزگار میان بخارا و شهر سبز حوادث بسیار به وقوع پیوسته است.

تاریخ‌نگاران، بدون آنکه ترتیب زمانی واقعات را رعایت کرده باشند، درباره چند لشکرکشی امیر نصر الله به شهر سبز سخن به میان آورده‌اند.

و اما نویسنده ظفرنامه خسروی اساسا درباره سه لشکرکشی امارت بخارا که عاقبت به بخارا پیوستن شهر سبز انجامید مفصل حکایت کرده است.

مؤلف می گوید که امیر نصر الله، پس از جلوس خود، در مدّت یک سال به تنظیم کارهای درون حکومت مشغول شد (برگ ۱۸ «ب»). بعد از گذشت یک سال، در آغاز بهار، (پنج‌شنبه، ۱۵ حمل)، امیر برای نخستین بار در مقابل «شهر سبز» لشکر کشید «۳» (برگ ۲۰ «ب»). و این نخستین کار جنگی امیر جوان بود. این نبرد گواه از آن است که امارت بخارا به شهر سبز چه اندازه توجه داشته است.

بهانه یورش این بوده که شهر سبز قصبه چراغچی را ضبط کرده و به خاک خود افزوده است (برگ ۱۸ «ب»). در حوالی چراغچی جنگ به وقوع پیوست که سه روز ادامه

(۱). «چارولایت» نواحی کنار چپ رودخانه آمو را که اکنون «شمال افغانستان» نامیده می‌شود، در بر می گرفت.

(۲). تاریخ این ولایت تاکنون درست تحقیق نشده است.

(۳). میر علی بخارایی تاریخ این یورش را سال ۱۸۲۷ دانسته است (فتح‌نامه سلطانی، برگ ۱۲۵ «ب») که اشتباه می‌باشد.

ظفرنامه خسروی، ص: ۴۷

داشت. شهر سبزیان دیدند چون حریف نیروی زیاد دارد و مخالفت بی‌معنی است، درخواست صلح کردند. در عوض، امیر بخارا طلب کرد که چراغچی آزاد کرده شود.

شهر سبزیان این طلب را قبول کردند، و امیر نصر الله چراغچی را به ملک بخارا علاوه نمود و به بخارا برگشت (برگ ۲۴ «الف»).
لشکرکشی دیگر امیر نصر الله به شهر سبز طبق نوشته ظفرنامه خسروی در سال ۱۲۶۰ / ۱۸۴۴ به وقوع پیوسته است (برگ ۱۲۶ «الف»). این بار، امیر بخارا، حاکم شهر سبز را برای آن مجازات کردن خواست که وی با دشمنان بخارا روابط دوستانه برقرار کرده و عامل فتنه در درون بخارا شده بود. پس از این هم، امارت بخارا بارها به شهر سبز لشکر کشیده است «۱».
در ادبیات این عقیده حاکم است که امیر نصر الله تنها در آخرین سال از عمر خویش، یعنی ۱۸۶۰ توانست شهر سبز را بر ملک خود همراه نماید «۲». اما به نوشته مؤلف ظفرنامه خسروی، این کار سال ۱۲۷۲/ ۱۸۵۶ به وقوع پیوسته است (برگهای ۱۴۰ «الف» تا ۱۴۱ «الف»). نویسنده آورده است که لشکرکشی‌های بسیار و ناموفق، آبروی امارت بخارا را ریخت، پس امیر نصر الله تصمیم گرفت تا با آمادگی کامل و جدّی این مسئله را به یکبار انجام دهد. نتیجه این لشکرکشی همین بود که حاکم شهر سبز اسکندر دادخواه و تمام اعضای خانواده وی و نزدیکانش به اسارت رفتند، و شهر سبز و «کتاب» به بخارا همراه کرده شدند. تاریخ تسخیر شهر سبز و کتاب که در ظفرنامه خسروی ذکر یافته است، از سوی منابع دیگر هم تأیید می‌شود. «۳»
در موضوع تاریخ مناسبات امارت بخارا و خانی خوقند در نیمه نخست سده ۱۹،

---

(۱). پ. پ. ایوانف براساس حکایات اسیران نظامی روسی، می‌گوید که امیر بخارا چهارده پانزده بار بر شهر سبز تاخت آورده است (نک:۱۴۰. Ivanav P .P .Acerki pa istarii .. ,s .. سامی نوشته است:
«نصر الله خان به شهر سبز لشکر کشید، اما آن را [...] در تاخت سی و دوم، در ظرف بیست سال تصرّف نمود».- میرزا عظیم سامی. تاریخ سلاطین منغیتیه ...، ص ۵۵.
(۲).۱۴۰. Ivanav P .P .Acerki pa istarii .. ,s .
(۳).
Mirza Azimi Sami. Tarixi salatini mangitiya, s. ۵۵. ظفرنامه خسروی، ص: ۴۸
ظفرنامه خسروی یکی از ارزشمندترین و معتمدترین سرچشمه‌ها به شمار می‌آید.
تلاشهای این دولتها برای تصاحب مناطق سرحدی اوراتپه، دیزک، یام، زامین، و ...، مبارزه مردمان این نواحی در مقابل ظلم حکومتهای بخارا و خوقند، تاختن امیر بخارا به خوقند، آمد و رفت سفیران، قراردادها و امثال اینها در صفحات این کتاب بتفصیل بیان یافته‌اند.
باید گفت که در منابع مختلف، تاریخ فتح خوقند، بنابر بسیاری لشکرکشی‌ها، به‌طور گوناگون ذکر یافته است. حتی در تاریخ چنین حادثه‌های مهم مانند فتح پایتخت خوقند، کشته شدن محمد علی خان و تمام اعضای خانواده او، و به بخارا همراه کرده شدن خوقند، اختلاف موجود می‌باشد «۱».
بنابر گفته نویسنده ظفرنامه خسروی، امیر نصر الله در مدّت سه سال (۱۸۴۰ تا ۱۸۴۲) چهار تاخت خرابی‌آور به عمل آورده است. نخستین بار وی در سال ۱۸۴۰ به خوقند تاخت. این جنگ ناموفق بود، و او به سمرقند برگشت. و اما امیر در سمرقند با فرماندهان و درباریان به مشورت نشست و گفت که وی به قوّت و ثبات عهدنامه صلح شک و تردید دارد. پس پیشنهاد کرد که برادر خرد محمد علی خان- سلطان محمود- را که چند سال پیش برادرش وی را از خوقند تبعید کرده بود و اکنون در شهر سبز به سر می‌برد، دعوت کرده و حکومت یکی از ناحیه‌های هم‌مرز با خوقند، به وی داده شود. در واقع، پس از چندی سلطان محمود دعوت شد و حاکم اورمیتن تعیّن گشت (برگ ۵۹ «الف»).
طبیعی است که این رفتار باعث قهر و غضب محمد علی خان شد. محمد علی خان در نامه‌ای به نصر الله، از آشتی دوستانه یادآور

شد و توضیح خواست که هدف از حاکم اورمیتن تعیّن کردن سلطان چیست؟ امیر پاسخ داد که، اولا، از هر فردی که از وی

---

(۱). چنانچه تاریخ‌شناس قرغیز، دکتر ک. حسین بایف نوشته است که امیر بخارا در سال ۱۸۴۱ خوقند را اشغال نمود و حاکم نشانده وی در ماه اکتبر همان سال واژگون شد. (نک:

Usenbaev K. Absestvenna ekanamiceskie atnaseniya kirgizav v periad Kakandskaga xanstva.- Fronze, ۱۹۶۱, s ... ۳۹;.)

دکتر عثمان کریم تاریخ این واقعه را سال ۱۸۴۳ دانسته است. (نک:

Karimav U. Nazili Xujandi.- Dusanbe: Danis, ۱۹۷۸, s. ۱۵. (ظفرنامه خسروی، ص: ۴۹

خواسته است، پشتیبانی خواهد نمود، ثانیا، اورمیتن متعلق به بخاراست و خان حق ندارد به کارهای داخلی دولت وی دخالت کند. پس از این، مناسبتهای دو دولت باز به تیرگی گرایید.

در یورش دوم که پائیز سال ۱۸۴۱ به وقوع پیوست، بخارائیان خجند را تصرّف نمودند. پس از پیمان صلح، امیر سلطان محمود را حاکم خجند تعیّن کرد و به بخار برگشت (برگ ۸۹ «ب»).

شایسته ذکر است که امیر نصر الله تجربه خوب جنگی داشت و عملهای سودآور می‌توانست انجام دهد. هنگام یورش به اوراتپه و خوقند، امیر، بردی‌یاریوز و سلطان محمود را در خط پیش لشکر جای داد (برگ ۷۶ «الف»). به دنبال آنان، دسته‌های حاکمان سمرقند: ابراهیم بی‌دادخواه، و «اورگوت»: عادل دادخواه، حرکت می‌کردند؛ از پس آنها جنگاوران بخارا، قرشی، میانکال، و ... جای داشتند. هدف نصر الله، از پیش گذاشتن بردی یاریوز این بود که حاکمان اوراتپه، که از قوم یوزها بودند، و ناراضیان را از صف محمد علی خان به سوی خود جلب کرده باشد. در واقع، در خوقند هواداران برادر محمد علی خان- سلطان محمود- موجود بودند. به‌هرحال، این نقشه نیروی محمد علی خان را به اندازه قابل توجهی ضعیف کرده بود. بعد از شکست جنگاوران خوقند در جوی لنگر، اوراتپه بدون جنگ تسلیم شد «۱». مردم امیر را با هدایا پیشواز گرفتند. محمد شریف «۲»، سرلشکر خوقند و کریم قلی، حاکم اوراتپه که اسیر شده بودند، به بخارا فرستاده شدند (برگ ۸۱ «الف»). در این جنگ خجند نیز بدون مقاومت تسلیم شد (برگ ۸۵ «الف»).

بعد از بازگشت سپاه بخارا، عملداران عالیمقام محمد علی خان را با برادرش سلطان

---

(۱). دکتر مختاروف که سرچشمه‌ها را مدققانه بررسی کرده است، می‌گوید که: «هنگامی که سپاه امیر به اوراتپه نزدیک شد، مردم از مدافعه دست کشیدند.» (نک:۳۵. Muxtarav A .Acerk istarii .. ,s).

(۲). محمد حکیم خان در این فکر است که سبب شکست سپاه خوقند، در خیانت برخی لشکرکشان است (محمد حکیم خان، همان، ص ۳۲۴). به‌هرحال، بعد از لشکرکشی چهارم و تسخیر پایتخت خوقند، محمد شریف لشکرکش، همان که در «اسارت» بود، پس از این جنگ حاکم تاشکند تعین شد.

ظفرنامه خسروی، ص: ۵۰

محمود که در آن هنگام حاکم تاشکند بود، آشتی دادند. بدین وسیله تمام جایهای از دست رفته دوباره به تابعیت خانی خوقند برگشت. این حال امیر را وادار نمود که از زمستان سال ۱۸۴۱ برای سومین جنگ با خوقند مهیّا و آماده شود. و این جنگ در بهار سال ۱۸۴۲ به وقوع پیوست.

در ظفرنامه خسروی این جنگ با جزئیات تمام بیان یافته است. سپاه بخارا بیرحمی بی‌نظیر را از خود ظاهر نمودند. پنج هزار تن از

خوقندیان کشته شدند (برگ ۹۸ «ب»).

ساکنان محل خود را ترک کردند. چنانچه، در کان بادام فردی پیدا نشد که از وضع حریف خبر دهد (برگ ۹۹ «ب»).

پس از شکست در نزد خوقند، محمد علی خان، با دسته‌ای یک هزار نفره به سوی مرغینان فرار کرد. سپاه بخارا مظفرانه وارد پایتخت شد. (برگ ۱۰۱ «ب»).

امیر امر به تاراج پایتخت داد. سپاهیان بخارا، با استفاده از رخصت رهبر خود، تاراج و غارت را به عالی‌ترین حد رساندند. همه مال مردم را به یغما بردند (برگ ۱۰۲ «الف»).

یغماگری تا شب ادامه داشت، پس امیر دستور به قطع آن داد.

امیر به دنبال محمد علی خان، یکی از لشکرکشان خود، اسحاق بیک را همراه با پنج هزار جنگاور راهی نمود (برگ ۱۰۳ «ب»).

خان خوقند که این هنگام در مرغینان قرار داشت، از طرف ساکنان محل دستگیر و به اسحاق بیک سپرده شد (برگ ۱۰۴ «ب»).

باید گفت که این منظره نیز در منابع به شکلهای مختلف درآمده است. طبق اخبار محمد حکیم خان، امیر نصر الله بعد از لشکرکشی به خوقند، با منصبدار شهر سبزی که مسئول اسیران خان خوقند و برادر و پسر وی بود، صحبت داشت؛ بازگفته می‌شود که محمد علی خان به سوی مرغینان فرار کرد و امیر به دنبال وی دسته اوراتپه را با سرداری بردی‌یار و همراه با محمود خواجه- منصبدار اسبق خوقند که محمد علی خان در زمانش نوازشها کرده بود- راهی نمود. محمد علی خان با کمک محمود خواجه دستگیر شد.

محمد حکیم خان، در ادامه، واقعه قتل محمد علی خان و برادر و پسر را مفصّل نقل

ظفرنامه خسروی، ص: ۵۱

می‌کند «۱».

به‌طوری که به نظر می‌رسد، اخبار محمد حکیم خان از اخبار ظفرنامه خسروی تفاوت دارد. در این کتاب آمده که بردی‌یار، حاکم اوراتپه، پس از انجام محاربه، برای خدماتش پیش امیر، منصب ایشیک آقاسی را دریافت نمود (برگ ۹۰ «الف»). و اما در همین جنگ، اسحاق بیک، یکی از نزدیکان سابق امیر و سرلشکر صاحب تجربه، نیز حسن توجه نصر الله را به دست آورد. دیرتر، هنگام چهارمین لشکرکشی امیر بخارا به خوقند (پائیز سال ۱۸۴۲)، وی- اسحاق بیک- حاکم سمرقند که دومین شهر امارت بخارا به شمار می‌آمد، تعیّن شد (برگ ۱۲۵ «الف»).

می‌توان حدس زد که این هردو: هم بردی‌یار و هم اسحاق بیک، برای تعقیب مأمور شده بودند: یکی برای دستگیری محمد علی خان، و دیگری برای دستگیری برادر وی، سلطان محمود، که سوی تاشکند گریخته بود (و خوف این کمتر از خان نبود).

*** ارزش ویژه ظفرنامه خسروی این است که اخبار مهمی را درباره روابط امارت بخارا و افغانستان را در نیمه یکم قرن نوزدهم، در بر کرده است. صحنه درگیری‌های دو دولت، نواحی کنار چپ رودخانه آمو- چار ولایت- بود. چار ولایت که ساکنانش تاجیکان و ازبکها بودند، رسما تابعیت امارت بخارا را اعتراف کرده اما به طرز نیمه مستقل به سر می‌بردند.

به‌طوری که معلوم است، بنیاد سیاست امیر دوست محمد خان «۲» را از نو برقرار کردن مرزهای امپراتوری احمد شاه درّانی (۱۷۷۳-۱۷۴۷) تشکیل می‌داد. وی با این هدف، تاختهایی به ساحل چپ آمو انجام داد. مؤلف ظفرنامه خسروی از کوششهای متعدد حاکمان کابل برای کندن نواحی چپ آمو از بخارا، خبر داده است.

از جمله، دوست محمد خان در سال ۱۲۵۰ / ۱۸۳۴ جاسوسان خود را به چارولایت ظفرنامه خسروی ۵۱ ارزش تاریخی ظفرنامه خسروی ..... ص : ۳۹

---

(۱). محمد حکیم خان، همان، ص ۳۴۱- ۳۴۰.

(۲). وی در سال ۱۸۲۶ بر سر حکومت کابل آمده بود.

ظفرنامه خسروی، ص: ۵۲

فرستاد تا میان مردم مخالفت با امیر بخارا ایجاد کنند. وی توانست توجه حاکمان تاش قورغان و مزار شریف را جذب کند. در پائیز همان سال، دوست محمد خان لشکری عبارت از ده‌هزار رزمنده آراست و زیر فرماندهی پسرانش محمد اکبر خان و محمد افضل خان، برای تسخیر آن نواحی فرستاد. آنها این وظیفه را نیز داشتند که حاکم بلخ- نقیب خواجه- را جلب نمایند.

از این خبر، امیر بخارا ناراحت شد (برگ ۳۸ «الف») و با لشکری بزرگ روانه چارولایت شد. سرلشکران افغانستان خبر حرکت قاطع لشکر بخارا را شنیده، از منطقه بیرون شدند و به کابل برگشتند (برگ ۳۸ «ب»).

از حکایت نویسنده ظفرنامه خسروی برمی‌آید که شاهزادگان افغانی سپارش پدر خود را تا اندازه‌ای بجای آورده‌اند، یعنی حسن توجه نقیب خواجه- حاکم بلخ- را جلب کرده‌اند. امیر نصر الله چون به بلخ رسید، فوری نقیب خواجه را معزول نمود و به جای وی عبد الجبار بی‌قارلیق را نشاند، و حاکم معزول را با هردو پسرش به بخارا فرستاد (برگ ۳۹ «ب»).

لازم به تذکر است که در هیچ یکی از منابع موجود سبب‌های عزل نقیب خان و زندانی شدن وی، ذکر نیافته‌اند «۱». اما بر اثر بررسی بادقّت اخبار کتاب موردنظر، می‌توان به این نتیجه رسید که امیر بخارا از تحکیم مناسبتهای حاکم بلخ با امیر افغانستان نگران شده بود.

ظفرنامه خسروی راجع به تاریخ کندز اخباری منحصر به فرد را داراست. قندوز در ابتدای قرن نوزدهم استقلال یافت، بر سر حکومت آن محمد مراد بیک قطغن قرار داشت. باوجود آنکه این ولایت، در تاریخ سیاسی آسیای میانه تأثیر مهمی داشته است، تاریخ آن هنوز مورد بررسی قرار نگرفته است.

طبق اخبار ظفرنامه خسروی، محمد مراد بیک در مدّت کوتاهی نواحی اطراف قندوز را

---

(۱). تاریخ این حادثه را محمد حکیم خان سال ۱۲۵۳/ ۱۸۳۷ دانسته است.- محمد حکیم خان، همان، ص ۲۰۳.

ظفرنامه خسروی، ص: ۵۳

تابع نمود، از جمله بخشی از بدخشان و حتی نواحی کنار راست رود آمو را. «نظم» قاطع این حاکم عبارت بود از تاخت و تاراج و ظلم و اسیر کردن و به غلامی فروختن و ... مورد ظلم و بیرحمی‌های بی‌نظیر قرار گرفتن اقوام غیر ازبک.

در زمان حکومت مراد بیک شورشهای زیادی، بخصوص در بدخشان، سرزده‌اند، و همه را حاکم بیرحمانه فرونشانده است.

طبق اخبار ظفرنامه خسروی، حاکمان طالقان، رستاق و شغنان که از ظلم حاکمان قندوز به جان آمده بودند، اتحاد بستند و عمل کردند و بخشی از قندوز را رها کردند. حاکم قندوز خطر جدی را احساس کرد و از امیر بخارا کمک خواست. و امیر لشکر متحده‌ای از قرشی، خزار، بایسون، شیرآباد، حصار و قبادیان آراست و زیر فرماندهی عبد الکریم، حاکم خزار، فرستاد. سپس در کتاب آمده که از خبر به قندوز رسیدن لشکر بزرگ کمکی، متحدان از عصیان دست کشیدند و پریشان شدند، و «تاجیک و ترک، خرد و بزرگ، همه به فرمانبرداری محمد مراد خان سر انقیاد فرود آورده ...» (برگ ۴۱ «ب»).

معلومات درباره اتحاد میان طالقان و رستاق و شغنان نادر است و جای دیگر دیده نشد.

باید تذکر داد که تاریخ قندوز و از جمله دوره حکومت مراد بیک چندان روشن نیست. تاریخ‌نگاران آسیای مرکزی و افغانستان توجه به این موضوع ظاهر نکرده‌اند. به گفته مؤلف ظفرنامه خسروی مرزهای ولایت قندوز در شمال و شرق تا «چترار» و «شغنان» دامن گسترده است و در غرب تا حدود تاش قورغان (برگ ۴۲ «الف»).

موضوع دیگری که از اهمیت بسیار برخوردار است و مؤلف ظفرنامه خسروی بدان توجه کرده است، عقب‌نشینی امیر دوست محمد

خان به چارولایت، حضور وی در بخارا و مناسباتش با امیر نصر الله می‌باشد. مؤلف می گوید که امیر دوست محمد خان چون به تاش قورغان فرار کرد (پس از شکست در جنگ با انگلیسها- ر. ق.)، دعوت امیر نصر الله را برای تشریف به بخارا دریافت نمود و عازم بخارا شد.

به‌طوری که معلوم است، امیر نصر الله در ابتدا دوست محمد را با طنطنه استقبال کرد؛ و اما بعد برای عملی نمودن نقشه‌هایش او را یاری نکرد، برای دفع استیلاگران

ظفرنامه خسروی، ص: ۵۴

انگلیسی سعی ننمود، زیاده از این، امیر فراری را به انواع تحقیر مواجه ساخت.

تاریخ‌نگاران به سببهای گوناگون روی خوش نشان ندادن امیر نصر الله به امیر افغانستان اشاره‌ها کرده‌اند. مؤلفان افغانستانی، سبب را در جهالت، کوتاه اندیشی و سبکباری حاکمان منغیتی بخارا دیده‌اند «۱».

و اما نویسنده کتاب موردنظر ما، عامل رفتار ناشایسته را در جای دیگر دیده است.

به گفته این مؤلف، سبب اصلی سردی برخورد امیر نصر الله با امیر دوست محمد، رفتارهای کوتاه اندیشانه پیشین وی بود. امیر نصر الله نمی‌توانست اقدامهای دشمنانه امیر دوست محمد در حق بخارا را از یاد ببرد (برگ ۴۳ «الف»).

در نتیجه مقایسه اخبار ظفرنامه خسروی با منابع دیگر، مجموع سببها را می‌توان پیش نظر آورد که موجب پذیرایی شایسته نیافتن امیر فراری شده‌اند.

در همین رابطه، می‌خواهم اشاره‌ای به خبری انجام شود که با منابع دیگر اختلاف دارد. این در مورد تعداد همراهان امیر دوست محمد می‌باشد که هنگام فرار او از کابل و عزیمتش به بخارا وی را همراهی کرده‌اند. تاریخ‌نگاران افغانستانی این تعداد را تا سه هزار تن به قلم داده‌اند «۲» و اما پژوهشگران انگلیسی تعداد همراهان را اندک ذکر کرده‌اند «۳». دانستن دقیقتر این تعداد چند موضوع را بازگو خواهد کرد، چنانچه: اقشار گوناگون جامعه چه اندازه از وی جانبداری می‌کردند؟ وی نزد پشتون‌ها چه اعتباری

---

(۱). فیض محمد کاتب. سراج التواریخ.- کابل، ۱۳۳۱، ص ۱۵۷؛

.Ristiya S. K. Afganistan v ۱۹ veke. Per. s pers.- M.: IVL, ۱۹۵۸, s. ۱۶۰- ۱۶۱

(۲). غلام کوهستانی گفته که دوست محمد خان را سه هزار نفر همراهی می‌کردند (غلام کوهستانی.

جنگ‌نامه.- کابل، ۱۳۳۶، ص ۶۸- ۶۷)؛ کاتب این تعداد را دو هزار دانسته است (فیض محمد کاتب، همان، ص ۱۵۲). و اما تاریخ‌نگار خوقندی محمد حکیم خان، رقم یک هزار را ذکر کرده است (محمد حکیم خان، همان، ص ۲۹۷).

(۳). دکتر بابا خواجه‌یف، ظاهرا در زمینه اخبار منابع انگلیسی، نوشته که «دوست محمد خان را ۳۵۰ نفر از جانبدارانش همراهی می‌کردند» (Babaxadzaev M. A. Barba Afganistana za nezavisimast(۱۸۳۸- ۱۸۴۲ (.- M., ۱۹۶۰, s. ۵۴

). ظفرنامه خسروی، ص: ۵۵

داشت؟ و ... از سوی دیگر، این رقم می‌تواند به شکست زودرس امیر کابل از استیلاگران انگلیسی نیز کمک رساند.

در ظفرنامه خسروی گفته شده که هنگام وارد شدن دوست محمد خان به تاش قورغان، سیصد تن از خویشاوندان و خادمانش با او همراهی می‌کردند (برگ ۴۲ «الف»). می‌توان گفت، همین رقم مطابق با واقعیت و یا به آن نزدیک باشد، چراکه همراهان بیشتر مشکلات غذایی را در بر خواهد داشت. از سوی دیگر، امارت بخارا هم نمی‌توانست سلاحداران بسیار را تحمل کند. «۱»

بدین طریق، روشن می‌شود که ظفرنامه خسروی دارای اخبار مهم و گاهی ناتکرار می‌باشد و بدین وسیله از منابع پیشین افضلیت پیدا می‌کند. مطمئن هستیم که چاپ و نشر این سرچشمه مفید و معتبر برای پژوهشگران تاریخ سرزمینهای آسیای میانه و افغانستان،

در محدوده زمانی نیمه یکم قرن نوزدهم میلادی، کمکی جدّی خواهد رساند.

اسماعیل رحمت اف

(ترجمه رحیم قبادیانی از روسی)

---

(۱). در همین رابطه، به یاد آوردن نقل دیمیزان که سال ۱۸۳۵- ۱۸۳۴ در بخارا حضور داشته است، مفید می‌نماید. به گفته وی، در ژانویه سال ۱۸۳۴، سفیری از خوقند به بخارا می‌آید که حامل نامه خان خوقند می‌باشد. در این نامه درخواست شده است که برای عبور دو هزار سواره از خاک بخارا، به مقصد شهر سبز رخصت داده شود. این کاروان برای دختر حاکم شهر سبز می‌رفت که به محمد علی خان، خان خوقند، نامزد شده بود. امیر نصر الله پاسخ داد که نمی‌تواند این خواهش را اجرا کند. وی گفته است: «اگر خان از اعزام لشکر خود به شهر سبز هدفی دیگر ندارد، برای انجام آن کار دویست سواره کافی است و این تعداد می‌تواند بدون هیچ مانع از ملک ما عبور کند». و سفیر با همین پاسخ به خوقند برگشت. باید افزود که آن هنگام میان بخارا و خوقند مناسبات و روابط دوستانه برقرار بود. (نک:) Zapiski a Buxarskam Xanstve. Atcyati P. I. Demezana i I. V. Vitkevica.- M., ۱۹۸۳, s. ۶۹. ظفرنامه خسروی، ص: ۵۶

تصویر صفحه اول از نسخه خطی

ظفرنامه خسروی، ص: ۵۷

تصویر صفحه آخر از نسخه خطی

ظفرنامه خسروی، ص: ۵۹

[دیباچه]

بسم اللّه الرحمن الرحیم و به نستعین سپاس بی‌قیاس مر حضرت مالک الملک- تعالی و تقدّس شأنه و عظم برهانه- را که چمن ملک را طراوت و نزاکت بی‌چشمه‌سار میامن دین نداده، و ستایش با آرایش مر واهب العطایا را که چشمه‌سار دین را بی‌زلال حسام سیاست والیان دیانت‌آیین جریان نبخشیده.

نظم

سرسبزی نهال سعادت به باغ مُلک‌بی‌رشحه عیون شرایع طمع مدار

اما زلال چشمه دین کی شود روان‌بی‌یاری عنایت شاهان نامدار شایسته سریر خلافت و جهانداری و سزاوار افسر عظمت و کامگاری مر صاحب دولتی را ساخت که پیشنهاد همّت عالی رتبتش به تقویت دین مبین بوده و نصب العین ضمیر منیرش تمشیت احکام سید المرسلین- صلی اللّه علیه و سلم. سعادتمندی که چون درخت از گلشن سلطنت بالا کشید، بهترین میوه‌اش اقامت مراسم امر معروف و نهی منکر نمود و برومندی که چون نهال اقبالش از جویبار نصفت سرسبز گردید، تازه‌ترین میوه‌اش ایصال خیر و نفع و انقطاع شرّ و ضرر گردید. زبردستی از آن جست که زیردستان جهان را حمایت نماید و سرافرازی از آن خواست که از پای افتادگان را دستگیری کند. نهال دولت را در باغ کامگاری از برای آن نشانید که تا در بهار معدلت گلهای مکرمت بشکفاند و گلبن پادشاهی را در بستان سرای عدل از آن سیراب گردانید

ظفرنامه خسروی، ص: ۶۰

که با دست مرحمت خار بیداد از پای مظلومان ستم‌رسیده بردارد. ذوالجلالی که تیغ امرش صد لک هزار لشکر جوشن گسل را از آدم تا به این دم به یک دم از پای درآورده و سنان قهرش بسیار از بسیار دلاوران کوهدل را به یک حمله از جا ربوده.

نظم

خدایی که شاهان گردن فرازبه خاک درش مانده روی نیاز

نگارنده نقش دیهیم و جاه‌گذارنده تاج بر فرق شاه تحف تحیّات و درود کبیر و صلوات طیّبات و دعوات کثیر نثار روضه منوّره سید اولاد آدم و ایثار حظیره مطهره مفخر امجاد عالم حضرت محمد مصطفی سید اصفیا سند انبیا خاتم رسل، هادی سبل، راهبر کل- صلی اللّه علیه و علی آله و سلّم.

قطعه

رسول کریم قریشی لقب‌پناه عجم پادشاه عرب

سپهر شرف مهر اوج هدی‌امام ازل امّی مقتدا

چه عرش و چه فرش و چه بالا چه پست‌طفیل وجودش بود هرچه هست شعر

ای مفتخر به ذات تو مجموع کاینات‌اصل محبّت تو کلید دَرِ نجات

وان چار یار او که بر آن جمله سرور است‌بوبکر دان و عمّر و عثمان و حیدر است صلوات اللّه علیه و علی آله و اصحابه و ذرّیّاته اجمعین.

اما بعد، بر ضمایر خجسته نظایر نکته‌شناسان جراید فضل و کمال و بر خاطر کیمیا- مآثر دقیقه سنجان دانش و افضال پوشیده نماند که این فقیر بی‌بضاعت و حقیر بلاـ استطاعت را باوجودی که قابلیت نظم و نثر نبود چه جای آنکه دیباچه دلگشای این جریده و اجزای روح‌افزای این مقدمه را در سلک تحریر و انتظام آرد و بیان تواریخ

ظفرنامه خسروی، ص: ۶۱

مقدمات شهریار سپهر اقتدار، سلیمان جاه، معدلت‌پناه را بر صفحات اوراق شهور و ایام زیب و زینت و بها بخشد. امّا بنابر توجه خاطر بعضی از دوستان صادق و برخی از یاران موافق قلم شکسته رقم طریق جرأت پیموده در میدان صفحه، قدم تکاپوی نهاده درین جریده از آغاز سلطنت رفیع المرتبه پادشاه جمجاه، خورشید کلاه، صاحبقران زمان، اسکندر دوران، اعنی حضرت ظلّ السبحان سیّد امیر نصر اللّه محمد بهادر سلطان- ادام اللّه ظلال سلطنته علی مفارق الدوران- مع بعضی وقایعی که در ایام سلطنت جاوید طراز ابد دمساز آن پادشاه دوست‌نواز دشمن‌گداز رویداد شده تا فتح بعضی ممالک که به صمصام خون‌آشام مجاهدان دولت ابد ارتسام مفتوح گردیده بود، در عرصه بیان آورده شود و باللّه التوفیق. حضرت خالق بر کمال و قادر ذو الجلال، خورشید سعادت و اقبال و کوکب ابّهت و جلال این پادشاه معدلت خصال را از وصمت هبوط و وبال مصون و مأمون داراد بحرمهٔ اشرف العباد و بالنّبی و آله الامجاد.

نظم

گزیده‌ترین روزی از روزگارچو عید همایون به فصل بهار

به روزی که نیک‌اختری یار بودنمودار دولت پدیدار بود

ز هجرت هزار و دو صد چهل و یک‌قضا گفت او را که الملک لک

کمر بست با فرّ شاهنشهی‌جهان سربه‌سر شد مر او را رهی

چو بر تخت دولت نشست آن جناب‌جهان را جوان کرد از عدل و داد

به نیکان سوی نیکویی راه کردبدان را ز بد دست کوتاه کرد

فلک شمع اقبال او برفروخت‌عُطارِد کمربند جوزا بسوخت

جهان‌بخت او را چو شد مشتری‌بیاموخت با زهره خنیاگری

دمش با مسیحا چو همخانه شدبر او شمع خورشید پروانه شد

بُدی مدّعایش از آن برتری‌رعیت‌نوازی و دین‌پروری

به احسان کند خاطر خلق شادجهان یکسر آباد دارد به داد

ظفرنامه خسروی، ص: ۶۲ کزو افسر خسروی سربلندکزو پایه تخت شد ارجمند

درین باغ هر شاخ کو سر کشیدسرش زد به شمشیر و ببخش بریـد چون فیض فضـل الهی و کرم نامتناهی اختر اقبال جناب امیر کامیاب عالی جناب از افق رحمت ذو الجلال طالع و لامع شـد، سـلاطین زمان و خواقین دوران، غاشیه اطاعت او بر دوش فرمانبرداری کشیدند و گردنکشان جهان سر انقیاد از گریبان موافقت او بیرون آورده، سر مویی از حکم جهان مطاع او انحراف نورزیدند و سرکشان ولایت ماوراء النهر به تیغ قهرش از پا درافتادند و مفسدان مملکت ترکستان از دستبرد سیاستش نگونسار گردیدند و سحاب عدل شامل او باران رأفت بر مفارق مظلومان ستم‌کشیده باریدن گرفت و کف دریا نوالش تخم رعایاپروری در مزرعه ضمیر ساکنان بلاد و امصار این دیار افشاندن آغاز نهاد. رونده و آینده را از شرّ اشرار و از نهیب قطّاع الطریق نابکار، صیانت اموال حاصل گردید و معمار همتش خلایق را به آبادی ویرانه‌ها امر می‌فرمود و سرکاران دولت را به آراستن و احداث کردن باغات متنوعهٔ الاشجار میوه‌دار دلالت می‌نمود.

لاجرم لازم آمد که مقدمه‌ای چند از آغاز انجام ترفّع و اقتدار از آن شهریار عالی‌تبار نیکو کردار مسطور رقم بیان گردد. بناء علیه این ذره بی‌مقدار و خاکسار بی‌اعتبار مانند قلم سر بر خط قدر نهاده و امید از کرم عمیم بی‌منتها نموده، غوّاص‌وار در بحر تفکر فرو رفته، خزف پاره‌ای چند فراهم آورده، بر ساحل ظهور رسانیده، این مجموعه را «ظفرنامه خسروی» نام نهاده شد. و اللّه الهادی الی سبیل الرّشاد.

ظفرنامه خسروی، ص: ۶۳

گفتار در بیان ذکر انساب آبای عظام و اجداد کرام شهریار سپهر احتشام صاحبقران عالی مقام اعنی امیر جمجاه خورشید کلاه سید امیر نصر اللّه محمد بهادر سلطان ابن حضرت امیر سعید غفران نشان امیر حیدر سلطان ابن امیر کبیر جنّت مکان امیر معصوم سلطان ابن خاقان نیکو خصال امیر محمد دانیال- نوّر اللّه مرقدهم.

بر ضمائر سخن‌سنجان و نکته‌رسان اهل دانش و بینش پوشیده و مستور نماند که جناب مستطاب معدلت مآب حضرت اعلی مکان امیر حیدر سلطان را شش فرزند دلپسند ارجمند بود. اوّل آن میر محمد حسین خان، دویم امیر جلالت نشان صاحبقران زمان سید میر نصر اللّه محمد بهادر سلطان، سیوم آن میر عمر خان، چهارم میر زبیر خان، پنجم میر حمزه خان، ششم میر صفدر خان. این هر شش شهزاده والاگهر در حالت حیات حضرت امیر صافی ضمیر معدلت نظیر والد خودها به سرحد رشد و کمال رسیده از علوم عقلی و نقلی و احادیث و کلام بهره تمام یافته بودند. اگر چندی که میر محمد حسین خان چاشنی‌گیر حدایق فضل و علم و هنر بود، امّا در ایام دولت والد خود به حکم «الصحبهٔ مؤثره» از تأثیر صحبت همصحبتان ناجنس و از کثافت رفاقت رفیقان ناموافق به نشئه بنگ و کوکنار آغشته گردیده همیشه اوقات گوشه‌نشین زاویه خمول و معتکف خلوتخانه بوده و از خیر و شرّ بشری و از قانون سپاهیگری بی‌خبر می‌نشست و لیکن توره تورانیان امیر زاده جلالت‌نشان سید میر نصر اللّه محمد بهادر سلطان از صغر سن بین الناس به ذکاوت ذهن و به صافی طبع بالطبع اظهر من الشمس مشعوف بوده، در هر امور مقبول

ظفرنامه خسروی، ص: ۶۴

خاص و عام می‌بود و نیز حضرت امیر سعید سعادت نشان مرحوم از وفور فراست و کیاست او رقم رشد بر ناصیه احوال این فرزند خجسته خصال نیکو فعال مطالعه نموده، از این وجه بی‌اهمال دایما به خدمت اکسیر خاصیت خود دلالت فرموده، ساعتی ازو دوری

نمی‌جست و در حالت عرض داد فقرا و رعایا و در وقت آمد و شد ایلچیان و تواچیان اطراف و جوانب خبرداری نموده، این شهزاده نیکوسیر همه را دست به سر می‌نمود. حضرت امیر سعید- انار اللّه برهانه- اکثر اسفار، قدوم میمنت ملزوم این فرزند ارجمند را مبارک دانسته، سرآمد لشکر ظفر پیکر گردانیده، به هر جانب در بالای اعدا می‌فرستاد، از آن سفر فیروزی اثر مظفّر و منصور با غنایم نامحصور مراجعت می‌نمود.

چنانچه که در سنه ۱۲۳۷ بود که جماعت خطای قپچاق و ایلاتیه قراقلپاق به یکدیگر متفق گردیده، از بالادست میانکال و اطراف ولایت سمرقند ویرانی نموده سرکشی و عناد را پیشنهاد خاطر خودها گردانیده «آدینه قل بی» را از جماعت خطای و «معمور بی» را از جماعت قپچاق و «حکیم خان» را از جماعت قراقلپاق و این هر سه نامور را آن مفسدان بد اختر به خودها خان و سرور برداشته، با جنود نامعدود که از حدّ قیاس بیرون، هجوم نموده، اولا مرتبه قلاع چلک و دوشنبه قورغان و لایش را از دست گماشتگان حضرت امیر حیدر سلطان گرفته، اهالی و موالی هر سه حصن حصین را یغما و تاراج نموده، از آنجا به همان نسق خروج کرده، آمده ولایت کته قورغان و پنجشنبه را محاصره نموده، به دست درآورده، به دیگر قلاع میانکال مزاحم گردیدند. بعد از آنی که از گردش فلکی این انقلابات در عرصه میانکالات رویداد شد، چنانچه که این خبر موحش اثر به سمع همایون حضرت امیر حیدر سلطان مغفرت نشان رسید، فی الفور فرزند ارجمند خود شهزاده عالم‌پناه- سید میر نصر اللّه- را به لشکر بخارا سرآمد نموده، مع امرای نامدار ذوی الاقتدار، به جانب مفسدان بدکردار روانه نمود. جماعت لشکری حسب الفرمایش عالی عازم راه گردیده به سرعت تمام طی مراحل فرموده، خودها را به «ضیاء الدین» رسانیدند. جماعت ایلاتیه دیگر که همه دودله شده ایستاده بودند، در این هنگام نیکو انتظام، دوراندیشی که به خاطرها داشتند وقت را غنیمت دانسته، به اتّفاق تمام، در اثنای راه به لشکر بخارا ملحق گردیده، کلهم اجمعین آمده، به جماعت مفسد غالب گردیده،

ظفرنامه خسروی، ص: ۶۵

ولایت پنجشنبه و کته قورغان را محاصره کرده، به قهر و غلبه گرفته، از جماعت خطای قپچاق، کلان و خورد، مقدار هزار و پانصد نفر را اسیر نموده، به فرموده توره تورانیان، شهزاده خسرونشان، مفسدان اسیر شده را در هر کوچه پس کوچه و در رسته‌های بازار به قتل آورده، کلانان آن جماعت را از بالای اشجار، و از بلندیهای دیوار، زنده به زنده سرنگون آویخته، به هلاکت رسانیدند. بقیه آن جماعت اشرار از لشکر جرّار فرار نموده، دوشنبه قورغان و چلک و لایش را دار القرار خودها ساختند. نوید خرسندی این مقدمه سراسر سرور را شاهزاده صاحبقران ظفر توأمان به امیر جلالت‌نشان والد خود عرضه داشت نموده به دربار گردون‌مدار عالی فرستاد. در همین مورد به فرموده والد خود مقدار دو هزار لشکر نامور را از درون لشکر بخارا جدا کرده، به طریقه ایلغر به سوی سمرقند روانه نموده، خود به همراهی امرای ذوی الاقتدار به فتح و فیروزی تمام به جانب بخارای شریف مراجعت فرموده، آمده به دیدار پر انوار پدر خود فایض و مشرّف گردید.

خلاصه کلام اینکه به سبب فساد جماعت مفسدان بد نهاد تا به انقضاء پنج سال هرج و مرج به ولایت سمرقند و به سایر قصبات میانکال به یک منوال می‌بود و نیز در اثنای این حادثه محمد رحیم خان اورگنجی که عرق دشمنی خود را در حرکت آورده و ضیقی وقت را غنیمت دانسته، اطراف ولایت محروسه را آنا فآنا تاخت و تاراج نموده، فقرای تومانات را مع متوطنان لب آبی به تنگ آورده بود و جماعت «قرق یوز» نیز از جانب اوراتپه و دیزق و جماعت کنگسیه مفسد شهر سبزی اینها نیز دشمنی جبلّی خودها را اظهار نموده، از هر جانب تاز و باز می‌نمودند. بعد از آنی که مدّت فتنه و فساد و بغی و عداوت ایلاتیه مفسد به طول انجامیده، از بدکرداری خودها به مطلبی نرسیدند فی سنه ۱۲۴۵ بود که اولاـ مرتبه جماعت میتن و قراقلپاق طریقه ایلی و انقیاد را پیش نهاد خاطر خودها گردانیده، اشراف قبایل خودها از وجه معذرتخواهی برآورده، سمّ تکاور حضرت امیر سعید سعادت نشان را بوسه داده، از صمیم قلب معذرتخواهی نموده، کلان و خورد این هردو جماعت به سر و گردن غلطیده، از کرده کردار خودها استغفار نمودند.

ظفرنامه خسروی، ص: ۶۶

شهنشاه مرحمت دستگاه ملتمس آنها را مبذول داشته، از خطاهای گذشته اینها درگذشته، همه را قلم بر جرایـد خطاکاری اینها درکشید، و نیز سر منشأ صاحب نفاق جماعت خطای قپچاق در این مدت پنج سال که از کثرت محاصره و قبل بسیار به تنگ آمده، نانی به جانی در میان آنها موجود نمی‌شد، آنها نیز از بد افعالی خودها پشیمان گردیده، چندی از علمای شریعت شعار و مشایخ کبار از وجه مصالحه و معذرتخواهی میانجی کرده، به پادشاه عالم‌پناه عذرخواهی نمودند.

حضرت امیر شفقت‌پناه دیانت آگاه نیز خط عفو بر جرایم آنها کشیده، برات آزادی هردو جماعت را به مهر عالی مزیّن نموده، همه را به مراحم خسروانی سرافرازی بخشیده، نوازش فرمود. بعد از استخفاف حادثات سراسر آفات بر اطراف و اکناف ولایات یک چندی خاطر جمعی رویداد شده، صغیر و کبیر و برنا و پیر به شکرگزاری ایزدی مشغول گردیدند.

در همین تاریخ حضرت امیر حیدر سلطان مغفرت‌نشان به مشورت دولتخواهان نامدار و به صوابدید وزرای عالی مقدار، توره تورانیان، شهزاده عالی مکان، سید میر نصر اللّه محمد بهادر سلطان را از میان اولاد و اسباط خود برگزیده به یرلیغ ولایت «نسف» و «کاسان» و «کسبی» سرافرازی بخشیده، حکومت قصبه چراغچی و یرتی تپه و فمی و ولایت بایسون و شیرآباد و کلف و خزار تا به سرحد ولایات حصار به قبضه اقتدار و تصرف اختیارش تفویض فرمود و نیز میر عمر خان را که ولد سیوم شاه والاجاه است، او را نیز در همین تاریخ به حکومت ولایت کرمینه و ینگی قورغان و قرچغای و هزاره مفتخر و مسرور گردانیده، سرافرازی بخشید.

و نیز در همین تاریخ از صلب شهزاده سکندرنشان ظفر توأمان سید میر نصر اللّه محمد بهادر سلطان فرزند ارجمندی به عرصه ظهور آمد که تا فلک دوّار با هزار دیده در اطراف عالم گردیده نظیرش در هیچ قرن به اینچنین در شاهوار نیفتاده. از جهت تفاؤل و تیامن نام نامی آن خجسته فرزند گرامی را «سید میر مظفر سلطان» نام نهاده سور موفور السرور آراسته، فرحان گردیدند.

ظفرنامه خسروی، ص: ۶۷

گفتار در بیان ارتحال شهنشاه دوران معدلت نشان حضرت امیر حیدر سلطان نوّر اللّه مرقده و رسیدن خبر وحشت اثر به سمع همایون شهزادگان نیکوسیر

در تاریخ سنه ۱۲۴۳ بود که امیر جم جاه معدلت‌آگاه شریعت جایگاه اعنی سلطان عالم‌پناه حضرت امیر حیدر پادشاه در بازگشت از سفر نسف در اثنای راه ثقلی در طبیعت مبارکش عارض گردیده به همین حالت ناگوار طی مسافت نموده آمده داخل پایتخت مستقرّ سریر سلطنت گردیده به سپاه یک بار کورنش داده بعد از یک هفته روح پاکش از نشیمن خاک به صوب افلاک صعود نموده از دار المحن ملک فانی به سوی اعلی علّیین باقی رحلت فرمود. و در آن روز همچنان این حادثه هایله را به سپاه فقرا شهرت ناکرده خفیتا وزارت پناه ایالت آگاه- محمد حکیم قوش بیگی- که مهم وزارت دولتخانه عالی در کف کفایت او بود، خبر وحشت اثر را به عرضه مندرج نموده، به دست قاصد تیزرو داده، به جانب ولایت «قرشی» روانه نمود.

بعد از آنی که شاهزاده عالی‌نشان سید میر نصر اللّه محمد بهادر سلطان خبر وفات امیر مغفرت طراز والد خود را به یکبار شنیده از سر حیرت به همراهی هواخواهان دولت و جانسپاران ذی‌شوکت بی‌اهمال در کمیت استعجال سواری نموده، اراده پایتخت بخارای شریف کرده، روانه گردید. تا به رسیدن امیرزاده ظفر توأمان فرصت گنجایش ناکرده میر محمد حسین خان که پسر کلان حضرت امیر فردوس مکان است عمری به درون شهر به «گذر بازار خواجه» به طریقه نظربند مستقیم می‌بوده از این مقدمه خبر یافته به جماعت فقرای درون شهری مجتمع گردیده، قبیل عصری همان روز به ریگستان شهر در جلو خانه ارگ عالی فراکلتک شده حاضر گردیدند. این حالت پرملالت را به یکبار

ظفرنامه خسروی، ص: ۶۸

دیدبانان و حاجبان دیده، دروازه ارگ عالی را به روی میر محمد حسین خان مع جماعت آن کشیدند و جماعت مرکنان از بالا و پایان دروازه به شبّه تیر گرفته چندی را از پای درانداختند. جماعت فقرا و اوباشان بی‌سروپا هجوم نموده بی‌محابا به تبرها و زیچه دروازه را شکسته غلبه نموده به درون ارگ عالی داخل شده، دروازه را به روی میر محمد حسین خان گشادند. میر محمد حسین خان به درون ارگ عالی داخل شده طوعا و کرها به تخت شاهی جلوس فرموده، شب را گذرانید. اوّل پگاه سران سپاه و امرای حشمت‌آگاه مع شهزادگان جمع گردیده از آن واقعه قیامت اثر سیل خونها از دیده‌ها جاری گردانیده به جهت تعزیه حضرت امیر غفران‌نشان ناله و افغان تا به آسمان رسانیده سادات عظام و قضات کرام و امرا و علما و فضلا و سپاه و کافه رعایا و برایا خلعت شکیبایی را قبا ساخته، ارکان دولت گریبان جان دریده، خاک حسرت بر سر پاشیده جیب تأسف تا به دامن چاک می‌کردند.

شعر

شهنشاه ملایک پاسبان کو؟سلیمان شوکت یوسف‌نشان کو؟

کجا شد شاه اقلیم سخاوت؟به همّت خاتم دور زمان کو؟

کجا شد خسرو مظلوم‌پرور؟به ملک معدلت نوشیروان کو؟

کجا شد حامی اهل شریعت‌مشایخ را محبّ قدردان کو؟

رعیت را شهِ مشفق کجا رفت‌سپاهی را خدیو مهربان کو؟

میان این همه شاهان توران‌نشان حضرت جنّت‌مکان کو؟ القصه جنازه امیر مغفور مغفرت‌طراز را قبیل پیشین برآورده در بالای حوض ریگستان تکبیرات صلوهٔ جنازه را ادا نموده نعش مبارکش را از آنجا بر سر دوش ادب گرفته در سر مزار قطب السالکین، مرشد المحققین، طایر عالم بالا، حضرت مولانا- علیه الرحمهٔ- برده، به مدرسه عالی به حظیره‌ای که بنا کرده اوست در آن دخمه به خاک سپرده به روح پرفتوحش بخششها نمودند، سن مبارکش به چهل و هفت سال رسیده،

ظفرنامه خسروی، ص: ۶۹

بیست و هفت سال در تخت سلطنت پادشاهی کرده، ودیعت حیات را به مقتضای اجل موعود، به جان آفرین سپارید. «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ»، چنانچه در همین مورد شاهزاده عالمیان امیرزاده میر نصر اللّه محمد بهادر سلطان ارتکاب پای تخت بخارای شریف نموده به همراهی دولتخواهان خود چول قرشی را در یک شب طی نموده، آمده بی‌محابا به مضافات بخارا داخل شده به زیارت مزار فایض الانوار حضرت خواجه بزرگ مشرّف گردیده، از آنجا واقعه جلوس میر محمد حسین خان را شنیده، از همانجا به مشورت دولتخواهان خود بازگشت کرده، بی‌نیل مقصود به سوی دار الحکومت قرشی مراجعت فرمود. از بس که دلیری و پردلی شاهزاده نیکو اساس بین النـاس معروف و مشهور بود از این جهت کسی از سپاه بخارا از دهشت و هراس، تعاقب ننموده، مزاحم نگردید.

ظفرنامه خسروی، ص: ۷۱

گفتار در بیان میر محمد حسین خان و جای‌نشین شدن میر عمر خان اندک فرصت بر تخت شاهی و ناپایداری دولت آن

بر خاطر عاطر خورده‌بینان جراید دانش و بینش پوشیده نماند که چنانچه که میر محمد حسین خان طوعا و کرها بر تخت حکمرانی مدت چهار ماه کمابیش به جای پدر خود نشسته، گیر و دار شاهی را بلندآوازه گردانیده به امور سلطنت اشتغال نمود، بعد از انقضای مدت مذکور به تقدیر ازلی و به تقاضای قضای لم‌یزلی او نیز شربت زهراب جام اجل را آشامیده، ندای «كُلُّ مَنْ عَلَيْها فانٍ» را به سمع رضا شنیده، از این دار پرملال دنیا به سوی ملک بی‌زوال عقبی خرامید.

نظم

کسی که تاج مرصع صباح بر سر داشت‌نماز شام ورا خشت زیر سر دیدم بعد از وقوع این واقعه هایله جانکاه نمک‌خوران و هواخواهان امیرزادگان خبر وفات میر محمد حسین خان را شنیده، فی الفور به جانب ولایت قرشی و ولایت کرمینه عرضه داشت نموده فرستادند. از جهت قرب مسافت کرمینه، میر عمر خان که خبر وفات اکه خود را شنید دفعتا به همراهی دولتخواهان خود سواری نموده به یک شبگیر خود را به بخارای شریف رسانیده، بی‌مزاحمت سپاه فقرا برآمده، به ارگ عالی قرار گرفته، کوس شاهی را فرو کوفت.

وقت عصری آن روز درستی تکفین و تجهیز اکه خود را کرده صلوهٔ جنازه را در بالای حوض ریگستان به همراهی اعیان مملکت و ارکان دولت خوانده او را نیز در جوار

ظفرنامه خسروی، ص: ۷۲

شریعت شعار معدلت آثار جناب مرحومی پدر خود دفن کرده، گشته آمده به مستقر سریر سلطنت قرار گرفت.

درین مورد نیز توره تورانیان، شهزاده عالی مکان، امیرزاده سید میر نصر اللّه محمد بهادر سلطان به مجرد شنیدن خبر وفات اکه خود را او نیز مع ارکان دولت و بهادران ذی‌شوکت سواری نموده، به راه بخارا درآمده، به حد استعجال طی مراحل کرده، می‌آمد از جهت بعد مسافت، بعد از گذشتن یک روز از وقت وعده به پشته کوراک رسیده بود که خبرچی از پیش برآمده، خبر جلوس میر عمر خان را رسانید. در این مورد نیز شهزاده سعادت‌نشان به مشورت دولتخواهان خود عمل نموده به بهبودی خود نگاه کرده، از راه آمده خود معاودت فرموده، بی‌نیل مقصود رفته به دار المحکمه خود قرار گرفت.

ظفرنامه خسروی، ص: ۷۳

ذکر خروج امیر زاده دوران صاحبقران زمان سید امیر نصر اللّه محمد بهادر سلطان از ولایت نسف به جانب سمرقند فردوس مانند و فتح آن بلاد مع قلاع میانکالات و آمده محاصره نمودن بخارای شریف و فیروزی شهر آن در این سفر خیریت اثر به عون عنایت ملک داور

عرض این داعی به سمع همایون عالی رسیده باد چنانچه که میر عمر خان را بعضی رغبتا و بعضی کرها بر تخت سلطنت نشانیدند او از جهت حماقت جبلّی که بر طبیعت خود مرکوز داشت، ازین جهت علی الدوام به همراهی ساقیان گلفام لب بر لب جام شراب مدام داشته، از حراست ملک و محافظت احوال سپاه و رعایا غافل ماند و از کمال بی‌باکی که داشت اکثر اوقات به افعال شنیع اقدام می‌نمود چنانچه که گفته‌اند:

نظم

بنای دولت خویش آن کسی خراب کند که شام می‌خورد و صبحگاه خواب کند چنانچه از کارهای ناشایسته آن اهالی و موالی بخارا به تنگ آمده، در اندیشه و فکر کار او شده، به دفع او کوشیدند. مجاری حالات و کوایف اخبارات قباحت علامات او را امیرزاده معدلت آثار ظفر کردار در ولایت نسف شنیده، این کردارهای ناصواب برادر را باعث رونق و رواج دولت خود فهمیده به حکم «وَ شاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ» سران سپاه و امرای حشمت جایگاه را جمع نموده به صوابدید آنها به حکام ذوی الاحترام قصبات اطراف و جوانب تا قلاع حدود سمرقند و میانکالات خط و وعده سرافرازی نوشته به مهر مبارک

ظفرنامه خسروی، ص: ۷۴

مزیّن نموده فرستاد و کلان شوندگان بخارا و سمرقند را خفیهٔ محظوظ اکرام و عواطف خسروانی گردانیده، باید شاید، خاطر مبارك خود را از هر جانب جمع ساخته، در اوّل فصل بهار که خوشی و خرّمی فصل ربیعی است، به فرمان واجب الاذغان، قشونات ولایت قرشی و خزار و بایسون و شیرآباد و چراغچی را مع توابع و لواحق آن جمع نموده مضمون این کلمات را به خاطر خود

مصمم گردانید:

شعر

یا برآیم به چرخ گردنده‌یا شوم زیر پا سرافکنده توکل به ذات پاک تعالی و تقدّس نموده، پای سعادت فرسای در ساعت نیک و در زمان سعد در دیده رکاب ظفر انتساب نهاده، سر رخش ارادت به جانب سمرقند فردوس مانند معطوف ساخته عزم تسخیر ولایت سمرقند و بخارا را به خود جزم کرده، لشکر صاحبقرانی آراسته گردانیده به صد شأن و شوکت و حشمت کوس و گورکه و نای و نفیر شاهی را در صدا درآورده راهی گردید. به دو منزل به قصبه جام نزول اجلال ارزانی فرمود. چنانچه که در آن اوان خیریت‌نشان در ولایت سمرقند فردوس مانند امارت‌پناه ایالت آگاه محمد صفر بی‌حاکم بالاستقلال بود، به شنیدن این خبر بهجت اثر به همراهی امرای عظام و سادات کرام و کلان شوندگان ذوی الاحترام اتفاق نموده، از ولایت سمرقند برآمده به طریقه استقبال تا به قصبه جام رسیده، رکاب ظفر انتساب صاحبقران کامیاب را بوسه داده، به شرف قدوم میمنت ملزومش مشرّف گردیده، فراخورد شاهانه تارتق‌ها کشیده دعا نمودند.

امیرزاده صاحبقران ظفر توأمان نیز این جماعت را به مراحم و عنایات سلطانی سرافرازی بخشیده، از قصبه جام کوچ کرده، پگاهی آن روز به مضافات سمرقند فردوس مانند داخل گردیده، اولا- مرتبه، مزار فایض الانوار حضرت خواجه احرار- علیه الرحمه- را زیارت کرده، نذورات و تصدّقات به سکّان آن عالی مکان اکرام نموده، استعانت از روح پرفتوح آن بزرگوار درخواست فرموده، پگاه آن روز از آنجا به فرّ دولت

ظفرنامه خسروی، ص: ۷۵

سواری نموده، در اسعد ساعات به شهر سمرقند فردوس مانند داخل گردیده، به شهر اندرون که قرارگاه خسروانی و مستقر سریر سلطنت سلطانی است نزول اجلال ارزانی فرمود. علمای عظام، سادات کرام، امرای ذوی الاحترام، همه اتفاق نموده، به دستور سلاطین پیشین و به رسم خواقین حشمت آیین، امیرزاده صاحبقران ظفر قرین را تبرّکا تیمنا بر بالای سریر سلطنت کوکتاش که پایتخت تیمور است برآورده نشانیده، زر و جواهر بی‌شمار بر فرق فرقدسای شهریار کامکار شهنشاه عالی‌تبار نثار کرده، مبارکبادی نمودند، شهرزاده عالم‌پناه از فضل و کرم حضرت اله به درجه امیری و به مرتبه سلطانی رسیده، زبان به حمد و سپاس ایزدی برگشاد. جمهور سکنه و عموم متوطنه، زبان نیازمندی به دعا و ثنای پادشاهی گشاده می‌گفتند که:

نظم

خداوندا تو این شاه جوان‌بخت که آمد سایه‌اش پیرایه تخت

شهنشاه جوان‌بخت فلک رخش‌جهانگیر و جهاندار و جهانبخش

ظلال چتر دولت بر سرش‌دارمراد هردو عالم دربرش دار القصه امیر صاحبقران گیتی‌ستان، یک هفته در پایتخت سمرقند فردوس مانند قرار گرفته، اهالی و موالی و جماعت لشکری را بخشش نموده، به انعام موفور السرور مسرور گردانیده، از آنجا حکم جهان مطاع عالم مطیع خاقانی صدور یافت که سران سپاه و امرای حشمت آگاه، مقدمه جنود با خیمه و خرگاه به صوب بخارای شریف کشیده، طی مراحل نمایند.

حسب الفرمان عالی سرادقات دولت را به جانب بخارای شریف معطوف ساخته، لوای گردون‌سای شاهنشاهی را بر اوج فلک اقبال برافراشته، با اثاثیه و دبدبه از حیّز امکان بیرون، عزیمت راه نموده، متوجه بخارا شده راهی گردیدند.

حکّام ذوی الاحترام قصبات میانکالات بی‌اهمال، منزل به منزل با عشایر و قبایل و اولوس اوزبکیه گروه‌گروه استقبال نموده، به استسعاد شرف رکاب‌بوسی صاحبقرانی

ظفرنامه خسروی، ص: ۷۶

مشرّف گردیده، جماعت جماعت تارتق و بیلاکات خودها را از نظر انور عالی گذرانیده، به لشکر ظفرپیکر ملحق می‌شدند. چنانچه که آوازه صلابت آمدآمد امیر صاحبقران ظفر توأمان عالم را فرو گرفته بود.

از شنیدن این خبر وحشت اثر بی‌ضابطگی تمام به میر عمر خان رویداد شده، از حد افزون و از اندازه بیرون اندوهناك و هراسمند گردیده، از روی کم‌فطرتی، به مصلحت کوتاه‌اندیشی هواخواهان خود عمل نموده، از راه راست اطاعت و انقیاد که صلاح دولت در آنست منحرف گردیده، سپاه بخارا را جمع نموده مع امرای عظام ولایت از شهر برآمده چارناچار اراده راه نموده، تا به رباط ملك رسیده بود که الامانیه بخارا آوازه آمد آمد لشکر قیامت اثر پادشاه ذی‌شوکت را شنیده، وقت را غنیمت دانسته از هر ایل و اوروق فوج‌فوج، قبیله‌قبیله از لشکر بخارا جدا شده اراده استقبال شهنشاه نیکو خصال را به خودها جزم نموده، راهی شدند.

این حالت پرملالت را میر عمر خان مع دولتخواهان خود فهمیده بلکه به چشم خودها مشاهده فرموده، ضرب المثل «علاج واقعه قبل از وقوع» را پیش نهاد خاطر خودها گردانیده، خفیتا، نصف از شب، میر عمر خان با جماعت هواخواهان خود از راه مراجعت نموده در هیچ‌جا ناایستاده آمده داخل بخارای شریف گردیده، محاصره و قبل را با خود جزم نموده، به دروازه‌های شهر از دولتخواهان معتمد خود سرآمد گذاشته، برج و باروی شهر را به توپ و تفنگ استحکام فرموده، به مورجلها مرکنان تعیین کرده منتظر حوادثات آسمانی شده، به مستقر سریر سلطنت قرار گرفت.

القصه بعد از گریخته رفتن میر عمر خان امرای بخارا امثال توره خواجه نقیب و بیگ اوغلی دیوان بیگی بهرین و رحیم بیگ بی منقت و دیگر امرای نامدار بخارا که قبل از این به خدمت اکسیر خاصیت جناب پادشاه والاجاه، ضمنا عرایض و پیغامهای سرافکندگی فرستاده، اظهار اطاعت و انقیاد نموده بودند. اینها نیز به استقبال امیر جلالت نظیر شتافته به شرف رکاب بوسی همایون فایض گردیده، کمر بندگی و هواخواهی بر میان جان بسته، غاشیه فرمانبرداری بر دوش جان افکنده، هادی طریق

ظفرنامه خسروی، ص: ۷۷

گردیده راهی شدند.

جناب امیر والاجاه خورشیدکلاه، استقبال نمودن این جمع امرای عظام را سبب فتح و فیروزی و محض موهبت الهی دانسته، از کمال خوشدلی که داشت منزل و مراحل طی نموده به مضافات بخارای شریف داخل شده. در آن روز اولا مرتبه زیارت حضرت شاه نقشبند- علیه الرحمه- را کرده از باطن روح پرفتوح آن بزرگوار استعانت طلبیده، بعد از آن مع قوشون مبارك مشحون در مجانسی موضع «غربون» در لب شاهرود خیمه و خرگاه برپا نموده، نزول اجلال ارزانی فرموده، در آنجا یك شب استراحت نموده روز دیگر خبر رسانید که میر عمر خان از کمال دهشت و هراسی که داشت دروازه‌های شهر را خاکریز کرده، برج و باروی قورغان را مستحکم نموده، راه آمد و شد مردم را به روی خود بسته حصاری شده نشسته است. به شنیدن این خبر بهجت اثر، امیر نیکوسیر از آن سرزمین به فرّ و اقبال کوچ کرده، ظفر در رکاب، نصرت همعنان، راهی شده آمده در مقابل شهر در موضع بازارچه، لشکرگاه کرده، فرود آمده، اطراف لشکر منصور را سنگر فرموده، قرار گرفت.

بعده پادشاه زمان صاحبقران دوران به مشورت دولتخواهان از وجه مصالحه ایلچی به اندرون شهر به جانب میر عمر خان فرستاده، هرچند به زبان شیرین و به الفاظ رنگین نصایح نمود به میر عمر خان قبول نیفتاد. آن بد باطن بخت برگشته به اغوای چندی از مفسدان بد نهاد، راه صلح را گذاشته، قدم در جستجوی جنگ و بوادی وغا نهاد.

بالأخیر جناب حضرت ظلّ اللّهی را غیرت صاحبقرانی گریبانگیر گردیده به فرمان لازم الاذغان میران نامدار و امرای ذوی الاقتدار، میمنه و میسره و قلب و جناح لشکر ظفرپیکر را آراسته گردانیده از هر جانب شهر مورجلها مقرر نمودند. چنانچه که هر روزه طبل جنگ و نای رزم در صدا درآورده، بهادران ضرغام کین شیرافکن و سالاران بهرام آیین صف‌شکن از طرفین محاربه اقدام نموده جنگ تلاش و قتال و فرخاش را [خوانده نشد] از هر طرف صدای توپ و تفنگ بلند آوازه گردیده، به سامعان عالم بالا اضطراب و

اضطرار می‌افکندند. چنانچه که بدین دستور مدت محاصره به دو ماه کشید.

ظفرنامه خسروی، ص: ۷۸

به درون شهر قحط عظیم واقع شده، نانی به جانی میسّر نمی‌شد و بالأخیر کسی را حد آرائی نبود که سر از دروازه شهر بیرون کند و لیکن در بیرون، به اورده بازار لشکر ظفر پیکر ناز و نعمت، شیره و شربت از حدّ افزون و از اندازه بیرون مهیّا بود.

نظم

در شهر به تنگ زندگانی‌بیرون چو بهشت جاودانی

در شهر نفیر و ناله و سوزبیرون به هیاهوی دل‌افروز

در شهر فتاده شور و غوغابیرون به ترلّه و ترلّا

در شهر فتاده در غم جان‌بیرون به ترانه و غزل‌خوان و از جهت مصلحت و دوراندیشی چندی از سپاه اندرونی امثال محمد حکیم قوش بیگی و رجب بیگ دیوان بیگی و ایاز بی‌ایرانی و دونمس دادخواه ترکمن ضمنا به هواخواهی امیر صاحبقران مقیّد بوده، ظاهرا از روی زمانه‌سازی به راه رفته میر عمر خان اقدام نموده، دم از دولتخواهی آن می‌زدند.

و نیز چندی از امرای نامدار دیگر امثال عصمت اللّه بی‌قلماق و طوغان خان قزاق و خدای نظر شقاول منقت و عبد الرسول پانصد باشی این نامبردگان در درون شهر ایستاده، از روی کور باطنی خودها ظاهرا و باطنا به هواخواهی میر عمر خان اقدام نموده، از یک گریبان سر برآورده شب و روز به جهد و جد تمام کوششها نموده، همیشه اوقات آهن سرد را به جای پتک به مشت خودها می‌کوفتند. جماعت امرائی که به جهت دوربینی و مصلحت‌اندیشی به درون شهر یک نوع زمانه‌سازی کرده، میل خاطر آنها به جانب بیرون بود، شب سه‌شنبه بیست و هفتم رمضان المبارک بعد از آنی که حالت سختی و قحطی از حد گذشته، کارد به استخوان مردم و سپاه فقرا رسیده بود، امرای بیرونی را خبردار کرده، سحری شب مذکور مترصد وقت بوده، مردمان متردد را در غفلت گذاشته، دروازه مرور راه سمرقند را گشادند. همانا لشکری بیرونی چون بلای ناگهانی که از سوی آسمان نازل شود، یکباره لجام ریز، بدرون شهر داخل شده سورن انداختند. از این حالت پر

ظفرنامه خسروی، ص: ۷۹

ملالت سپاه شهری خبردار گردیده، از هر جانب رسیده به سیلاب بلا مبتلا شده، هرچند که سعی و کوشش نمودند، علاج‌پذیر نگردید. و در اثنای گیر و دار، سپاه نصرت پناه عصمت اللّه قلماق و طوغان خان قزاق مع چند نفر از هواخواهان میر عمر خان به شاهراه درون شهر به سپاه ظفر انتباه ملاقی شده، در اثنای جنگ کشته شدند. و دیگر امرا و سپاه اندرونی تاب مقاومت نیاورده، روی پنهان کرده، چون بنات النعش به هر جانب پراکنده گردیدند. بعد از آنی که گیر و دار سپاه طرفین بالکلّیه تسکین یافت، جناب امیر صاحبقران ظفر قرین پای دولت و تمکین در دیده رکاب ظفر انتساب نهاده، عنان کمیت جهان‌پیما را به مرکز دولت معطوف داشته، بی‌گزند اغیار به درون شهر بخارا داخل شده، ارگ عالی از وجود وافر الجود سلطان عاقبت محمود زیب و زینت یافته، آراسته و پیراسته گردید. ذات خجسته صفات متعالی درجات، امیر کامیاب عالی‌جناب، چون آفتاب عالمتاب بر طارم تخت خلافت قرار گرفته، طنطنه کوس خسروی را به طاق لاجوردی به آهنگ شادیانه، بلند آوازه گردانید.

نظم

سریر سلطنت اکنون کند سرافرازی‌که سایه بر سرش افکند خسرو غازی و جمهور طوایف انسان از خورد و کلان سر انقیاد بر خط فرمان نهاده کمر خدمت در میان جان بسته و زبان تهنیت و ثناگری گشوده می‌گفتند:

که ای لایق عزّ و اقبال و جاه‌تو را زیبد آیین تخت و کلاه

دل ما یکایک به فرمان تست‌همه‌جان ما زیر پیمان تست بعد از آنی که شاهنشاه عالی‌شان و سلطان رفیع مکان، امیر صاحبقران بر

مستقرّ دولت و اقبال و متّکای جاه و جلال، فارغ‌بال به رسم سلاطین پیشین و خواقین سلطنت قرین جانشین گردیده، ملك را آیین تازه و رونق بی‌اندازه بخشیده، از پیشتر بیشتر نشاط و خرّمی افزود. جناب عالیحضرت سلیمان منقبت تفقّدات و نوازشات

ظفرنامه خسروی، ص: ۸۰

پادشاهانه را فراخورد احوال هریک از امرای نامدار و سپهسالاران ذوی الاقتدار و بهادران رزم‌آزمای و جانسپاران دشمن‌ربای داشته، به انعامات بی کران و به عواطف و احسان، ممنون و مسرور گردانیده، سرافرازی بخشید.

فرمان لازم الامتثال شد که یوم جمعه سیوم جلوس میمنت مأنوس خطبای عصر در منبرهای اسلام برآمده از بخارا تا سمرقند و میانکالات و قرشی و خزار و سایر بلاد قلمرو، خطبه کامگاری و القاب شهریاری به نام نامی گرامی نیکو انجام مبارك فرجام خسرو زمان و صاحبقران دوران خوانده، ستایش سلطان جوان‌بخت کامیاب بجای آورند.

بعد از آن فرمان قضا جریان چنان نفاذ یافت که هواخواهان و نمک‌خوران میر عمر خان را که از هریك به ذات رفیع درجات جناب‌عالی صاحبقرانی بی‌حرمتی و بی‌ادبی وقوع یافته بود همه را دستگیری کرده آورده، بعضی را از بالای نقاره‌خانه ارگ عالی به زیر انداخته و برخی را در میدان ریگستان شهر به قتل آورده، جزا در کنار آنها گذاشتند.

و نیز به وساطت حقایق‌پناه شریعت جایگاه استاد الاستاد محمد شریف خواجه مولوی میر عمر خان را مع چندی از خدمتکاران آن از شهر برآورده از خون آنها گذشته بدرقه کرده فرستاد و میر زبیر خان و میر صفدر خان و میر حمزه خان، این هر سه برادر که به سرحدّ رشد و کمال رسیده بودند به صوابدید دولتخواهان درآمده از روی دوراندیشی و از آمد و شد سپاهیگری روز ناآمده را اندیشه کرده هر سه امیرزاده را جانب قصبه نرزم که در لب آب آمویه واقع است در آن حصن حصین فرستاده به محاکم آنجا سپارش عالی شد که شهزادگان را به قصبه مذکوره حبس مؤبّد نموده به احتیاط تمام به نگاهبانی اینها مشغول باشند.

چون به میامن حضرت رحمان، امیر صاحبقران سعادت‌توأمان به مستقرّ سریر سلطنت تا به یک سال فارغ‌بال بی‌ملال به یک منوال قرار یافته، همواره در اعلا و ترفیع دین محمدی و به ترویج آیین سنن احمدی اشتغال پذیرفته، پیوسته در انهدام ارکان بدعت و ضلال، آن شاه نیکوخصال به جدّ و جهد به سر بردی. ایزد تعالی هیچ فضلی از

ظفرنامه خسروی، ص: ۸۱

فضایل انسانی را ازو دریغ نداشته با ضمّ دلاوری و بهادری، ذات خجسته صفات او را مجمع الفضایل و الکمالات می‌خواندند. در عنفوان دولت و کامرانی و آغاز سلطنت و کشور ستانی تخم سعادت و توفیق در زمین دل بی‌غلّ او جای یافته، اکثر اوقات عزم صحبت کیمیا خاصیت مشایخ کبار و صاحب نفسان باوقار نموده، از دعای اجابت‌اثر آنها بهره‌ور و بانصیب می‌بود. بناء علیه روزبه‌روز افزونی دولت به آن پادشاه ذی‌شوکت رویداد شده، یوما فیوما فیوضات غیبی و فتوحات لاریبی به جناب سعادت‌مآبش استقبال می‌نمود.

نظم

فتح و ظفر درپی حُکمش روان‌دولت و اقبال ورا در عنان

مملکه را زینت و زین آمده‌زانکه نجیب الطرفین آمده

مرتبه‌افزای نشان و علم‌جلوه نماینده تیغ و قلم

ناوك قهرش پی قصد غنیم‌تیر شهاب است به دیو رجیم

تا شده از عدل و کرم چاره‌سازیکدل و یکرو شده گنجشک و باز

از کف دُرپاش شه کامیاب‌در عرق شرم نشسته سحاب

دارم امیدی ز خدای کریم‌آنکه کریم است به فضل عمیم

چشم بـد از حضرت او دور باددشمن او خسته و مهجور بـاد چون آرامش و قرار به دار السلطنه بخـارا ظهور یـافته، خـاطر انور معدلت‌گستر امیر صاحبقران نیکوسیر را من کـل الوجوه از هر امور جمعیت تمام حاصل آمد، بعد از گذشتن یک سال کامل به خاطر خورشید نظیرش محافظت اطراف و اکناف مملکت محروسه جلوه‌نما گردید. پوشیده نماند که در حالات انقلابات پادشاه در مابین یـک سال وقت را مغتنم دانسته، دانیال اتالیق کنکس قصبه چراغچی را از وجه محمولیت آن از دست جماعت منقتیه گرفته، متصرف شـده بود و از جماعت قرق یوز، محمد رحیم اتالیق و محمد صادق بیگ- برادر او را- که حضرت امیر سعید- انار اللّه برهانه- به حکومت

ظفرنامه خسروی، ص: ۸۲

ولایت اوراتپه مع توابع و لواحق آن سرافرازی بخشیده بود از روی کورنمکی و بدبختی اینها نیز آمده ولایت دیزق و سنگزار و سای‌بویی مع توابع و لواحق آن از دست گماشتگان حضرت امیر مغفور مرحوم گرفته به سراپای ایلاتیه جماعت قرق یوز و جماعت کیلچی و جماعت ترک فرمانفرما شده از این وجه نیز خللی در مملکت محروسه وقوع یافته بود.

و نیز سید پارسا خواجه نقیب میر حیدر را که جناب پادشاه والاشأن مغفرت‌نشان، حضرت امیر حیدر سلطان به دار السلطنه ام البلاد بلخ حاکم بالاستقلال نموده از جانب خود نیابتا والی گذاشته امور مملکتهای چارولایت را مع ضبط و نسق آن مفوّض به رأی آن فرموده بود. خواجه مشارالیه دیرباز بر اطراف و اکناف ام البلاد از سرحد ولایت میمنه و شبورغان تا به حدود بلاد قندوز و بدخشان فرمانفرما و کامروا بود. از بس که نفس سرکش آدمی که سبب عناد و باعث فتنه و فساد است، خلاف صورت انقیاد از نقیب حکومت آگاه به وقوع آمده او نیز از جاده اطاعت انحراف ورزیده راه فرمان- برداری و رضاجویی را مسدود نمود.

و نیز ولایت مرو شاهجهان که دیر وقت باز در تحت حکومت حضرت امیر سعید مرحوم بود او را نیز جماعت تراکمه آن حدود به جانب خوانین خوارزم راجع نمودند.

ازین صورت حادثات هایله که نقص دولت شاهنشاهی است امیر صاحبقران ظفر اقتران را عرق غیرت و حمیّت صاحبقرانی در حرکت درآمده، به جهت مصلحت و کنکاش، سران سپاه و امرای حشمت‌آگاه را به بارگاه سپهر اشتباه طلبیده از هر امور گفت‌وشنود نموده، مصلحت را در یکجا قرار داده، به صوابدید دولتخواهان به جمع نمودن لشکر فرمان داد.

ظفرنامه خسروی، ص: ۸۳

گفتار در نهضت نمودن امیر صاحبقران ظفر قرین اولا مرتبه از قبهٔ الاسلام بخارای شریف به جانب ولایت شهر سبز و فتح قصبه چراغچی و معارضه و جنگ و جدال و اظهار ایلی و انقیاد دانیال اتالیق کنکس و یادگار بی‌یکّه باغی و افتادن هراس در دل گردنکشان اطراف و جوانب مملکت محروسه

چون اوّل فصل بهار که اعتدال لیل و نهار است، آفتاب عالمتاب به امر خالق وهّاب، فیض‌رسان مزاج عناصر و موالد گشته، جنبش صبا جانهای آرمیده را سلسله‌جنبان شوق آمده، طراوت هوا، تازگی‌بخش دلهای ارباب ذوق شده، صدای آب هزار معنی آبدار به گوش هوش سامعان دریادل رسانیده و آسمانیان را با زمینیان انظار رحمت تازه و آثار تربیت بی‌اندازه شامل گردیده بود که درین اوان خیریت‌نشان فرحت توأمان فرمان واجب الاذعان شهنشاه زمان صادر شد که تواچیان سریع البال و یساولان کفایت‌خصال احضار عساکر منصوره را از اقصی ممالک محروسه اصغا نمایند و در روز مقرری با کثرت آلات رزم و پیکار و وفور شرایط عزم و اقتدار مهیّا شوند.

و نیز حکّام ذوی الاقتدار اطراف و جوانب را فرمان لازم الامتثال نفاذ یافت که در وقت مقرری هرکدام با سپاه کینه‌خواه به منزلهای معین به رکاب قمرانتساب مشرّف گردیده به قوشون ظفر مشحون ملحق شوند بعد از آنی که لوازم و اساس حشمت مرتّب گردید،

جهت انتظام و حصانت و محافظت مملکت در بلده فاخره بخارای شریف اولا- مرتبه به درون شهر به جهت حلّ و عقد مرافعه جماعت فقرا، قاضی القضات، دیانت آگاه، شریعت‌جایگاه، ایشان قاضی ابو الحسن خواجه مولانا شریفی متصدّی شده و به

ظفرنامه خسروی، ص: ۸۴

جهت پاسداشت ارگ عالی و حراست اوردوی معلّی اعتماد الدوله و نظام الایالت وزارت پناهی محمد حکیم قوش بیگی را تعیین فرموده مهام ولایت و تقابل طبقات رعیت را در قبضه تساوی و رفاهیت او نهاده، یوم پنجشنبه به تاریخ مذکور در پانزدهم حمل بود که سرادقات اقبال و رایات اجلال در حرکت آمده، امیر عالی جاه ظفرپناه، خاقان جم جایگاه، نصرت انتباه، بر کرسی زرّین زین ابرش صرصر شتاب چون خسرو گردون یعنی مهر جهانگیر عالمتاب قرار گرفت. افواج معسکر چون تعداد کواکب و اختر و یا چون هاله به دور قمر در ظلّ لوای خورشید انجلا مجتمع شدند.

نظم

چو آمد به برج حمل آفتاب‌امیر فلک رتبه کامیاب

بیاراست لشکر به صد زیب و سازبه عزم سفر قامت افراخت باز

به گردون فروهشته با صد اساس‌سمندش چو خورشید زرّین قطاس

عساکر همه پردل و پهلوان‌به جنبش درآمد چو کوه روان

ز سُمّ سواران محشر نهیب‌فراز بیابان شدی در نشیب آن روز جناب شهنشاه والاجاه صاحبقران سکندر دستگاه مع اثاثه کریاس فلک اشتباه، و به همراهی سپاه ظفر پناه، در قرب جوار روضه مزار فایض الانوار حضرت امام المسلمین قطب المحققین حضرت شاه نقشبند بهاء الحق و الدین استقرار یافته، در آن آستان قدسی نشان، امیر سعادت اقتران جبهه فراغت و نیاز و ناصیه اطاعت و خضوع نهاده، استمداد همت از باطن حضرت خواجه بزرگ طلبیده، نثار و نذورات و بیلاکات و تصدّقات به اهل استحقاق و مجاوران آن سدّه علیا ارزانی فرموده، بعد از آن از آن قبله آمال، موکب فلک‌مثال، در حرکت و جنبش آمده و صحرا و بیابان را در زلزله و ستوه آورد.

ظفرنامه خسروی، ص: ۸۵

نظم

ز افواج گُردان لشکرشکن‌بیابان چو دریا شده موج زن

ز گَرد سواران کشورگشاسحاب دگر زد تُتُق بر هوا و چون قطع طریق عزیمت به حصول پیوست، احشام ایالت شکوه، منزل «قراول» را مضرب اوتاد سرادقات دولت ساخته، استراحت فرمود. چون از آنجا کوچ کرده، منازل و مراحل معروف را به قدوم میمنت ملزوم مسارعت طی فرموده، به سه منزل دیگر ولایت «نسف» مرکز اعلام ظفر فرجام گردید. اهالی و موالی و سادات و قضات ولایت مذکور استقبال موکب همایون عالی نموده، بیلاکات لایق و تنسوقات مناسب گذرانیدند.

و نیز امارت پناه جلالت‌آگاه [در اصل سفید است] که حکومت آن ولا تعلق به او داشت او نیز با همراهی سپاه حشمت جایگاه به شرف رکاب‌بوسی فایز گردیده، رسوم پای‌انداز و قانون پیشکش بجای آورده، از الطاف پادشاهی و از مراحم خسروانی سرافراز گردیده.

و در آن ولا- از بقایای سپاه از هر سمت و از قلاع میانکال و قصبه نور و میغ و از سراپای لب آب و شیرآباد و بایسون و حصار و خزار به صد گیرودار در آن ولا رسیده، جناب ظلّ اللّهی را دعا نموده، به معسکر همایون ملحق گردیده، به رکاب ظفر ایاب مشرّف شدند.

بعد از الحاق سپاه اطراف و جوانب مملکت محروسه، مهچه رایت اقبال و عنان توسن اجلال با بدرقه عظمت و سیاست به جانب

قصبه چراغچی در حرکت آمده، شکوه لشکر قیامت گروه را به ترتیب اونک و سول و قلب و جناح زیب و زینت داده، طومار طریق در نور دیده، بعد از طی مراحل با جنود نامعدود با کوکبه حشمت و سراپرده دولت در مقابله قصبه چراغچی رسیده، نزول‌اجلال ارزانی فرمود. و نیز درین سرزمین نزهت آیین لشکر سمرقند و اورکوت و ماغیان و کیش توت و اورمیتن و پنجه کنت و از قصبات اطراف و جوانب آن آمده به لشکر ظفرپیکر ملحق گردیده، جناب عالی ظل اللّهی را دعا نمودند.

ظفرنامه خسروی، ص: ۸۶

قبل از این دانیال اتالیق کنکس آمد آمد لشکر قیامت اثر را شنیده از ایل و اولوس اطراف و جوانب و نواحی ولایت شهر سبز لشکر انبوه جمع نموده آمده قصبه چراغچی را باید و شاید استحکام کرده به بالای شاهراه قرشی سدّ راه شده، لشکرگاه کرده نشسته بود. چنانچه که از دور گرد سپاه ظفرپناه را دید آوازه اثاثه و دبدبه را شنیده از کمال خوف و هراسی که در دل آن طاری گردیده بود و قوت ضعف و انکسار که از چهره اقتدار خود ظاهر و هویدا یافته، دست مقاومت سست و پای مصادمت را لنگ دیده به قصبه چراغچی هزار نفر ایلغر گذاشته، از آنجا کوچ کرده یک فرسنگ راه تعاقب رفته فرود آمده، در راهها قراول تعیین فرموده قرار گرفت.

القصه امیر جلالت‌نشان، صاحبقران دوران، آن روز را به استراحت و به آرامیدگی گذرانیده، شب را جماعت چنداول به پاس داشت به‌سر برده، علی الصّباح فرمان واجب الاذعان امیر صاحبقران از مکمن قهر و سیاست ظهور یافت که سپهسالاران لشکر و امرای صاحب اقتدار نامور تسویه صفوف و تعبیه مآت و الوف نموده، اطراف قلعه چراغچی را چون حلقه نون تنگ گرفته، از هر جانب مورجل پخش کرده به انداختن توپ و تفنگ مقیّد باشند.

حسب الفرمایش عالی اولا مرتبه محمد شریف بی‌توپچی باشی مع جماعت ایرانی و زور آبادی، توپهای قلعه گشای را به کار برده چندان توپ و زنبورک پیاپی گشادند که گله‌های توپ قلعه‌کوب و خرمن نفط به درون قلعه افتاده خانه‌های اندرونی از صاعقه برق و التهاب شرار درگرفت و از جهات اربعه عساکر نصرت مآثر غوغا و سورن می‌انداختند. کثرت هجوم و غلبه افواج و صدای غلغل به نهجی انتشار یافت که اهل قصبه چراغچی و ایلغار کنکسیه کینه‌خواه را عنان اختیار از قبضه اقتدار رها گشته از هر طرف ندای الامان به گوش هوش سامعان می‌رسید و نیز دانیال اتالیق و دیگر امرای کنکسیه از وقوع این حادثات جانکاه آگاه گردیده دانست که کار از دست رفته، علاج‌پذیر نیست. توقف ناکرده فی الفور به مشورت دولتخواهان خود یکی از سادات نجابت علامات را به طریقه ایلچی‌گی به رکاب همایون عالی مع عرایض بندگی به چندین عجز و

ظفرنامه خسروی، ص: ۸۷

آداب سرافکندگی فرستاده استغفار جرایم و عذرخواهی بی‌اندیشگی خود نموده از حد افزون الحاح فرمود که پادشاهی نموده غبار تقصیرات مرا به زلال عفو معفوّ فرمایند.

امیر صاحبقران سکندر نشان ایلچی آمده را به بارگاه فلک اشتباه بار داده محاصله مضمون مندرجه عرایض آن را به گوش هوش استماع فرموده، معذرتهای دانیال اتالیق را به سرحد تلقی پذیرفته، حکم عالی صادر شد که ایلغر گذاشته دانیال اتالیق قصبه چراغچی را به ملازمان دربار گیتی مدار سپاریده، خود آنها بی‌مصائب هراس برآمده به وطن مألوف خودها روند.

حسب الفرمان عالیحضرت سلیمان منقبت ایلغر کنگس قصبه چراغچی را به گماشتگان خسرو کامکار سپاریده، خود آنها به صد اضطراب از جانب دروازه آب برآمده به راه شتاب درآمده رفته به لشکر کینکاسیه ملحق گردیدند.

امیر صاحبقران ظفر قرین یکی از امرای نامدار به ولایت چراغچی حاکم بالاستقلال نموده، از آنجا نقّاره مراجعت فرو کوفته، حکام ذوی الاحترام، اطراف و جوانب را رخصت انصراف ارزانی فرموده، خود به دولت و به فیروزی تمام مظفر و منصور بازگشت نموده، بعد از طی مراحل به ولایت قرشی داخل گردیده، آن ولا را به یمن مقدم والا، رشک دهنده جنت اعلی گردانید. دانیال اتالیق

کینکس شهر سبزی و یادگار بی‌اباغلی یکه باغی بعد از بازگشت قوشون ظفر مشحون هرکدام به مستقر ایالت خودها قرار گرفته به فراخورد احوال خود تحفه و هدایای مناسب پادشاهی از اسب و اسباب و از اصناف اقمشه و امتعه از هر باب تیاری نموده یکی از معتمد الدوله خودها را همراه فرزند ارجمند خودها به رکاب همایون عالی فرستادند.

ایلچیان بعد از قطع مسافت به ولایت قرشی رسیده به خدمت هما خاصیت جناب عالی فایز گردیده، تا رتق و تنسوقات خودها را از نظر انور عالی گذرانیده، عرایض اطاعت و انقیاد و بندگی را رسانیده، مخصوص عواطف پادشاهی و محظوظ عنایات نامتناهی گردیده، مفتخر و مسرور به اجازت عالی مراجعت نمودند.

چون خاطر انور ضیاء گستر امیر نیکوسیر از قضیه قصبه چراغچی و از اطاعت

ظفرنامه خسروی، ص: ۸۸

جماعت کینکسیه و اباغلی بالکلیه جمعیت تمام یافت، سرانجام کار به فتح و فیروزی به انتظام انجامید، مع نصرت و بهروزی عزم راه را به خاطر کیمیا مآثر خود جزم نموده، عنان تکاور جهان‌پیما را به صوب مستقرّ سریر خلافت مصیر معطوف ساخته، منزل و مراحل طی نموده در نیکوترین هنگام به دار الخلافه بخارای شریف داخل شده، فقرا و رعایا و جمهور سکنه و عموم متوطّنه را از شرف قدوم میمنت ملزوم خود مسرور و مبتهج گردانید.

نظم

خدایا تو این شاه درویش دوست‌که آسایش خلق در ظلّ اوست

بسی بر سر خلق پاینده داربه توفیق و طاعت دلش زنده دار

غم از دشمن ناپسندش مبادوز اندیشه بر دل گزندش مباد

ظفرنامه خسروی، ص: ۸۹

گفتار در نهضت نمودن امیر جم جاه عالم‌پناه خورشید کلاه به جانب ولایت دیزق و به دست آوردن آن حصن حصین را به تأیید حضرت رب العالمین

بر ضمیر منیر نکته‌شناسان دهر پوشیده نماند که چنانچه که قبل از این به زبان تحریر قلم اشارات به تقریر پیوسته یکی آن بود که بعد از انتقال حضرت خلیفهٔ الرحمن پادشاه غفران‌نشان حضرت امیر حیدر سلطان- نوّر اللّه مرقده- از جماعت قرق‌یوز محمد رحیم اتالیق در آن اوان حکومت ولایت اوراتپه به دست او بود در حینی که بحار تذبذب در جوش تلاطم امواج بود وقت را غنیمت دانسته، به ایلاتیه اطراف و جوانب ولایت دیزق، پنهانی خط خبر رسانیده، مردم را به وعده‌های دروغ بی‌فروغ به خود گرفته، شبکی آمده ولایت دیزق را به دست درآورده حاکم آن را برآورده فرستاده بود. از این جهت غباری به خاطر معدلت مآثر پادشاه جهانگیر طاری گردیده، مترصّد فرصت می‌بود. بعد از آنی که از قضیه قصبه چراغچی خاطر مبارك را جمع گردانید، آیینه اندیشه را بر جانب ولایت دیزق پرتوافکن ساخته سران سپاه و امرای حشمت جایگاه را جمع نموده در این امور مشورت فرمود. ارکان دولت و امرای ذی شوکت کلهم اجمعین انگشت قبول به سر و چشم نهاده، بدین امر ساعی گردیدند. بناء علیه جناب مستطاب کامیاب صاحبقران، قمر رکاب در هنگام جوش بهار و طلیعه رنگ و بوی ازهار که موسم اردیبهشت است به جهت عزیمت گوشمال جماعت قرق یوز استدعای فتح بلاد دیزق را از حضرت واهب العطایا درخواست نموده، حکم جهان مصاب عالم مطیع به جهت تجهیز جیوش ظفر اثر، سعادت‌یار، به وقوع پیوسته تواچیان را به اطراف ممالك محروسه فرستاد تا که حکام ذوی الاحترام هر بلاد با قشونات خود به روز وعده در ولایت

ظفرنامه خسروی، ص: ۹۰

سمرقند فردوس مانند به رکاب همایون عالی مشرّف گردیده، به لشکر ظفرپیکر ملحق شوند.

یوم دوشنبه دهم ماه که آفتاب جهانتاب در درجه هشتم از برج ثور بود که در اسعد ساعات و در ایمن اوقات به فرمایش عالی اثاثه خسروی را فرّاشان صبا اقتدار به گردونه‌های دوّار و به اشترهای قطار بار کرده رایات نصرت سیمای از مرکز دولت در حرکت آمد. امیر کامکار سعادت‌یار، با رؤسای عالی مقدار در اثنای راه زیارت مزار فیض آثار، حضرت خواجه بزرگ را به تقدیم آورده قوانین تصدّقات و هدایای آن آستان ملک پاسبان را مراعات کرده، علی الصّباح از آن مقام، با فتوح و فیروزی تمام، به صد اکرام، ذات اشرف عالی، راکب کمیت جهان‌پیمای عالمگیری شده بر صدر زین زراندود مرصّع نشسته، افواج سپاه محشر شکوه قیامت گروه، امواج تزلزل در ارکان زمین و زمان انداخته کوس و گورکه رحیل به آهنگ فتح و نصرت در صدا درآورده، مسافت مراحل به قدم مسارعت طی نموده، در اخیر روز مذکور، موضع «خان رباطی» که در دامنه ولایت واقع است، آن موضع را مضرب اوتاد خیام فرّخ انجام نموده، پگاه روز از آنجا کوچ کرده، به «رباط ملک» رسیده در آن زمین به جهت آب و علف دواب ساعتی استراحت نموده، از آنجا نوای فلک‌فرسا در حرکت آمده، چارباغ سر مزار فایض الانوار حضرت قاسم شیخ، محل قرار آن شاه والاتبار گردید. آداب زیارت و مراسم صدقات را بجای آورده سواکن آن بقعه متبرک را به عطایای شاهانه مستظهر گردانید.

روز دیگر احشام ظفر فرجام از آنجا در جنبش آمده، اوتاد سراپرده کیوان اساس را پگاه آن روز به قلعه «دبوس» استحکام دادند. گردان گردنکشان ایلاتیه و سرداران نام‌آوران اوزبکیه از هر قصبات و میانکالات در هر منزل با سورین و بیلاکات رسیده به رکاب ظفرایاب همایون عالی مشرّف می‌شدند و حکام ذوی الاحترام هر ولایت بساط مهمانداری به روی امیر عالیجاه و سپاه ظفرآگاه گسترده، وفور ناز و نعم و مایده عطا و کرم به ظهور می‌آوردند. روز سیوم جناب‌عالی، شارع طریق مقصود گردیده، شقایق اعلام نصرت‌فرجام، سایه وصول بر سر ساکنان ولایت «کته قورغان» انداخت. اهالی و

ظفرنامه خسروی، ص: ۹۱

موالی آن ولا را به تفقّدات خسروانه سرافرازی بخشید.

روز چهارم نیز از آن عرصه عبور فرموده در موضع «داول» نزول فرمود. در آن سرزمین فرح‌آگین سادات عظام و علمای کرام و رؤسای ذوی الاحترام تا خاصّ و عام از ولایت سمرقند فردوس مانند به طریقه استعجال به استقبال شاه دریا نوال برآمده غبار موکب همایون فرح مشحون را سرمه‌وار به دیده‌ها کشیده، به رکاب قمر انتساب فایز گردیده، زبان به دعای امیر صاحبقران ظفر توأمان گشادند.

روز پنجم از موضع «داول» رایات خورشید آیات، در حرکت آمده، لمعات مهچه مهر اقتباس از افق ولایت سمرقند فردوس مانند درخشان شد. غبار سم سمند جهان‌پیما روشنی‌بخش دیده متوطّنان آن ولا گردید. ارگ عالی دار السلطنه سمرقند به وجود همایون عالی زیب و زینت یافت. حکم لازم الاتّباع از موقف فرمان عزّ صدور یافت که سران سپاه و امرای حشمت‌آگاه مع من تبع خودها گذشته به بالای قبر «چوپان اتا» خیمه و خرگاه برپا نموده، لشگرگاه کرده، فرود آیند.

حسب الفرمایش عالی جماعت لشکری فوج‌فوج، بیرق‌بیرق، از درون و از بیرون باروی شهر سمرقند گذشته، در لب دریا به بالای قبر «چوپان اتا» قرار گرفتند. امیر کامکار عالی‌تبار ذوی الاقتدار تا به سه روز با جمعی از خاصان و مقربان خود راکب ابرش خلوص نیت گردیده، متوجه زیارت بزرگان گردید، اولا مرتبه به عتبه علیای حضرت قطب چهاردهم جبهه‌سا گردیده، بعد از آن به زیارت مرقد مطهّر منوّر حضرت شاه زنده اقدام نمود.

ثانیا مرتبه احرام طواف مزار پر انوار قطب الابرار حضرت خواجه احرار بسته، روی نیاز بدان آستان ملایک پاسبان مالیده، در بازگشت راه به دخمه صاحبقران غفران مکان امیر تیمور گورکان رسیده، روح آن پادشان جهانگیر را شهنشاه صافی ضمیر به فاتحه فایحه یادآوری نموده.

بعد از آن بر سر مزار مرشد اهل رشاد حضرت زوج‌آباد فرود آمده، استمداد همت عالی نهمت در حصول فتح و نصرت از روح مقدسه آن مقتدای اصحاب طریقت طلبیده،

ظفرنامه خسروی، ص: ۹۲

به همین دستور زیارت بزرگان کرام و مشایخ عظام را به تقدیم رسانیده، مراسم طوف حظیره بزرگواران به جای آورده، نذورات بسیار و خیرات بی‌شمار به اهل استحقاق کرم فرموده، جمع غربا و مساکین آن ولا را از احتیاج برآورد.

القصه بعد از گذشتن سه روز امر عالی صدور یافت که نفیر سواری در صدا درآورده، کوس دولت و طنطنه حشمت بر سامعه افواج و افراد سپاه ظفر دستگاه رسانند. پس به فرموده گرامی عمل نموده ماهچه لوای مهر تنویر را شقّه ارتفاع گشاده گردید. خدیو کامکار صاحبقران ظفر اقتدار بر ابرش نصرت شعار نشسته، عزم جزم راهنوردی را بر خود قرار داده، در حرکت آمد. جماعت سادات خواجه احراری و خواجگان مخدوم اعظمی به رکاب ظفرمآب همرکاب گردیده استعانت از ارواح طیّبه در حصول فتح و نصرت طلبیده، عزم راهنوردی کرده، منزل اوّل را به قبر «چوپان اتا» مقرر فرموده، سراپرده بارگاه فلک اشتباه را در آن سرزمین برقرار و استوار نمودند.

علی الصباح روز دیگر به فرمان شهنشاه نیکوسیر لشکر دریا خروش از هر سمت در جوش آمده، از دریای کوهک عبور فرموده لجّه اضطراب در عرصه صحرا و بیابان انداخته روان گردید. بعد از طی مسافت به «ینگی قورغان» و «سای بویی» رسیده، نزول اجلال ارزانی فرمود.

محمد رحیم اتالیق و محمد صادق بیگ یوز از آمد لشکر قیامت اثر خبردار گردیده یک هفته پیشتر مردم ایلاتیه را از کوه و دشت جمع نموده، بعضی را به قلل جبال امر فرموده و برخی را به درون ولایت دیزق درآورده، برج و باروی قلعه را به آلات حرب استوار نموده، خود محمد صادق بیگ یوز به همراهی قول جماعت قرق یوز مع دو هزار ایلغر فرستاده محمد علی خان خوقندی به دهنه دره «ایلان اوتی» لشکرگاه کرده فرود آمده، در راهها قراول گذاشته بود.

امیر جلالت‌نشان ظفر اقتران روز دیگر از ینگی قورغان به طبقات جنود و به دسته‌های قوشونات، فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که همه سپاه سلاح مبارزت در بر کرده یسال آراسته، شکوه و سطوت و کثرت و شوکت خودها را در نظر اعدای پریشان روزگار

ظفرنامه خسروی، ص: ۹۳

نمایند.

حسب الفرمان عالی اولا مرتبه امارت‌پناه ایالت آگاه مؤمن دادخواه حاکم سمرقند به همراهی لشکر خود به ایراولی لشکر ظفر اثر متصدی شده راهی گردید. از تعاقب آن حکومت آگاهان قصبات میانکالات بی‌اهمال پیروی نمودند و نیز عسکریه قرشی و چراغچی و قول خزار و بایسون و شیرآباد از تعاقب سواری نموده، پی‌درپی رسیدند.

امرای بخارا نیز دسته‌های خودها را به آرایش صفوف زیب و زینت داده، علم تهوّر افراشته عازم شدند. نور محمد بی‌توپچی باشی عراده‌های توپ و زنبورک را در صدا درآورده به صد آیین و حشمت و تذبذب در بنیاد کوه و هامون انداخته، روان گردید.

افواج جزایرچی با شترهای قطار، علمهای رنگانگ برپا نموده، پیرو صفوف سابق گردید، و اینچنین سرهنگان هر صده و یوزه به قانون عجب یسون و آیین بسته رایت تهوّر افراختند. آنگاه امیر صاحبقران سعادت‌نشان پای مصادقت سیما به دیده رکاب نهاده، سمند هامون نورد جهان‌پیما را از جا برانگیخته، به چندین گیرودار فتح و ظفر در یمین و یسار، نهضت فرموده به درون دره «ایلان اوتی» درآمده راهی گردید.

دستجات خاصه بردار به رکاب جلال آثار چون کواکب ثوابت و نجوم سیّار صف کشیده در حرکت آمدند. قراولان طرفین در میان دره به یکدیگر ملاقی شده مزاحم شدند. همانا لشکر سمرقندی یکباره بی‌تحمل لجام ریز رسیده قراول دشمن را برداشته تا به

لشگرگاه آن رسانیده، چندی از بهادران نامی را از اعدا، بندی برده، به رکاب همایون امیر کامیاب رسانیده دعا کردند.

محمّد صادق بیگ حاکم دیزق و دیگر سرهنگان و نام‌آوران از جانب اعداء لشکریه قرق‌یوز را ترغیب به جنگ نموده، سر راه بر مقدمه سپاه ظفرپناه گرفته، بی‌محابا به دهنه ایلان اوتی رسیده، پنجه جلادت گشاده، کما حقّه سعی و کوشش نمودند از بس‌که آن جماعت ضالّ برگشته اقبال، مدت یک قرن قطع طریق و بیراهی به اطراف و اکناف عالم نموده، احدی دست تغلّب و تسلّط آنها را نیافته بود. معترف به عجز و قصور ناشده از کمال شدت جهل و غرور مع جماعت ایلغریه خوقندی به مقدمه لشکر سمرقند رو به

ظفرنامه خسروی، ص: ۹۴

ستیز آورده، خواستند که راه امواج چنین دریای لشکر ظفرپیکر را بسته دارند که به بیرون دره مجال راه مرور نماند. هرچند که جدّ و جهد تمام و سعی و کوشش مالا کلام نمودند، این خیال محال فاسد موافق تردد آن مفسدان بدنهاد صورت پذیر نگردید، بالأخیر لشکر نصرت اثر غلبه نموده، بسیاری از اعدا را از پشت زین بر زمین فرو افکندند. شکست بر لشکر اعدا رویداد شده همه به یکبار رو به فرار نهاده به هزار تردد خودها را به درون قلعه دیزق کشیده حصاری شدند. مبارزان فیروزی اساس مظفرو منصور با غنایم نامحصور کس بسیاری از میرکنان تفنگ‌انداز را از جماعت مفسد به دست آورده با سرهای مقتولان منظور نظر انور عالی گردانیده، جناب‌عالی را دعا نمودند.

در آن زمان حسب الفرمایش شاه کامران فراشان دولت دستگاه خیمه و خرگاه و اثاثه بارگاه خسروانی را به یک تیرانداز راه در برابر آن حصار برپا نموده قرار گرفتند.

نظم

فرازنده دولت پرشکوه‌یکی خیمه زد بر بزرگی چو کوه

که در وی جهانبان عالی‌مقام‌چو خاور دهد بار با خاص و عام

سران سپه نیز کرده بپابه انداز رفعت سراپرده‌ها

بسی خیمه‌ها بر در آن حصاربنا شد پیاپی چو ابر بهار امیر صاحبقران کامیاب با سپاه نصرت مآب در برابر قلعه دیزق لشکرگاه کرده فرود آمده آرام گزین گردید.

چون بنای قلعه دیزق به بیرون دره کوه به جانب شمالی به روی دشت هموار و دو قلعه توبرتو به اندرون یکدیگر واقع بود و در اطراف آن حصن حصین خندق عمیق داشت که پشت گاو ماهی از قعر آن نمودار بود و پنج، شش هزار خانوار از ترک و تاجیک غیراز سپاه ساکن و متوطن آن دیار می‌بود، از بس‌که کمند تسخیر به آسانی به برج و باروی آن دیار رسیدن بسیار صعب و دشوار می‌نمود، از این وجه، رعایت حزم امر عالی به وضوح پیوست که در اطراف معسکر همایون حفر خندق و تیاری جیب نمایند. حسب الفرمان

ظفرنامه خسروی، ص: ۹۵

عالی فی الفور جماعت لشکری هجوم نموده هر فوجی در مقابل خود خندق عمیق و دیوار مرتفع برداشته سنگر استوار نمودند.

بعد از آن فرمان قضا جریان نفاذ یافت که سران سپاه و سرهنگان حشمت آگاه هر کدام با توهات خودها صدمات یوسون قلعه‌گیری را مهیا نموده، آماده حرب و قتال شوند.

حسب الفرمان عالی میران اونک از جانب دست راست و میران سول از جانب دست چپ دور باروی دیزق را تقسیم نموده مورجلهای معین گرفته شینکها پخش کرده، از هر مورجل عراده‌های توپ قلعه‌کوب را در برابر قلعه گذاشته، سعی و کوشش نموده چندان جد و جهد به کار بردند که از صدای توپ و تفنگ و از آواز کوس و گورکه زمین و زمان، کوه و دشت و بیابان چون کوره سیماب در اضطراب درآمده بود. درونیان را دود حسرت در دماغ پیچیده، آتش بلا بر سر آنها از جانب سما می‌بارید.

القصه، به همین نسق تا به یک هفته در مابین، کوشش و کشش بسیاری واقع شده نزدیک آمده بود که اهالی دیزق را جان از تن و روان از بدن مفارقت کند، فقرای اندرونی را خوف و هراس در دل افتاده، همه اتفاق نموده، مصلحت بر آن نهادند که تا مایان باشیم، همه فقرا و رعایای قدیمی و دعاگوی ذات عالی می‌باشیم چه ضرور است که به پاسداشت خاطر حاکم ظالم خودها را در گرداب لجّه بلاـ افکنیم. چاره کار همین که شبی مخفی از یک طرف دروازه را گشاده عرایض بندگی را به ذات همایون عالی می‌رسانیم.

امید است که پادشاهی نموده از جریمه مایان که بی‌اختیاریست درگذرند. پس همه فقرا به همین مشورت اتّفاق نموده، مترصد وقت بودند. شاهی پروانچی و عظیم بای دادخواه که هردو نامور بفرموده محمد علی خان خوقندی به دو هزار ایلغر سرآمد شده آمده به درون حصار دیزق قبل شده مانده بودند، هردو نامبردگان مذکورین از این حادثه هایله جانکاه و از گفت‌وشنود فقرا در اندیشه شده، بعد از گذشتن یک هفته از مدت محاصره جماعت ایلغری اتفاق نموده، نصف از شب دروازه جانب تاشکند رویه را گشاده، دو نامور مذکور مع دو هزار ایلغر از هراسی که به دل آنها مستولی گردیده بود، از درون

ظفرنامه خسروی، ص: ۹۶

ولاـیت دیزق سراسیمه‌وار برآمده روی هزیمت به جانب بیابان نهاده راه فرار و منزل ادبار پیمودند. از این قضیه جماعت فقرا خبر یافته ناچار پای از دست و سر از قدم فرق ناکرده طوعا و کرها چهار کس را که پیشرو مهمات مردم آن حصار بودند، با بیلاکات زاری و تنسوقات تضرّع به دربار کیوان اشتهار فرستادند و صورت کردار ناصواب خودها را هر آیینه از روی ناچاری و لا علاجی وقوع یافته بود، به آیینه عجز و انکساری و فروتنی، عکس‌پذیر نموده، از طریق گمراهی خودها امان خواستند.

حضرت خسرو کامکار و شهریار نامدار پرتو عاطفت و مکارم اخلاق شاهانه شامل حال و قرین آمال آن قوم ساخته خلعت عفو و لباس اغماض بر قامت رفاهیّت رعایای آن ولا پوشانیده و چندی از سرداران نامی را فرمایش عالی شد که قبیل صبح از دروازه‌ای که جماعت فقرا به روی لشکر ظفرپناه گشاده بودند از همان دروازه سرداران مأمور داخل قصبه دیزق گردیده کوس و گورکه و نای و نفیر را از وجه شادیانه بلند آوازه گردانیدند.

از وقوع این حادثه هایله محمد صادق که حاکم آن ولا بود، مع جماعت سرداران قرق- یوز سراسیمه و از جانب دیگر برآمده راه اوراتپه را پیش‌نهاد خاطر خودها گردانیده بدر رفتند. علی الصباح یوم پنجشنبه هبوب ریاح شوکت و اقتدار از مهبّ گلشن عنایت پروردگار وزیده، درهای فتوح قلعه مینایی به روی احشام دولت پایدار گشاده گردید. امیر کامیاب فلک جناب اوّل روز مذکور برفراز ابرش ابتهاج سواری نموده، فتح و نصرت در عنان همراه خاصان و مقربان دربار گردون مدار مع امرای ذوی الاقتدار و اکابر صاحب وقار که چون عقد ثریا و کواکب سیّار برگرد رکاب هلال آثار مجتمع گردیده شادان و فرحان، موکب بیضا شرف باشکوه تازه و سلطنت بی‌اندازه داخل آن حصار رصانت اطوار گردیده نزول اجلال ارزانی یافت و صدای کوس اقبال و شادیانه فرخ مآل، غلغله طرب و نشاط بر سامعه صغار و کبار و ارباب شکوک و افکار اهل روزگار رسانید.

چند معدودی از مفسدان بدکردار و از عنادپیشگان سگسار به قید اسار گرفتار آمده، به سیاست رسیدند. در آن روز آلات محاربه اهل جسارت از حدّ افزون و از قیاس بیرون به دست عساکر ظفرمآثر افتاده بود بعد از وزیدن نسیم فتح و ظفراهالی مابین کوهستان

ظفرنامه خسروی، ص: ۹۷

مع تارتق و بیلاکات آمده، شهنشاه والاجاه را دعا نموده به رکاب‌بوسی همایون مشرّف شدند.

چون انجام ولایت دیزق مع توابع و لواحق آن بر وفق دلخواه میسر آمد آنگاه امارت‌پناه ایالت آگاه محمد حکیم دادخواه را بر آن ولاـ حاکم بالاستقلال نموده، از آن دیار به فرمان سلطان صاحب اقتدار، سرادق اقبال را فراشان چابک دست نیکوکار بر اشتران بختی بار کرده از آن سرزمین مراجعت فرموده، رو به جانب مکان مقصد نهاده، روان گردیدند. و لشکر نصرت اعتبار در رکاب امیر

بختیار معا توجه نموده، به دو منزل، ولایت سمرقند فردوس مانند را مضرب اوتاد بلند مقام ساختند و روزی چند در آن اولکای جنّت‌فرسای روح‌افزای توقف فرموده، بعد از آن رایات ظفرآیات مراجعت را به جانب قبهٔ الإسلام بخارای شریف افراشته، منزل و مراحل طی نموده، غبار موکب مبارك اثر توتیای بصر اهالی مستقرّ سریر سلطنت گردیده، با تجمل از حد افزون و با شوکت از قیاس بیرون، داخل فاخره بخارای شریف شده، در نیکوترین هنگام شهنشاه نیکو نام به ارك اعلی و به پایتخت والا قرار گرفت.

بر ضمائر خردمندان فطرت‌گزین پوشیده و مختفی نماند که چنانچه در هنگامی که ولایت دیزق مع توابع و لواحق آن از دست جماعت عناد پیشگان قرق یوز داخل دولتخانه صاحبقرانی گردیده، به آن کینه‌وران فسادپیشه بی‌دولتی رویداد شد. محمد علی خان خوقندی که به این جماعت کینه دیرینه داشت از این وجه دائما مترصد وقت بوده فرصت نگاه می‌داشت. ظاهرا یك نوع زمانه‌سازی می‌نمود. امّا پوشیده و پنهان نرد دغا می‌باخت. در همین مورد او نیز وقت را غنیمت دانسته، به وسیله حیله‌انگیزی [خوانده نشد] مقدار پنجهزار لشکر به صوب اوراتپه فرستاده آن ولایت را او نیز بدین بهانه سپاهیگری از دست جماعت قرق یوز گرفت. محمد رحیم اتالیق که حاکم اوراتپه بود گریخته به ولایت شهر سبز آمده دولتخواهان و نمك‌خوران آن را محمد علی خان به طریقه آق اویلی به ولایت خوقند برده به ولایت اوراتپه یکی از دولتخواهان خود را که شاهی پروانچی نام داشت حاکم بالاستقلال نموده، قصبات خاص خواص و یام و زامین

ظفرنامه خسروی، ص: ۹۸

را مفوض به رأی آن گماشت اولاد فاضل بی‌یوز و خدایار بی‌یوز که دیرباز بدین بلاد حکمران و فرمانروا بودند همه از بدکرداری خودها منتشر و پراکنده شده به هر طرف افتادند و بعضی گردنکشان آن جماعت همتای دولت جاه به چاه عدم فرو رفتند. بعد از آنی که فتنه و فساد سرکشان جماعت قرق یوز به سیلاب حوادثات از قصبه دیزق تا به ملك خجند برداشته شده، جای گیرو دار جماعت اشرار به صاحب دولتان ذوی الاقتدار قرار گرفت. آنگاه محمد علی خان خوقندی یکی از دولتخواهان خود را به جانب بخارای شریف به مستقرّ سریر سلطنت صاحبقرانی فرستاده، به نامه درخواست نموده نوشت که سلیمان دستگاهها آنچه غباری که فی‌مابین شایع بود از فتنه‌انگیزی آن جماعت فساد آیین به هم می‌رسید، الحمد الله در این اوان خیریت نشان فرح توأمان، غبار ضلالت فرو نشسته دامان هردو دولت به هم پیوسته در میان ما و شما هیچ غیریتی واقع نیست و در سایه دولت ابد مدّت طرفین جمهور خلایق که بدایع ودایع حضرت خالق‌اند به رفاهیت حال و به فراغ بال به لوازمات بندگی اشتغال توانند نمود و آب آمو که معهودگاه معین است از قدیم الایام پادشاهان ماضی به تقسیم از آن موضع راضی شده گذشته‌اند، اندرین هنگام فرّخ انتظام و در ایام دو دولت نیکوانجام، طرفین نیز به همان نسق به دستور ما سبق اقدام نموده به دولت خدا داده قانع و شاکر باشیم. ملتمس از جناب کامکاری جنابعالی اینکه [خوانده نشد] ایلچی [خوانده نشد] اتحادمندی دائما جاری و گشاده باشد. جناب امیر خلافت مصیر ملتمس آن را مبذول داشته ایلچی محمد علی خان را باید و شاید به مکارم پادشاهی سرافرازی بخشیده، بعد از آن عهدنامه مدلّل به آیات فرقان و مؤكّد به ایمان مرتب نموده به مهر عالی مزیّن فرموده، یکی از سادات سعادت قرین را به طریقه ایلچی‌گی به ایلچی خان خوقند همراه کرده رخصت انصراف ارزانی فرموده روانه نمود.

بعد از آنی که ایلچیان حسب الفرمان عالی خاقان کامران عازم راه گردیده به سرعت بال استعجال طی منازل نموده به نزد خان خوقند رسیدند، خان خوقند نیز ایلچی خواجه مشارالیه را به بارگاه خود بار داده باید و شاید نوازش فرمود. چون از مضمون عهدنامه

ظفرنامه خسروی، ص: ۹۹

اطلاع یافت از حد افزون مسرور و مبتهج گردیده، او نیز علمای عظام ولایت خوقند را جمع نموده، به مضمون عهدنامه صاحبقرانی عهدنامه دیگر از زبان خود بر وفق شرع شریف مرتب ساخته، مع مراسله اطاعت و انقیاد به تقدیم رسانیده، به دست ایلچی خواجه

مشاراليه داده، اجازت فرمود. خواجه مشاراليه بعد از طی مراحل به بخارای شريف رسيده، به آستان ملك پاسبان به خدمت اكسير خاصيت جنابعالی مشرّف گرديده، مراسله معهود را منظور نظر انور عالی گردانيده جناب ظل اللّهی را دعا نمود.

القصّه از همان تاريخ تا به چندين سال فی مابين شيشه عهدنامه بسته، از سنگ حوادث ناشكسته مستحكم می‌بود.

بعد از آن امير صاحبقران خلافت مكان مدت مديد به خاطر جمعی تمام بی‌تردّد قوشون ظفرمشحون به سير و سياحت ممالك محروسه به همراهی مقربان و خاصان اشتغال نموده، اكثر اوقات به فكر نظام و نسق جهانداری قيام فرموده، هميشه اوقات به عرض و داد فقرا و به احوال برايا پرداخته، به روزنامه بتكچيان واقعات هر ولايت به پيش نظرش چون آيينه روشن و مبرهن می‌نمود.

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۰۱

گفتار در ذكر وقايعی كه در اين دو سه سال به اراده ملك ذو الجلال از پرده استتار به منصّه ابراز و اظهار يافت

در تاريخ سنه ۱۲۴۵ بود كه بعد از گذشتن سه سال ميمنت مأنوس، امير جلالت‌نشان به طريق سير و سياحت و به جهت انتظام امور مملكت عنان سمند بادپيما را به جانب سمرقند فردوس مانند معطوف ساخته، در آن زمين فرح‌آگين چند روزی آرام گزين گرديده، اصول اعيان و امرای كبار و فضلای اولوا الايدی و الابصار را بقدر مرتبه و فراخورد احوال هريك به تفقّدات خسروانه و به عواطف پادشاهانه ممتاز و مسرور و سرفراز گردانيده، و ساير فقرا و رعايا را از مائده نعم و كرم و دمبدم مبذول و دل‌آسا نموده بعضی از روزها عنان كميت جهان‌پيما را به جانب آستان جنّت‌نشان مزارات بزرگان متقدمين و متأخرين معطوف داشته به مراسم زيارت عزيزان مشغول می‌بود.

اتفاقا روزی به سبب كثرت حرارت هوا عارضه تب محرق به ذات شريف شهرياری و عنصر لطيف كامكاری استيلا يافته مزاج با ابتهاج امير پاك‌ضمير از نقطه اعتدال به انحراف مبدّل شد. خواب راحت كه موجب شفا و صحت و فراغت بنی نوع انسان است چون آهوی وحشی از پنجه مژگان و ديده بيدار خاقان نامدار رميده، درد جانكاه به خاصره تهيگاه او نشست. اطبای حاذق چند روزی به دوا كوشيده، شربتهای خوشگوار و معجونهای روح‌افزا به كار بردند، بزودی مفيد نيفتاد. مدت كسل به ديری انجاميده امرای عالی تبار و اكابر ذوی الاقتدار صباح رواح به دربار گردون مدار جمع شده، استدعای صحت ذات عالی پادشاه جم‌جاه را از درگاه اله مسئلت می‌نمودند. آخر الامر اركان دولت و محتشمان ذی شوكت پرده از روی كار مشورت گشوده، مصلحت را بر آن قرار داده، گفتند كه اگر چندی كه به قول اطبا مرض شاه عالم‌پناه صعب می‌نمايد حكمت بر

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۰۲

آنست كه خورد و بزرگ و از تاجيك و ترك همه اتفاق نموده، جسم مباركش را بهر خوشی ناخوشی در محافه آسايش انداخته به دوش جانها برداشته همه بندگان از روی نيازمندی به گردش چون عقد پروين جمع گرديده پياده و سواره بقدر فراخورد طاقت به جانب مستقرّ سرير سلطنت كه پايتخت فاخره بخارای شريف است اراده نموده، دمبدم قدم در قدم شب و روز طی مراحل نماييم.

اركان دولت همه متّفق گرديده، به اخلاص از هرچه تمامتر محافه همايون عالی را به دوش ادب نهاده، بدين دستور، همه سپاه به پای پياده در مدت پانزده شبانه روز طی مسافت نموده، ذات عالی را به پای تخت والا رسانيده، قرار گرفتند. اهالی و موالی ولايت، خورد و كلان همه نذورات و تصدّقات خودها را بر سر مزارات عزيزان برده، ديگ درويشان كرده به فقرا و مساكين خيرات نموده، در حق جنابعالی دعا گرفتند.

الحمد لله الشكر و المنّه، حكيم علی الاطلاق كه حكمت‌پرداز عالم غيب و شهادت است ظلّ مرحمت درباره بندگان پرتوافكن نموده، وجود ذی جود عاقبت محمود شاه والاجاه را از دار الشفای غيبی شفايی كرم فرموده، گويا كه دوباره روح تازه در بدن پاكش دمانيده، خلايق را بدين سبب به شادكامی بی‌اندازه رسانيد.

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۰۳

گفتار در ذکر وقایعی که از جانب ام البلاد بلخ و آقچه و تاشقورغان و چار ولایت شایع گشته و به اندک تردد شاه والاجاه خورشید کلاه غبار فتنه بلاد مذکور فرو نشسته

باید دانست که در سنه ۱۲۴۷ بود که از جانب ام البلاد بلخ و آقچه و تاشقورغان و چارولایت اندك غباری به خاطر مبارك جناب‌عالی حضرت صاحبقرانی طاری گردیده بی‌ضابطگی رویداد شد، از بس که دوست محمد خان کابلی به اغوای بیهوده و به سبب فسادانگیزی حاکمان، چارولایت را که از انقیاد و اعتقادی که به جانب‌عالی داشتند منحرف گردانیده، به سوی خود دلالت می‌فرمود. بلکه آب آمویه آن‌جانب را بالکلیه به جانب خود ترغیب فرموده می‌خواست که فتنه عظیمی برپا سازد. بعد از رسیدن این خبرهای وحشت اثر عرق حمیّت امیر دلاور در حرکت آمده در اوّل بهار که هنگام تساوی لیل و نهار است و حدّ اعتدال ربیعی است به فرمان واجب الاذعان از اطراف جهان رایات نصرت آیات از مراکز قلمرو در حرکت آمده، امیر صاحبقران ظفرقرین مع ارکان دولت به صد شأن و شوکت راکب اشهب تیزگام زرین لگام گردیده، پس و پیش چوق‌چوق سپاه ظفرانتباه چون دریای موّاج روان گردیده، مسافت مراحل به قدم مسارعت طی نموده، بعد از قطع منازل در لب آب آمویه رسیده، در محاذی گذر کلف لشکرگاه کرده، نزول اجلال ارزانی فرمود. چنانچه که قبل از حرکت لشکر نصرت‌اثر به فرمان شاه نیکوسیر تمامی کشتیهای سراپای گذرهای دریا را به گذر کلف جمع نموده بودند، این‌چنین قوشون ولایت چارجوی تا بلاد کرکی و سراپای دو رویه لب آب از آن طرف دریا حسب الفرمان عالی در محاذی لشکر ظفرپیکر رسیده، فروز آمدند. بدین دستور حکّام ذوی الاحترام ولایت شیرآباد و بایسون و خزار و حصار شادمان مع توابع و

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۰۴

لواحق آن و قصبات میان کوهستان همه با افواج دلاوران شجاعت آیین در آن منزل فرح‌آگین حاضر آمده، جناب‌عالی را دعا نموده به رکاب‌بوسی همایون عالی مشرّف شدند.

در این آستان شوکت جمع آمدن قوشونهای قلمرو پیاپی، رسیدن گروه دریا شکوه تذبذب و بی‌ضابطگی در میان ایل و اولوس چار ولایت افتاده، چنانچه که قبل از عبور نمودن از دریا اولاـ مرتبه سید پارسا خواجه نقیب از ام البلاد بلخ، حکیم خان والی از تاشقورغان، شجاع الدین خان از مزار شریف، محمد مراد خان از ولایت قندوز، رستم خان از ولایت شبورغان، ذوالفقار خان از سر پل و اینچنین حاکم ولایت میمنه و حاکم اندخود همه آنها مع تارتوقات و تنسوقات خودها از پی یکدیگر در لب دریا رسیده، از دریا عبور فرموده، به رکاب‌بوسی همایون عالی فایز گردیده، سربندگی فروز آورده به جان و دل انقیاد نمودند.

جناب عالی خسرو کامکار دریا نوال، این جماعت را فراخورد احوال به هرکدام منصب تازه و اسب و اسباب و خلعتهای شاهانه کرم فرموده، همه را مجددا به حکومت ولایات خودها سرافرازی بخشیده، رخصت انصراف ارزانی فرمود.

بعد از سرانجام مهمات آن حدود شاه والاجاه عاقبت محمود لشکرهای اطراف و جوانب را رخصت انصراف ارزانی فرموده، خود جناب‌عالی به خاطر جمعی تمام از لب دریا مراجعت فرموده، بعد از قطع منازل و طی مراحل به مستقرّ سریر خلافت مصیر آمده قرار گرفت.

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۰۵

گفتار در ذکر نهضت نمودن امیر جلالت‌نشان ظفر توأمان بار دیگر به جانب ام البلاد بلخ و عبور فرمودن شاه والاتبار از دریای زخّار بالشکر جرّار و مشرّف شدن به آستان قوی‌شأن حضرت شاه مردان- کرّم اللّه وجهه- و از آنجا با نیل مقصود بازآمدن

بر ضمائر آیینه مظاهر دانش‌پژوهان نهفته نماند که بعد از سه سال مقدمه مذکور فی سنه ۱۲۵۵ بود که به دستور سابق، دوست محمد خان کابلی قاصدان پی‌درپی به جانب چارولایت روانه نمود. حکیم خان والی، شجاع الدین خان متولی را به زر و زیور دنیا فریفته کرده، رای فسادنمای اینها را به جانب خود مایل کرده، و در اخیر فصل تیره- ماه از تاریخ مذکور اکرم خان و افضل خان نام، هردو پسر خود را به ده‌هزار قوشون افغانیه سردار و سرآمد کرده، فرستاد تا به ولایت تاشقورغان و به مزار شریف رفته، بلکه نقیب خواجه بلخی را هم مع حاکمان چارولایت از پادشاه والاجاه منحرف گردانیده، به جانب خود مایل گرداند.

بعد از رسیدن این خبرهای موحش اثر امیر نیکوسیر، ارکان دولت و دولتخواهان ذی- شوکت را جمع نموده، به حکم نص قاطع «و شاورهم فی الأمر» مشورت انداخت. حضّار مجلس زمین عبودیت بوسه داده به عرض عالی رسانیدند که مردم افغانیه بسیار مردم جاهل بی‌اندیشه می‌باشند تا این جماعت فساد آماده، به دبدبه اوزبکی، سد راه شده، از مستی باده غرور و پندار هشیار نسازیم نمی‌شود گفته، فی الفور به فرمایش عالی به قوشونات قلمرو، صلا در داده به حکّام ذوی الاحترام اطراف و جوانب خبر رسانیده و نیز

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۰۶

درستی توپ و توپخانه و اسباب آتشخانه را بی‌کم و کاست مهیا نموده، در اخیر چله زمستان، امیر صاحبقران ظفر توأمان در کمیت بادپای قمر سیما سواری نموده، با اثاثه از حیّز امکان بیرون، صحرانورد گردیده، بعد از قطع مسافات در لب دریای جیحون رسیده، در محاذی «چو چقه گذری» فروذ آمده از گذرهای دریا کشتیها را جمع نموده، بی‌محابا مع قوشون ظفر مشحون از دریا عبور فرموده، در آن طرف دریا لشکرگاه کرده فروذ آمد.

از این دلیری امیر جهانگیر بیضا ضمیر قوشون افغانیه از ولایت بلخ و مزار شریف و تاشقورغان دهشت کشیده، خوف و هراس به دل اکرم خان و افضل خان مستولی گردیده، علاج واقعه قبل از وقوع را پیشنهاد خاطر خودها گردانیده، همه اتفاق نموده، به راه کابل درآمده بدر رفتند.

بعد از برداشته شدن لشکر افغانیه، نقیب بلخی، شجاع الدین خان مرادی- والی تاشقورغان- و نیز سرهنگان و سرداران چارولایت همه متعاقب یکدیگر در لب دریا به قوشون ظفر نمون آمده ملحق گردیده، جناب‌عالی را دعا نموده، تکلیف ولایت خودها کرده گفتند که چه شود که قدوم میمنت ملزوم مبارک به دار القرار این غلامان جان نثار می‌رسیده باشد تا که بدین سبب سر افتخار این بندگان به طارم اعلی رسیده، پرده‌های چشم خودها را پای‌انداز جناب‌عالی نماییم.

حضرت امیر صافی ضمیر ملتمس آنها را مبذول داشته، آنگاه به فرمان عالی امرای حشمت‌جاه کوچ کرده، مقدمه سپاه ظفرپناه را گرفته، به جانب ام البلاد بلخ روانه گردیدند. از تعاقب سپاه جرّار، امیر عالی‌تبار بر اشهب دولت راکب گردیده، از بالای مواضع قرشیک و تلیک گذر نموده، به دو منزل به ولایت قبهٔ الإسلام بلخ رسیده، به ارگ عالی چهل گزی که بنا کرده کیامرث آدم است آمده، نزول‌اجلال ارزانی فرمود، مدّت ده روز در آن ولا استقامت ورزیده، قرار گرفت. در این مدت بقیه سرهنگان قلاع اطراف و جوانب به رکاب هلال آثار همایون عالی آمده، فایز گردیده، مشرّف شدند. بعد از مدت مذکور امیر صاحبقران ظفر توأمان عازم آستان ملک پاسبان حضرت شاه مردان- کرّم اللّه

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۰۷

وجهه- گردیده، به شرف زیارت قدسی آشیان مشرّف گردیده، سه روز معتکف روضه متبرک شده، از آنچه از اصناف نذورات و هدایا از اسب و اسباب و از زر و زیور و از هر باب به ساکنان آن علوی مکان اکرام و احسان نموده، بعد از سه روز از آن مزار فایض الانوار مراجعت فرموده، به سه منزل در لب دریا رسیده نزول فرموده و در آن منزل سید پارسا خواجه نقیب را مع دو پسران از ام البلاد بلخ آقچه گرفته به جای آن عبد الجبار- بی‌قارلیق را به حکومت ولایت مذکور سرافرازی بخشید. پس در آن زمین

فرح‌آيين نيز مدت سه روز استراحت كرده، از آنجا حاكمان چارولايت را به تفقّدات خسروانه نوازش كرده، رخصت انصراف ارزانى فرمود.

القصه در مدت سه روز عساكر گردون مآثر از دريا عبور نمود. روز چهارم خود جناب عالى نيز در فلك فلك رفتار مع مقربان و نزديكان به دولت سوارى كرده، چون باد وزان از درياى زخّار عبور فرموده، عازم راه شده، در مدت پنج روز مراحل طى نموده، در ولايت قرشى رسيده، چند روز استراحت نمود. از انجا امراى قلاع و قصبات ماوراء النهر را مع سرحد داران اطراف و جوانب همه را به خلعتهاى فاخره سرافرازى بخشيده، رخصت نمود.

ظفرنامه خسروى، ص: ۱۰۹

گفتار در ذكر لشكر فرستادن امير صاحبقران جلالت‌نشان بار ديگر به جانب قندوز و بدخشان

بر خاطر خورده بنيان پوشيده و پنهان نماند كه چنانچه كه محمد مراد خان قندوزى كه به دولتخانه عالى سر غلامى داشت از اطراف ولايت آن يك جماعت از ايلاتيه قطغان مع حاكمان ولايت طالقان و شغنان بدخشان اتفاق نموده، به خان مذكور عداوت ورزيده، در ولايت قندوز غالب آمده، آنا فانا تاز و باز مى‌نمودند. در ميان متوطنان اطراف و جوانب ولايت قندوز تا به سرحدّ خرم سار بار و تاشقورغان بى‌ضابطگى رويداد شده، هرج و مرج در ايل و اولوس آن حدود افتاده، همه رعايا و براياى آن‌جانب جلاى وطن شدند. محمد مراد خان قندوزى از روى لاعلاجى اين واقعه هايله را به خدمت امير صاحبقران ظفر اقتران عرض بندگى نموده، فرستاد، از آنجا كه خاطر اشرف همايون عالى دايما به فراغت فقرا و به آسايش و آراميدگى برايا راغب و توجه‌مند مى‌باشد، بناء عليه فرمان قضا جريان، نفاذ يافت كه عبد الكريم توقسابه افغان خزارى سرآمد لشكر گرديده، مع قول قرشى و خزار و بايسون و شيرآباد و تراكمه دو رويه لب آب و عساكر ولايت حصار و قباديان مع لشكريه چارولايت عازم جانب ولايت قندوز گرديده، مسلمانان را از تشويش و تهلكه برآرند.

حسب الفرمايش عاليحضرت مبارزت آگاه حشمت جايگاه عبد الكريم توقسابه خزارى، قوشونات ولايات متعدده مذكوره را در منزل معين در لب دريا جمع نموده، از آنجا از دريا عبور فرموده، چون به ولايت ام البلاد بلخ رسيده بود كه لشكريه چارولايت نيز آمده به عساكر ظفرمآثر ملحق شدند. از آنجا همه ميران متّفق گرديده عازم راه شده،

ظفرنامه خسروى، ص: ۱۱۰

به آستان عليّه قدسى نشان، حضرت شاه مردان- رضى اللّه تعالى عنه- رسيده، به زيارت آن آستان ملك پاسبان مشرّف گرديده از آنجا گذشته، به دو منزل به ولايت تاشقورغان رسيده، استراحت نمودند. بعد از دو روز از آنجا نيز قول تاشقورغان و ايل و اولوس آن به لشكر ماوراء النهر ملحق گرديده، طى مراحل نموده، مى‌رفتند كه محمد مراد خان قندوزى مع سرداران و سرهنگان و هواخواهان خود به صد شأن شوكت و به چندين لوازمات احترام به عساكر گردون مآثر استقبال نمود. سردار لشكر ظفر پيكر عبد الكريم توقسابه را مع ميران من تبع در ولايت قندوز در منزل شاهانه فرود آورده از حد امكان بيرون مهماندارى كرده، كوس شاديانه را در نوازش درآورد. بعد از آنى كه جماعت لشكرى مدت سه روز در ولايت قندوز استراحت نمودند، همه را هلاكى راه از خاطر فراموش گرديد. بعد از آن از آنجا حسب الفرمايش عالى، محمد مراد خان را مع قول قندوز پيشرو لشكر ظفرپيكر گردانيده، رو به جانب روستاق بدخشان كرده راهى شدند.

از اين هنگامه لشكر قيامت اثر، لرزه در كوهستان كولاب بدخشان و ايل و اولوس آن طرف افتاده بود. از روى دهشت و هراس و سراسيمگى همه حاكمان و سرحدداران اطراف و جوانب آن سرزمين مع حكام ذوى الاحترام ولايت شغنان بدخشان مع تنسوقات و بيلاكات وافره استقبال عساكر گردون مآثر نموده، بى‌معارضه و جنگ و جدال و بى‌مزاحمت و فرخاش و قتال، طوق اطاعت و

بندگی در گردن جان افکنده، همه آنها از کرده کردار ناصواب خودها پشیمان شده، و از خطاکاری و بیراهی انحراف نموده، رؤسا و ایل و اولوس آن ولا همه آنها به راضیگی جناب‌عالی نگاه کرده، بنابر فرمایش همایون، تاجیک و ترک و خورد و بزرگ، همه به فرمانبرداری محمد مراد خان سر انقیاد فرود آورده، گردن اطاعت نهاده، کلان و سرآمد خودها دانستند.

بعد از یک سو شدن قلاع اطراف روستاق طالقان و بدخشان و پس از خاطرجمعی ایل و اولوس آن ناحیت و سرحد، سرآمد لشکر ظفرپیکر عبد الکریم توقسابه خزاری به اتفاق محمد مراد قندوزی عرضه مدلل به دلجمعی تمام و خشنودی و خرسندی، لاکلام مکتوب فرموده، به دست قاصد تیزرو داده روانه جانب پایتخت فاخره بخارای شریف

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۱۱

نموده به آستان عالی‌نشان فرستادند. چنانچه که بعد از رسیدن عرضه‌چی مضمون مندرجه عرضه میران، مفهوم جناب‌عالی گردید. بعد از آن فرمان لازم الاذعان نفاذ یافته، فرمایش همایون شد که واقعا اگر از آن‌جانب خاطرجمعی تمام‌شده باشد، باید که به رسیدن مبارکنامه عالی همه قصبات و قلاع شغنان و چترار و روستاق و بدخشان و کولاب را مفوض به رأی محمد مراد خان قندوزی کرده، همه میران مع عساکر گردون مآثر به وطن خودها مراجعت نمایند چنانچه که بعد از رسیدن مبارکنامه عالی حسب الفرمایش همایون صاحبقرانی از ولایت تاشقورغان تا به سرحد چترار و شغنان به محمد مراد خان تفویض نموده، خان جلالت‌نشان را در آن حدود سرآمد و صاحب اختیار گردانیده، همه میران مذکورین مراجعت نموده می‌آمدند.

در این اثنا اتفاقا از تقاضای قضا و قدر ازلی دوست محمد خان کابلی مع سیصد نفر ملازم و اولاد و اتباع خود از جانب ولایت کابل اراده جانب کهستان نموده به صد کلفت و مشقت از عقبه کوه بامیان گذشته، قریب به ولایت تاشقورغان رسیده بود که در حین بازگشت قوشون ظفر مشحون، به میران سربه سر افتاده ملاقی شده، کیفیت واقعات گذشته جانب هندوستان را بدین طریقه ادا نموده، گفت که در این سال لشکری از حد قیاس و از اندازه بیرون از جانب فرنگ خروج نموده آمده سراپای هندوستان تا لاهور و پشاور را گرفته در بالای ولایت کابل اراده نموده بود که قبل از آمدن لشکر فرنگی به ملاحظه دریافتم که بدان لشکر بیکران مقاومت نمودن و مقابله شدن از عقل عاقبت‌اندیش انسانی دور می‌نماید. لاجرم پناه به ظلّ عاطفت حمایت پادشاهی کرده مع اولاد و اتباع خود اراده این‌جانب نموده، آمدیم فی الفور سردار لشکر عبد الکریم توقسابه نیک‌سیر، به اتفاق میران سرور، کوایف اخبارات آمدن دوست محمد خان کابلی را به جناب‌عالی عرضه داشت نموده، فرستادند به مبارکنامه همایون فرمایش عالی شد که چنین باشد. دوست محمد خان را مع اتباع آن روانه این‌جانب نمایند.

بعد از رسیدن مبارکنامه عالی حسب الفرمایش همایون سردار لشکر عبد الکریم توقسابه سرور به شاه کابل آدم همراه کرده، آن جماعت را یک منزل از خود پیشتر روانه

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۱۲

نموده، از دریا گذرانیده، به ولایت خزار رسانیده، سه روز در آنجا مهمانداری کرده، به جانب بخارای شریف آوزاد کرده فرستاد. امیر صاحبقران سعادت‌نشان چندی از امرای نامدار را به استقبال آن فرموده، به درون شهر درآورد. به جای نیک فروذ آورده بالضرور نوازش فرمود.

از آنجا که به سبب بی‌اندیشگی و بدکرداری سابق دوست محمد خان، کینه دیرینه، آیینه خاطر مبارک همایون عالی را از حد افزون کدورتمند گردانیده بود، از این جهت در این مورد فراخور فرّ شاهی باید و شاید شاه کابل را نوازشات شاهانه نفرموده، هرروزه یک نوع مهمانداری می‌فرمود که سبب اوقات‌گذاری آن جماعت می‌شد.

القصه، چند روز را دوست محمد خان بدین نسق گذرانید بالأخیر به ملاحظه دریافت که از مرآت ضمیر آیینه مظاهر امیر صاحبقران غبار کینه دیرینه زایل نگردیده، علامات آن ظاهر و هویدا می‌باشد. جهل افغانی آن غلبه نموده به دستخط خود به خدمت شاه

والاجاه عرضه نوشته، رخصت طلبیده، گفت که اگر اجازت عالی شود به همراهی فرزندان و اتباع خود به جانب ولایت خود اراده نمایم. به فرمایش عالی میران چارولایت یک چیزی اعانت نمایند شاید که به یمن دولت قوی بنیاد عالی باز به وطن مألوف به دستور سابق جایگیر شوم. جناب امیر عدالت آیین دیانت‌قرین ملتمس آن را مبذول داشته، مبارکنامه مطلق کرم فرمود که دوست محمد خان مع اهل و عیال و اولاد و تابعان خود به هر راهی که رود کسی سدّ راه نشده مانع نشود. پس به اجازت عالی، شاه کابل مع تابعان خود عزم راه کرده، ابتدای اوّل به ولایت قرشی رسیده از آنجا به ولایت شهر سبز گذشته، چند روز استقامت ورزیده، از آن ولا به راه دره «سنگر دکه» به جانب ولایت حصار گذشته، از حصار نیز به راه قبادیان عازم گردیده به ولایت قندوز گذشته قرار گرفت.

بر ضمیر منیر آیینه مظاهر سخن‌سنجان پوشیده نماند که چنانچه که در وقتش از آمد آمد لشکر فرنگی دوست محمد خان کابلی هراسیده ولایت را همچنان پرتافته برآمده بود، بعد از برآمدن دوست محمد خان سرهنگان فرنگی مع قوشون بی‌کران آمده کابل را مسخر نموده ده هزار فرنگی را به طریقه ایلغر در کابل گذاشته حکومت ولایت کابل را به

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۱۳

شجاع الملک افغان تسلیم نموده مراجعت فرموده بود.

بعد از گذشتن چند مدت کلانان ولایت کابل خفیهٔ خط و خبر کرده، قاصدان متعدد فرستاده، اکبر خان پسر کلان دوست محمد خان را از قندوز برده، شباشب به ولایت درآورده، کلان و خرد سپاه فقرای افغانیه همه یک تن و یک دله شده حاکم فرنگی را مع ده هزار ایلغران به قتل رسانیده. اکبر خان را بر تخت شاهی برآورده، نشانیدند. اکبر خان بعد از سرشته سرانجام ولایت، پدر خود را کس مانده برده به جای خود نشانیده خود آن سپهسالار لشکر شده، اطراف و جوانب را تا ولایات پشاور و غزنین و قندهار همه را از دست گماشتگان فرنگی گرفته متصرف گردید.

بعد از سه سال از این مقدمه از جانب ولایت فرنگ دیگرباره لشکر بی‌کران آمده، ولایت کابل را مع توابع آن به عهد امان مسخر نموده، همه بلاد افغانیه را از روی عهد کرده خود به اکبر خان پسر دوست محمد خان تسلیم نموده، خود دوست محمد شاه را به پایتخت فرنگ برده مدت سه سال نگاه داشته از آنجا نیز عهد تازه کرده، افسر شاهی را به سر دوست محمد خان خلانیده به کابل فرستاد. بدین سبب دوست محمد خان افغان به اعانت فرنگی به ولایت کابل آمده، به دستور سابق به پایتخت خود در مسند حکمرانی قرار گرفت.

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۱۵

داستان عهد بستن محمد علی خان خوقندی با سلطان زمان و صاحبقران دوران و بار دیگر شکستن عهد ایلی و آشنایی به اغوای چندی از مفسدان و معاندان و لشکر کشیدن آن به جانب سد تفور دیزق و قورغان انداختن آن در خراب‌آباد موضع پشاغر و گذاشتن ایلغر با چندی از سرداران نامور.

نظم

بلی هرچه هست ار صواب ار خطاست‌سبب دارد امّا مسبّب خداست

چو شطرنج بازی‌ست کار جهان‌بسی فکر و اندیشه باید در آن

که آبای علوی چو باعث بودجهان سربه‌سر پر حوادث بود

عناصر بسی ضد یکدیگرندسوی اختلافات خود رهبرند بر ضمائر نکته‌سنجان دانش و دقیقه پیمایان خاطربینش پوشیده نماند که چنانکه در ابتدای جلوس میمنت مأنوس حضرت ظلّ اللّهی بر اورنگ پادشاهی بین سلطان ارجمند و خان خوقند سواد عهدی و

میثاقی در صحیفه روزگار و در ضبط نسق قلمرو هر دو نامدار ثبت یافته بود که بعد الیوم از آب اچی که معهودگاه معیّن است تعدّیا و به عنف گذر نسازیم و به پاداشت نفسانیت از هیچ باب دغا نبازیم. بساط انبساط آن حدود را به زیر نظر نیاریم و فقرای چارپادار دشتی را بر ممر آسایش به حالش واگذاریم از روی عدل و انصاف هرکدام به دولت خدا داده قوی‌بنیاد خود قانع بوده راههای آمد و شد تجّار سیاحت شعار را از شرّ اشرار پاک داریم. در واقع بدین قانون مدتی طرفین بر سر

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۱۶

عهد استوار و بر قول قرار ایلچی وفادار بودند که در تاریخ سنه ۱۲۵۶ بود که خان خوقند به سرگرمی صهبای دولت به سر افتاده و به اغوای چندی از نابکاران عمل نموده از جاده عهد و پیمان که راه راست و سلوک مسلمانی است قدم بیرون نهاده بی‌هیچ سبب، عهد ایلی را شکسته، اولا مرتبه محمد رحیم توقسابه قلماق را که از جانب امیر صاحبقران به جانب خوقند به طریقه ایلچی بیگی رفته بود گرفته، محبوس نموده در بند کشید و به سرگرمی بوزه هرروزه به راه گمراهی قدم نهاده لشکر یأجوج مانند از قلمرو خوقند و خجند و از حدود دشت قپچاق و تاشکند و از سرحد کاشغر و یارکند جمع نموده عازم گردید.

نظم

سپاهی خوقند و ملک خجندکروچی و کاریز تا تاشکند

که از کان بادام و از اسفره‌ز خیل کهستان از هر دره

ز فرغانه و اوش و از چارکوه‌رسیدند لشکر گروها گروه

سپاه نمنگان و کاشان و چست‌شده مجتمع با نظام درست

ز ترک و ز قلماق و ایل قزاق‌سراپای قرغیز اهل سراق

ز سرحد اخصی و از اندجان‌ز سیرام و صبران و اطراف آن

که از شاهرخ بسکت و از چناس‌ز دل ورزین و یام خاص خواص

اوراتپه و زامن و کوه و دشت‌به گردش یکی لشکری جمع گشت

ندارد کسی یاد در روزگارسپاهی به عالم چنین بی‌شمار القصه خان خوقند بدین ترتیب با اثاثه و دبدبه عجب، غرور و نخوت بلا انتها به دماغ خود جا داده با سپاه بی‌کران عازم بلاد دیزق گردیده، آمده، از قصبات یام و زامن گذشته در موضع پشاغر نزول فرمود. چنین گویند که پشاغر قدیم قصبه‌ای بوده است که الحال در آن دیار غیراز جغد دیّاری نبوده است که در آن سرزمین به سخن بعضی از هواخواهان نکبت آیین عمل نموده مجددا به بنای قورغان فرمان داده به اندک زمان

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۱۷

حصنی بغایت حصین برپا نمود. چون این خبر وحشت‌اثر به یکباره به سمع مبارک شاه نیکو سیر رسید، فرمان واجب الاذعان به نفاذ پیوست که تمامی لشکر میانکالات مع حکام ذوی الاحترام درستی خودها را کرده، رفته به قصبه دیزق درآمده مستعد خدمت باشند.

امارت پناه نیابت آگاه ابراهیم بی‌دادخواه مع قوشون سمرقند و قول اورکوت و نوکریه اورمیتن و پنجه کنت و کیش توت و ماغیان به دشت شیراز برآمده لشکرگاه کرده فروز آمده در اروم، کارسازی جانب اعدا باشند، و نیز حکم عالی صدور یافت که از امرای بخارا مبارزت پناهان شجاعت آگاهان آته مراد ایشیک آقاباشی ترکمن و محمد کریم توقسابه منقیت مع جماعت بهرین و جماعت قرغز و اوچ اوروق و جماعت سیاه‌پوش زورآبادی عازم شده، رفته به دهنه دشت شیراز به لشکر سمرقند ملحق گردیده، منتظر فرمایش عالی باشند.

حسب الفرمایش عالی حضرت هردو نامدار با شجاعت مع تومانات خودها به رخصت عالی عازم راه گردیده، بعد از طی مراحل به

آق تپه سمرقند رسیده به درآمد دشت شیراز به لشکر سمرقند پیوستند و مدت پنج روز در منزل مذکور استراحت نموده، هرروزه خبر تازه که از جانب دیزق می‌رسید، خیر و شر آن را فهمیده به جناب عالی عرض بندگی نموده می‌فرستادند.

القصه بعد از فرمودن ایلغرهای پیاپی، امیر صاحبقران نیکو رای سران سپاه و امرای حشمت‌آگاه را جمع نموده سپارش عالی شد که لشکری بخارا تا به یک هفته درستی اسباب جنگ و تیاری توپ و تفنگ نموده، آماده اراده سفر باشند، و نیز به قصبات قلمرو و سایر بلاد اطراف و جوانب، فرمان جهان مطاع صادر شد که هرجا ایل و اولوسی که جناب ما را مطیع و منقادند به رسیدن اشارت با بشارت، عنان عزیمت به جانب بلاد سمرقند معطوف داشته در آن سرزمین جناب‌عالی ما را دعا سازند.

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۱۸

نظم

چو آگاه گردید شاه جهان‌ازان فتنه و شور خوقندیان

خبرچی فرستاد بر هر دیارکه لشکر تمام از شه و شهریار

که دیگر نباشد محلّ درنگ‌مهیّا کنند جمله اسباب جنگ

ز بهر امیران سرحد نشین‌همه شرزه شیران پرخشم و کین

که هریک ازان سرور لشکریست‌به هر سرحدی سدّ اسکندریست

نشانها فرستاد فرمان نمودبه سوی سمرقند آیند زود بعد از مراسم سپارشات، امیر صاحبقران نیکو صفات، در خزاین را گشاده، با خیول سپاه با دلاوران نیکخواه از خود و کلاه و از اسب و اسباب دستگاهی بخشیده، در روز نیک و در ساعت سعد چون آفتاب خاور که در صبح محشر از افق مغرب برآید، پادشاه نیکو اختر با لشکر قیامت اثر روی به جانب مشرق زمین نهاده، عنان عزیمت به سوی سغد سمرقند معطوف گردانیده با طنطنه عجب راهی گردید.

نظم

به فرمان خاقان عالی‌تبارشدند عازم ره هزاران هزار

کشیدند بر کوس رحلت دوال‌گشادند ماه علم را جمال

ز ماه لوایش عروس ظفرچو بالا بلندان شده جلوه‌گر

چو خورشید طالع ز اوج شرف‌عیان مهچه طوغش از هر طرف

همه شهریاران گردنکشان‌شده درپی بیرق او روان

بلندی و پستی و کوه و دره‌به زیر سپاه آمده یکسره

پس آنگه از آنجا لوای ظفربه سوی سمرقند شد جلوه‌گر

چو پیدا شد از دور آثار اوخلایق مشرّف ز دیدار او

براندند تا شهر از آنجا سمندجهان شد ز دیدار او بهره‌مند القصه امیر دلاور با لشکر ظفرپیکر طی مراحل فرموده از مضافات میانکالات گذشته

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۱۹

با قریبی شهر سمرقند فردوس مانند رسیده، به خاطر مبارک همایون عالی رسید که بدین لشکر از حدّ قیاس بیرون، از درون شهر گذر کردن متعذّر است. مردم شهری از غبار سم مراکب باستوه می‌آیند گفته بنابر آن عنان سمند بادپیما را از جانب شمال رو به شهر سمرقند برتافته از بیرون شهر گذر نموده، با جماعت امرای فرخنده حضرت شاه زنده را زیارت کرده از آنجا بی‌تحاشا گذشته به قبر چوپان اتا رسیده، در لب دریای کوهک نزول اجلال ارزانی فرمود، و از آنجا فرمان لازم الامتثال صدور یافت که مبارزت

پناهان آته مراد ایشیک آقاباشی ترکمن و محمد کریم توقسابه مع تومانات خودها شباشب برآمده ایلغر کرده به جانب دیزق راهی شوند.

امارت پناهان مذکورین به امتثال امر عالی مبادرت نموده، فی الفور با نوکریه معدود و معلوم از فضای روح‌افزای دشت شیراز خیمه و خرگاه را جمع نموده، نصف از شب بود که از آنجا کوچ کرده به بال استعجال مراحل طی نموده، اوّل پگاه به ینگی قورغان سای‌بویی رسیده، در آنجا اندك فرصت استراحت نموده به کوچ ثانی رفته، به بیرون باروی دیزق لشکرگاه کرده فروذ آمدند.

از این آمدآمد لشکر تازه، فرحت بی‌اندازه به جماعت فقرا و ایل و اولوس آن ولا حاصل گردیده، بی‌وهم و بیم هرکس به سر زراعتهای خودها رفته می‌آمدند، زیرا که ایلغرهای پیش‌آمده همه حصاری شده، به استحکام قلعه‌داری مشغول بودند. و در بیرون قلعه بست بی‌یارمندی قراول، قبل از این کسی را حدّ آرای جنبش نبود.

خلاصه کلام اینکه هرروز یکی از سرداران مع توابع خودها به یك فرسنگ تا به دو فرسنگ راه به طریقه قراولی رفته می‌آمدند. در این اثناء جاسوسان دیزقی خبر رسانیدند که محمد علی خان، قورغان پشاغر را باید و شاید مستحکم نموده و در آنجا از مردمان کار دیده و کارکرده، مقدار هزار نفر را ایلغر گذاشته، گدای پروانچی نام سرهنگ خود را به ایلغر مذکور سرآمد گذاشته، خود او مع لشکریه‌اش به جانب اوراتپه مراجعت فرموده است.

از برای تحقیق کیفیت خبر، حکیم بیگ بی‌نامور دو نفر از جماعت دلاور را به طریقه

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۲۰

جاسوسی به طرف دشمن روانه نمود. جاسوسان مذکورین رفته در مابین پشاغر و زامن، در گوشه راه کمین کرده، در حین گذشتن المانیه دشمن، دو نفر از مردم خوقند را مع اسب و یراق دستگیری کرده، دست و گردن بربسته آوردند. هردو نفر می‌گویند که محمد علی خان آمدآمد لشکر قیامت اثر را مع شأن و شوکت پادشاه شنیده، از این وجه هولی و هراسی بر دلش مستولی گردیده، استاده نتوانیست. بالأخیر به ارکان دولت خود مشورت نموده، به قورغان نو انداخته خود ایلغر گذاشته و چند سرهنگ دیگر را بر آن ایلغر سرآمد گماشته، خود او به جانب اوراتپه بدر رفت.

بعد از چند روز دیگر میران ایلغری کسی را نیز به طریقه جاسوسی به طرف اوراتپه فرستادند. جاسوس مذکور بعد از چار روز خبر رسانید که محمد علی خان مع مقربان و نزدیکان خود به درون اوراتپه ایستاده، شکست و ریخت قلعه را درستی کنانیده به استحکام قلعه‌داری مشغول می‌باشد. لشکر آن مع سرداران نامدار، امثال لشکر بیگلار- بیگی و محمد شریف اتالیق و سیف پروانچی و ابراهیم دادخواه و کریمقلی دادخواه و عبد العلی ایشیک آقاسی و بهادر قوش بیگی و غیرهم در مابین یام و زامن در موضع گل تپه، خیمه و خرگاه زده، لشکرگاه کرده، راهها را از آینده و رونده مسدود کرده، خواب کرده‌اند.

الغرض جماعت میران ایلغری به تعقیب یکدیگر جاسوسان پی‌درپی فرموده، هر روزه خبر تازه گرفته، به خدمت جناب‌عالی عرض بندگی می‌فرستادند. و در اثنای همین تردد و تجسّس خبرآمدآمد امیر صاحبقران ظفر اقتران به میران رسیدن گرفت. به شنیدن این پیام نیکوانجام امرای دولت و جماعت سپاه ذی‌شوکت به جهت استقبال امیر سلیمان حشمت، راهی شده آمده به رکاب‌بوسی همایون عالی مشرّف شده، چون قطرات امطار، همه سپاه به دریای لشکر پیوستند.

و نیز به فرمان واجب الاذعان نیابت پناه، حکومت دستگاه، ابراهیم بی‌دادخواه و عادل دادخواه مع قوشون ظفر مشحون سمرقند، مع قول اورکوت، به همراهی دوازده هزار لشکر به یك فرسخی ولایت دیزق در مقدمه سپاه در دامنه قصبه «رباط» لشکرگاه

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۲۱

فروذ آمدند.

و نیز عبد الصمد خان نایب و محمد شریف بی‌توپچی باشی مع جماعت سرباز با اسباب آتشخانه با عراده‌های رعد، آن دو سرهنگ

با دبدبه توپ و تفنگ، در یک جانب معسکر همایون گذشته فروذ آمده، خیمه و خرگاه برپا نمودند. به همین اسلوب و قانون جماعت لشکری گروها گروه، فوج‌فوج به چندین اوج از تعاقب رسیده می‌پیوستند. از بسیاری لشکر، دشت وسیع به تنگ آمده بود صحن صحرا و سطح غبرا از جوشش لشکری چون امواج دریا می‌نمود. از هیاهوی بهادران هراسی در دل اعدا می‌افزود.

نظم

چو دریای پر موج لشکرگهش به سان حبابی در آن خرگهش

در آن بحر ماهی همه تیغ و تیرنهنگان آن بحر، برنا و پیر

نهنگان دریادل صف‌شکن پلنگان شیرافکن تیغزن

همه جنگجوی و همه کینه‌خواهز جوشن قبا و ز مغفر کلاه

به وصف یکایک اگر دم زنم سخن را سررشته بر هم زنم

به هر سوی فوجی چو شیر یله ز اسبان تازی گله در گله

ز خرگاه سرخ و ز زرد و کبودجهان سربه سر لاله‌زاری نمود

علم بر در و دشت زد بی‌هراس شمار سپاهش برون از قیاس بعد از آن فرمان عالی صادر شد که مبارزت پناه، فیروز بردی یار توقسابه‌یوز با نوکریه خود رفته در گوشه‌ای کمین کرده، چگونگی احوال اعدا را فهمیده عرض بندگی نماید.

حسب الفرمایش عالی مبارزت پناه فیروز بردی‌یار توقسابه‌یوز با جماعت نوکریه خود که هریک شیر بیشه وغاانـد در اوّل از شب بر بیراهه برآمده، رفته از دامنه قصبه زامن به لشکر دشمن رسیده، دامن‌کشی نمودند. مقدار دوازده نفربندی به یمن دولت صاحبقرانی به دست اینها افتاد. بندیها را گرفته مراجعت کرده آورده، حضرت جهان‌پناهی را دعا نموده بندیها را از نظر انور عالی گذرانیدند. جناب امیر پاکی ضمیر از

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۲۲

خدمت این جماعت بسیار منّت‌داری کرده، شگون نیک ملاحظه نموده، فرمان عالی شد که بندیها را الحال به درون قورغان دیزق، در قطار بندیها دربند کشیده گذارند.

القصه بعد از سرانجام لشکر ظفرپیکر، امیر نیکو سیر از آن منزل آغاز کوچ نموده اولا مرتبه فرمان واجب الاذعان به نفاذ پیوست که امارت پناهان، ایالت آگاهان ابراهیم بی دادخواه و عادل دادخواه، مقدمه سپاه ظفرانتباه را به جانب یام و زامن کشیده، شکست و ریخت راهها را ملاحظه نموده راهی شوند.

حسب الفرمایش عالی امرای مذکور با جنود مأمور از آن سرزمین کوچ نموده، مراحل طی فرموده راهی شدند. و نیز حضرت ظلّ اللّه والاجاه از تعاقب امرای ایراول رفته، میمنه و میسره را مرتب نموده، با جمع سپاه قلب و جناح را انتظام داده، عازم راه شده، آمده به موضع «رباط» نزول‌اجلال ارزانی فرمود.

علی الصباح روز دیگر فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امارت پناهان ابراهیم بی دادخواه و عادل دادخواه و بردی‌یار توقسابه و سالاران شهر سبزی مع میران اونک پیشتر رفته، اطراف پشاغر را محاصره نموده، می‌بینند که ایلغر مانده، دشمن چه معامله می‌نماید؟ حسب الفرمایش عالیحضرت، سپهسالاران ذی‌شوکت، مع لشکریه سراپا حشمت، یسو بسته راهی شده، به دهنه دره رسیده، نصف قول را به سر دو راهه زامن قراول گذاشته امرای ایراول نصف قول را گرفته، دو صد نفر از جماعت قراقلپاق را به طریقه قراولی پیش‌انداز کرده، به اندرون دره درآمده راهی شدند. وقتی که قورغان پشاغر به نظر آن دو صد دلاور نمایان شد، از گوشه راه مقدار هزار مرد مسلح برآمده، به این دو صد نفر قراول یکباره درافتاده به حدّی که برداشته تا به صف عقب رسانیده بود که در همین حین جرأت مردی بر سر عادل دادخواه اورکوتی مستولی گردیده، سپاه دشمن یکباره لجام‌ریز حمله نمود و از یک جانب

سالاران شهر سبزی ابتدای خدمت آزمایان است گفته، اسب انداختند، صف سپاه دشمن را برداشته تا به دروازه قورغان رسانیدند. این حالت را دیده جماعت میرکان، از بالای صفیر قلعه این جماعت را به شبه تیر گرفتند.

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۲۳

القصه بدین جمله فی الجمله از طرفین معدودی کشته شده کس بسیاری زخمین گردیده، سپاه دشمن به هزار ایذاء و اهانت و به چندین کلفت و مشقت خودها را به درون قورغان گرفته، دروازه‌ها را کشیدند. بعد از حصاری شدن ایلغر دشمن، ابراهیم بی‌دادخواه نیکوفن، پس و پیش نوکریه را سرشته نموده، بازگشت کرده، آمده جناب امیر صاحبقران را دعا کرده، مقدمات گذشته را یک‌به‌یک بیان فرموده، بندیهای به دست افتاده را از نظر انور عالی گذرانید.

روز دیگر به فرمان شاه نیکوسیر، سپهسالاران نامور به دستور دیروزه مع ده‌هزار لشکری یسو بسته رفته تا به قربی قورغان رسیده، پست و بلندیهای راههای آمد و شد را ملاحظه نموده، گشت روز پس و پیش مردم را سرشته کرده، آمده جناب‌عالی را دعا نمودند. روز سیوم به مشورت امرای نامدار و دولتخواهان ذوی الاقتدار به دهنه دره پشاغر به سر دو راهه زامن، نیابت آگاه ابراهیم بی‌دادخواه را مع امرای مقرری قوشون سمرقند و اورکوت مع قول قرشی و شهر سبزی و خزاری این جماعت را به طریقه قراولی خبردار گذاشته، خود جناب‌عالی مع بقیه لشکری میمنه و میسره و قلب و جناح را آراسته نموده، آمده به جانب شرقی پشاغر به بالای راه زامن به دولت فروز آمده، فرمایش عالی شد که اهالی توپخانه مع اسباب آتشخانه و جماعت میران اونک و سول و سرکردگان خاصه‌بردار متوجه محاصره قورغان شده، جدّ و جهد نمایند.

حسب الفرمایش عالی عبد الصمد خان نایب با جماعت سرباز، از جانب شمال رویه و محمد شریف توپچی باشی از جانب شرقی، مقابل دروازه، بدین دستور حکّام ذوی الاحترام هر ولایت مورجلها را تقسیم کرده گرفته، به جد و جهد تمام و سعی و کوشش نموده، هر دم سنگرها را پیش برده سورن انداخته دستبردهای مردانه می‌نمودند. و از درون قورغان نیز آواز جلو توپ و خطایچه و شمخال از هر جانب بلند آوازه گردیدن گرفت. نایب سرافراز با جماعت سرباز به سوی شمال رو به قورغان مورجل گرفته صف صف ایستاده، توپ و زنبورک را دودبه‌دود رسانیده شلنک کرده، به قورغان حواله می‌نمودند که تیزدستی این جماعت ملک دربام فلک، تحسین و آفرین می‌کرد.

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۲۴

و نیز از جانب شرقی مقابل دروازه، محمد شریف بی‌توپچی باشی، به همراهی جماعت افغانیه و جماعت قروق و جماعت زورآبادی و جماعت ایرانی، توپخانه خاصه را مع یک رعد برده نشانیده کاری‌پردازی می‌نمود که عالم سیاه و تاریک می‌گردید.

الغرض همین اسلوب سه شبانه روز قورغان پشاغر را محاصره نمودند. پشه را مجال جنبش نبود، جماعت اعدا به حال خود درمانده بودند.

نظم

به فرمان شاهنشه نامدارخروشید لشکر پی کارزار

به گردش همه سروران در کمین گرفتند آن قلعه را چون نگین

به مقدار هر صاحب آوازه‌ای‌از آن قلعه دادند اندازه‌ای

صمد خان نایب به صد ریو و فن‌به افواج سرباز آتش‌فکن

نه وهمی ز تیر و نه سهم از تفنگ‌فرود آمد آنجایگه بی‌درنگ

نشانید رعد جهانگیر رانهادند دار و پس تیر را

چو آتش درافتاد در رعد زودبرآورد از جان اعداش دود

از آن بر سر خصم زد سنگ کم‌بکردش مساوی وجود و عدم

ز یکسو محمد شریف بی به جنگ‌به نزدیک دروازه توپ تفنگ

بیاورد و بنشاند و آتش نهادتو گفتی در آفاق آتش فتاد

چو از رعد آمد صدای طراق‌بشورید در قلعه اهل نفاق

خروشیدن رعد آن پرهنربدر برد هوش سران را ز سر

همه پردلان را دل افگار شدعدو را سر از خواب بیدار شد

به گرد فصیل آنچنان حلقه بست‌که پرّنده از قلعه بیرون نجست

چنان تنگ شد کار با قورغان‌که آمد دل دشمن از غم به جان

به امید خانش برانگیخت جنگ‌جهان کرد بر خلق و بر خویش تنگ

چنین بود احوال قرب سه روزشدی بر فلک خلق را آه و سوز

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۲۵ بر آخر چو اعـدا بگردید سـست‌ز بیچارگی دست از جان بشـست القصه جماعت خاصه‌بردار و جماعت سرباز سنگرها را پیش برده تا به لب خندق قورغان رسانیدند.

علی الصـباح روز چهـارم از هر جـانب لشـکر ظفر پیکر فوج‌فوج و گروه‌گروه علمهـا را جلوه داده، صف‌صف یسو بسـته قورغـان را چون نون احـاطه نمودنـد. چنـانچه که این حالت پرملامت را دشـمن از درون قلعه مشاهـده نمودنـد، هولی و هراسـی بر دل آنها راه یافته، چنـدی از درون قورغان خودها را به بیرون انـداخته، امان جان خواسـتند، امانش دادند. کلانان ایشان نیز به جان امان خواسـته دروازه را گشـاده به بیرون آمدنـد. حضـرت ظـلّ اللّهی به شـکرگزاری ایزدی زبـان گشاده مرحمت نمودنـد که اگر چنـدی که این جمـاعت در حق ما از حـد افزون بی‌طرحی کردنـد، ما از روی رویه مسـلمانی به مکافات آن نیکی نماییم گفته، همه را به جان امان بخشیده، فرمایش عالی شد که اسباب قورغان را همچنان کماکان گذاشته برآمده روند.

موافق فرمـایش عـالی حضـرت، اودیچیـان مع جمـاعت یساولاـن، این جماعت را پیش‌انـداز کرده از دست المان محافظت نموده، از لشـکرگاه گذرانیـده، فرسـتادند. و نیز به فرموده جناب‌عـالی، صـاحب فیروز بردی‌یـار توقسابه‌یوز بر این جماعت گم‌کرده راه هادی شده، از آب اچی گذرانیده، به راه زامن انداخته بازگشت نمود.

امیر جلالت‌نشـان ظفر توأمـان مع سـپاه نصـرت انتبـاه همـان شب در اطراف پشاغر خواب کرده، پگاه روز، نقّاره روارو فرو کوفته از درون اور برآمده به جانب دشت، لشکرگاه کرده فروز آمدند.

فرمان قضا جریان نفاذ یافت که ابراهیم بی‌دادخواه و عادل دادخواه و رجب توقسابه دیزقی، هر سه سـرور مع ده هزار لشکر صفدر از آب اچی گذشته تا به قراول‌خانه زامن رسیده، به طریقه قراولی ایستاده می‌بینند که از دشمن چه نوع حرکت می‌شود. میران نامدار با لشـکر جرّار به امر عالی شاه کامکار مبادرت نموده، با منزل معیّن رسـیده ایسـتادند. از آن‌جانب نیز سپاه دشمن به مقابل سپاه منصور یسو بسته نمانما کرده

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۲۶

ایسـتاده بود. الغرض تا به سه روز هرروز به همین دسـتور معامله بود. در همین اثناء روز سـیوم به جناب‌عالی راهبانان خبر رسانیـدند که به ایلچی ثانی فرسـتاده از جانب محمـد علی خان، ایلچی همراه شـده می‌آیـد. به همین گفت‌وشـنود بودند که ایلچیان به آسـتان عالی رسیده، به استسعاد بساط بوسی مشرّف شده جناب عالی را دعا نمودند.

ایلچی محمـد علی خـان، نـامه از خـانش آورده‌گی را بـه دو دست ادب برآورده داد. مضـمون نـامه همین‌که بعـد از حمـد خـداوند تعالی- جلّ شأنه- و پس از صلوهٔ رسول خدا، پادشاها جهان‌پناها این کمینه به سـخن هواخواهان نادان و به اغوای چندی از معاندان

درآمده، بیطرحی که بود از ما به عالم وقوع آمد، چنانچه که از روی غرور دولت، نقض عهد نموده از معهودگاه معین گذشته، به قلمرو جناب عالی بی‌ادبی کرده دست انداختم باز حقیقت کار رسیده، از کرده خود پشیمان گردیده، از وجه معذرت‌خواهی ایلچی به عتبه علیّه شاهنشاهی روانه نمودم. اگر از روی پادشاهی مروّت نموده عذر ما بوپذیرند و از جرائم گذشته درگذرند تا به قیام قیامت نیکنامی به جناب گرامی مؤبّد باقی ماند. السلام علی من اتّبع اللّه.

نظم

شنید آن همه غلغل لشکری‌غریویدن کوس اسکندری

برفت از سرش شیوه گیرودارندانیست تدبیر جز اعتذار

به رسم رسالت کسی برگماشت‌فرستاد خطی بر آن عرضه داشت

همه خط او خالی از کذب و لاف‌نموده به تقصیر خویش اعتراف

نوشته که ما آزمودیم بخت‌به باد فنا می‌رود تاج و تخت

نهادیم گردن به فرمان همه‌مطیعیم من بعد از جان همه

چو بازوی دولت شما را قویست‌دگر کس کجا لایق خسرویست بعد از انقضاء مطالعه نامه خان خوقند، امیر نیکنام، ظفر فرجام، امرای عظام را طلبیده، مشورت انداخت که در برابر اعتذار دشمن چه معامله باید نمود؟ ارکان دولت و

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۲۷

امرای ذی‌شوکت در آن مشورت به جناب‌عالی عرض بندگی نموده گفتند که به‌هرحالی که باشد یکبار دیگر به مسلمانیش اعتمادی کرده شود. بعد الیوم باز اینچنین رسم خطاکاری پیش گیرد امید است که به فضل کرم الهی و به عون عنایت نامتناهی جزا در کنارش گذاشته، آتش در دیارش خواهیم افروختن.

نظم

چو شاه جهان دید حرف نکوبسی نرم گردید از آن خوی او

که مجموع گردنکشان را بخواندامیران و نام‌آوران را بخواند

به ایشان نهاد آن سخن در میان‌از ایشان طلب کرد کینکاش آن

نخستین به مدحش همه خاص و عام‌گشادند گفتند جوابش تمام

که ایمروز ای خسرو کامیاب‌بر اوج عدالت تویی آفتاب

اگر عدل باید تو را صلح کن‌درخت ستم را بیفکن ز بن

بود صلح بهتر درین کهنه دیربه قرآن خدا گفت: الصّلح خیر

از ایشان چو مضمون قرآن شنیدبجز صلح کردن علاجی ندید القصه، امیر صاحبقران ظفرنشان، ادب‌نامه عتاب‌آمیز در جواب نامه مفسد فساد آماده فتنه‌انگیز نوشته به دست یکی از سادات عالی درجات معتمد داده به همراهی ایلچی محمد علی خان به جانب خوقند روانه نمود. لسانی را نیز باید و شاید، به حدّ امکان به خواجه مشار الیه سپارش فرموده فرستاد.

نظم

چو شاه زمان دید حرف نکوبه تدبیر شد درپی کار او

هماندم برایش نشانی نوشت‌که ای سست پیمان بس بد سرشت

مرا با تو عهدی که می‌بود هست‌به اندک خلل کی پذیرد شکست

بدین‌گونه چون یافت ثبت قبول‌بدادند آنگه به دست رسول

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۲۸ رسولان چو رخصت ازو خواستندزمین بوسه دادند و برخاستند بعد از رخصت کردن ایلچیان فرمان قضا جریان صدور یافت که قورغان پشاغر را با خاک برابر سازند و عمارات آن را از بیخ و بنیاد دراندازند و ذخایری که دشمن جهت ایلغری جمع نموده باشد همه را به لشکری قسمت نمایند.

حسب الفرمایش عالی امرای دولت آن قلعه را چون دل مخالفان ویران کار ابتر و ویران ساخته، انبار غلّه و برنج را مع کلوچه‌های پخته و آردهای نپخته را به المانیه بخش نموده، اسباب قورغانداری آن موضع را مع قورخانه آن به ولایت دیزق کشانیدند.

نظم

حصارش سراسر بینداختنددرون از ذخائر بوپرداختند

سراسر همه با زمین پست راست‌که شاه جهان را همین بود خواست میر جهان‌پناه سکندر دستگاه، سه روز در آن سرزمین توقف فرموده، دست مکرمت به داد و دهش گشاده، جماعت لشکری را صغیروکبیر تا برنا و پیر به پوششهای شاهانه و به خلعتهای ملوکانه سرافرازی بخشیده و تمامی اعیان و اماثل ارکان دولت را علی اختلاف طبقاتهم به انعامات خسروانه محظوظ گردانیده و همه را فراخورد احوال، مرحمت در مرحمت افزود و غنچه مراد ایل و اولوس را به نسیم عنبر شمیم مهربانی چون گل بگشود.

نظم

ز دریا دلی شاه‌گردون شکوه‌نوازش بسی کرد با آن گروه

سران سپه را که بردند رنج‌به خروارها داد دینار و گنج

بر ایشان در مرحمت باز کردهمین را همان را سرافراز کرد

کمر داد و تشریف و شمشیر خاص‌به دلجوییش یافتند اختصاص

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۲۹

گفتار در ذکر مراجعت نمودن امیر دلاور از بالای پشاغر

القصه بعد از ویران کردن قورغان و پس رخصت نمودن ایلچیان شهنشاه دوران، عنان عزیمت به جانب مستقرّ سریر سلطنت معطوف داشته به سه کوچ گشته به قصبه دیزق رسیده نزول اجلال ارزانی فرموده، در آنجا حکّام ذوی الاحترام سایر قصبات را که از برای خدمت با لشکر ذی‌شوکت از اطراف و جوانب قلمرو آمده بودند، همه را دوباره به تفقّدات خسروانه نوازش فرموده اجازت انصراف ارزانی داشت. خود جناب عالی مع بقیه لشکری دو سه روز در آنجا توقف فرموده استراحت نمود.

روز چهارم از آن سرزمین امیر با تمکین جلالت قرین آرام گزین زین گردیده، عازم راه شده، طی مراحل نموده از دریای کهک عبور فرموده داخل ولایت سمرقند فردوس مانند گردیده در پایتخت کوکتاش که تخت خاص امیر تیمور گورکانیست در آنجا نزول فرموده در سریر سلطنت صاحبقرانی قرار گرفت. علما و فضلا و سادات عظام و مشایخ کرام مع سایر فقرا و رعایا کلّهم اجمعین به استسعاد رکاب ظفر آیات مشرّف گردیده جناب امیر صافی ضمیر را دعا نمودند.

نظم

بزرگان شهر آگهی یافتندسوی رایت شاه بشتافتند

بدیدند روی خدیوند خویش‌به شکرانه جان را کشیدند پیش

ز هر سوی مردم به ذوق و سروررسیدند بهر تماشا و سور

خلایق ز هر سو فراز آمدندهمه خوشدل عیش و ساز آمدند حضرت جهان‌پناه سلیمان دستگاه، چندگاه در آن اولکای جنت‌فرسای از بهر آسایش

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۳۰

توقف فرموده، از رنج راه برآسود و در این اثناء جناب کامیاب مستطاب امیر صافی ضمیر ارکان دولت را طلبیده، از هر جانب از آمد و شد حوادثات عالم سخن رانده، مشورت انداخته، فرمود که محمد علی خان در برابر کردار ناشایسته خود اندك کوششی که ازینجانب دید از چه رو به راه اعتذار درآمده پشیمانی آورد؟ آیا از روی بیم و هراس متوهّم گردیده، به ملاحظه افتاده باشد، یا آنکه عذرخواهی آن به جهت مصلحت اندیشی مکر و حیله باشد؟

ارکان دولت و امرای صاحب فطانت همه زمین عبودیت بوسیده، لب به پاسخ گشاده، گفتند که پادشاه عالم را بقا باد. اگر محمد علی خان از روی دینداری و از راه رویه مسلمانی از کرده خود پشیمان شده عذرخواهی نموده است، عهد برادری که به جناب عالی داشت همچنان کماکان برقرار است و الّا اگر از روی بدباطنی، بدعهدی نماید لشکر ظفر پیکر فیروزی اثر به جهت مدافعه تیار است.

نظم

چو کار افتد به وقت جان سپاریز ما کوشش ز اقبال تو یاری

زهی توفیق آن فرخنده نوکرکه در بازد به راه خدمتت سر القصه سرورانی که بودند هرکدام از هر گوشه موافق مرام سخن را به سرانجام رسانیده، عرض بندگی نمودند. بعد از انقضا و اتمام سخن، پادشاه پرفن به زبان فصاحت نشان چنان شکرفشانی نمود که به خاطر عاطر بدین طریقه می‌رسد که علاج هر واقعه قبل از وقوع باید نمودن. اگر سلطان محمود خان برادر محمد علی خان را که مشار الیه از اکه خود دل‌ماندگی کرده، در ولایت شهر سبز آمده است مومی الیه را از آنجا طلبیده آورده مهربانی را درباره آن ارزانی فرموده فرمانروایی حصن حصینی را از اطراف بلاد استروشن بدو مسلم داریم از وجه زر لشکر با او معاونت نماییم از سر غرور و پندار هردو برادر به یکدیگر درافتاده واقعه «گوشت خر و دندان سگ» به وقوع آید.

همه امرا به مجرد شنیدن این خطاب سراسر صواب بر رای مهر انجلای عقده‌گشای

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۳۱

شاهنشاهی تحسین و آفرین نموده گفتند که این هم یکی از گوشه‌کاری سپاهیگریست.

اندیشه سنگین است نه از خیالات سرسری است.

الغرض بعد از تفحّص مشورت و سرانجام مصلحت کسی را به طلب سلطان محمود خان به جانب «کش» روانه نمودند، رفته سلام بهجت پیام را مع مبارکنامه عالی بدو رسانید.

سلطان محمود خان به مجرد شنیدن نوید خرّمی، بلا توقف رو به راه مقصد نهاده، شب در میان گذرانیده، به سمرقند فردوس مانند آمده، به سعادت بساط بوسی آستان مراد رسان، فایز گردید. امیر صاحبقران سعادت‌نشان به حضور سلطان محمود خان پرده از روی کار مشورت گشوده، آمد و شد رفتار سپاهیگری را یک‌به‌یک در میان نهاده، گفت که اگر تو را جرأتی باشد به خدمتی مقیّد نموده به زر لشکر باید و شاید اعانت نمایم. امید است که از حضیض نکبت به اوج رفعت برآیی. سلطان محمود خان به مجرّد استماع اشارت با بشارت خاقانی، زمین عبودیت به لب ادب بوسیده بالرّأس و العین خدمت را پیشنهاد خاطر خود گردانیده و به صد جان و دل قبول نموده، حضرت جهان‌پناه را از صمیم قلب دعا گفت.

نظم

بسی آفرین کرد بر شهریارکه بادا چنین جاودان کامکار

چنین باد گیتی که کامت بودفلك بنده، اختر غلامت بود

تن و جان ما بندگان سربه‌سرفدای ره خسرو تاجور

به راهت نداریم جان را دریغاگر تیر بارد و گر گرز و تیغ

چو من بنده‌ای در برت جان‌سپاربه هروقت هرجا هزاران هزار

جهانبان ز گفتار او شاد شدبر او آفرین کرد و دلشاد شد

شهنشه مر او را نوازش نمودبسی آفرین کرد و حرمت فزود جناب خسرو کامکار بعد از سپارشات بسیار، منشی بلاغت شعار را طلب نموده

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۳۲

یرلیغ ولایت اورمیتن را مع توابع و لواحق آن به قلمرو کاغذ انشا فرموده، به مهر عالی مزّین نموده، به سر سلطان محمود خان خلانیده سرافرازی بخشید.

بدان که اورمیتن قصبه‌ایست از قصبات مابین کوهستان شرقی ولایت سمرقند و در بین غرب و جنوب بلاد استروشن واقع شده، مشتمل به یک راه باریک بسی از مرور مردم دورافتاده، حصنی بغایت حصین است، تسخیر آن به قهر و غلبه از قبیل محالات است. از الطاف شاهانه و از عواطف خسروانه سلطان محمود خان را به یرلیغ حکومت چنان قورغان نامدار برخوردار گردانیده، از اسپان راهوار و از اشتران قطار مع زر و زیور بسیار کرم فرموده، از آنجا به جانب اورمیتن اجازت انصراف ارزانی داشت. خود جناب عالی نیز از سمرقند فردوس مانند اراده مستقرّ سریر سلطنت که فاخره بخارای شریف است، به خاطر عاطر مصمّم گماشت.

بعد از آنی که ضبط و نسق ولایت سمرقند و اورکوت و پنجه کنت و سایر قلاع اطراف و جوانب را مع حدود و توابعات آن را به حکام ذوی الاحتشام تعیین نموده، سرحدداران اطراف و جوانب را نیز به عواطف سلطانی سرافرازی بخشیده، اجازت فرمود.

بعد از آن جناب ظلّ اللّهی بر ابلق تیزگام مع بقیه سپاه سواری نموده، نقاره روارو فرموده، التزام سفر مبارک را پیشنهاد خاطر خود گردانیده، عنان دولت به صوب دار السلطنه بخارای شریف منعطف داشته، روان شده، منزل و مراحل طی می‌نمود.

و در اثنای راه میران قصبات میانکالات هریک از توغریگی خودها از حضرت جهان‌پناه اجازت یافته، به قلعه‌های خودها درآمده، به مستقرّ حشمت قرار یافتند. بعد از آنی که جناب‌عالی طی مراحل نموده، به «رباط ملک» رسید، سادات کرام و علماء عظام و اکابر و اشراف نیکنام، به جهت استقبال، به اشتیاق جمال مبارک از شهر برآمده بودند، پیاپی رسیده و به استسعاد رکاب‌بوسی مشرف گردیده، گرد سم سمند همایون را سرمه‌وار به چشمان خودها توتیا می‌نمودند. بدین دستور منزل‌به‌منزل طومار راه در نوردیده، داخل مضافات بخارای شریف شده، اولا- مرتبه به زیارت حضرت خواجه بزرگ فایض گردیده، سکّان آن علوی مکان را به نذورات و به تصدّقات سرافرازی

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۳۳

بخشیده، از دنیوی بی‌نیاز گردانیده، از آنجا رو به مکان مقصد نهاده، ظفر در رکاب و نصرت در عنان، داخل بخارای شریف گردید. زمین بخارا از فرّ وصول و حلول رایات سعادت آیات، نزاهت روضات جنان یافت.

امیر صاحبقران ظفر توأمان، چون به تأییدات آسمانی به سریر خلافت مصیر جهانبانی برآمده، تختگاه را به شکوه خاقانی و فرّکیانی رفعت هفتم آسمان بخشید.

نظم

به فرّختر زمان شاه جوانبخت‌به دارالملک خود شد بر سر تخت

جهان را از عدالت داد یاری‌ولایت را ز فتنه رستگاری والده مشفقه مکرمه جناب عالی از برای تصدّقات زر و زیور بسیار و درّ و لولؤ بی‌شمار نثار مقدم فرزند ارجمند عالی‌تبار نموده به فقرا و مساکین دیار کرم فرمود.

نظم

درم ریختند از کران تا کران‌هوا گشت ابر جواهرفشان

فرو ریخت چون قطره ز ابر بهارزر و گوهر و لؤلؤ شاهوار

ز بس گوهر و زر که افشانده شدز بر چیدنش دستها مانده شد

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۳۵

گفتار در ذکر وقایعی که بعد از مراجعت نمودن امیر صاحبقران صفدر از بالای پشاغر تا مدت یک سال به وقوع انجامیده بود

بر خاطر عاطر خورده‌بینان و بر ضمیر منیر دانش‌پذیران پوشیده و پنهان نماند که بنابر اعتذار محمد علی خان خوقندی، حضرت امیر جهانگیر روشن ضمیر، در آن مورد عزم یوروش بالای اوراتپه را موقوف گذاشته، لشکر فیروزی از اثر را به مراجعت فرمان داد.

چنانچه که در اثنای راه در ولایت سمرقند سلطان محمود خان- برادر محمد علی خان- را از جانب «کش» طبیده آورده، به یرلیغ قصبه اورمیتن سرافرازی بخشیده بود. از این وجه باز محمد علی خان بی‌طاقتی نموده به ایلچی گفته فرستاد که اگر با من عهد مصادقت و دوستی داشته باشند چرا برادرم را که من از روی سرکشی و عناد بدرقه کرده بودم، آن را از وجه ملاحظه خلل ملك در برابر من آورده گذاشته‌اند. شهنشاه عالم در جواب نوشته‌اند کسی که ما را از جایی گفته آمده باشد و دامن دولت ما را به دست امید گرفته باشد لازم می‌داریم که او را به مراحم خاقانی سرافرازی بخشیده موافق مرتبه و اندر خورد احوال آن سرپناهی بدو مرحمت نماییم و حال آنکه قصبه اورمیتن و قلعه از قلمرو خود ماست. کسی را در او حقّی و درخواستی نیست. چون محمد علی خان از ایلچیان این‌گونه جوابها شنید دود حسرت در دماغ او پیچیده روزبه‌روز حیرت در حیرت افزودن گرفت. بالأخیر ایلغار بلاد استروشن و ایلغار یام و زامن را دو چند نموده چندی از سرداران نامدار را که امثال گدای پروانچی و کریمقلی دادخواه و عبد العلی ایشیك آقاسی را به ایلغرها سرآمد گماشت. خود او از روی هراسی که در دل داشت قصدا و عمدا پای تجلّد از مستقرّ سریر سلطنت خود بیرون ننهاد. لاجرم به اندك زمان

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۳۶

هرج و مرج به حال مملکت او راه یافته در دشت یام و زامن و در کوهستان مسجا و قراتکین تذبذب رو داد و در حدود اورمیتن و استروشن و در صحرای نکبت‌افزای خاص و خواص تا بر لب دریا آتش بلا بالا گرفت و آشوب و فتنه از حدّ افزون انتشار یافت و رعایای بیچاره در کشاکش تشویش و پریشانی مبتلا گردیدند و چهارپاداران آن سرحد از وطنهای خویش دل‌کنده، جلا اختیار نمودند.

القصه بدین دستور و نسق تا به یك سال کامل طرفین به تاز و باز روزگار گذرانیده و به تاخت و تاراج عمر به سر می‌بردند. در این مدت در نزد سلطان محمود خان مقدار هزار مرد جرّار خنجرگذار از اخیار و اشرار از هر دیار جمع گردیده بود. اسب و اسباب و علوفه آنها را از هر باب به فرموده شاه کامیاب عالی جناب از نزد نیابت آگاه ابراهیم بی دادخواه- حاکم سمرقند- پیاپی می‌رسید و در این اثناء دیگرباره محمد علی خان از هرگونه سخنان بی‌پایان گیله‌گذاری احمقانه را مشتمل به چندین فصل و باب نموده، در نامه درج کرده، به ایلچی داده، به خدمت شاه والاجاه فرستاد.

چون ایلچی محمد علی خان آمده به آستان‌بوسی عالی مشرّف گردیده نامه را برآورده داد، مضمون نامه مفهوم جناب مستطاب عالی گردید. به جهت الزام حجّت محمد علی خان خوقندی مکتوب مشتمل به مهر کین مدلل به حجّت دین امین به منشی بلاغت قرین فرمان داد مضمون نامه سراسر هنگامه بدین نسق تحریر یافت که:

نظم

طراز سر نامه باشد نخست‌به نامی کزو نامها شد درست

خدایی که امّید و آرام ازوستدل مرد جوینده را کام ازوست

رساننده هرچه خواهد رسیدپدیدآور هرچه آمد پدید

پس از آفرین جهان‌آفرین‌شنو داستانی تو از مهر و کین

که ای برده دیو غرورت ز راهچرا پایه خود نداری نگاه

که با بوزه‌خواران سرود آوری‌بلا بر سر خود فرود آوری

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۳۷ چه داری ندانم دگر در دماغ‌که بر باد صرصر گشایی چراغ

بعون الهی به روز نبردکه از ملک و مالت برآریم گرد

به هر مرز و بومی که من تاختمز مفسد همان خانه پرداختم

کسی کو مرا نیکخواهی نمودز من هیچ بدخواهی او را نبود

زبانم چو بر عهد شد رهنموننبردم سر از عهد و پیمان برون

درشتی و نرمی نمودم تو رابدین هردو قول آزمودم تو را

چو نامه بخوانی نسازی درنگ‌نمایی به من صورت صلح و جنگ

تغافل نسازی که سیلاب تیزبه جوش است در ابر سیلاب ریز القصه نامه سراسر هنگامه را به مهر عالی مزیّن نموده، به دست یکی از خواجگان رفیع مقدار شیرین گفتار والاتبار داده، به جانب خوقند روانه نمود لسانی را نیز به خواجه مشار الیه تأکید فرمود. چون ایلچیان بعد از طی منازل و قطع مراحل به خوقند رسیده، مکتوب را به خان خوقند رسانیده زبانی را نیز به موجب فرمان واجب الاذعان به حسن عبارت و چرب زبانی به نزد محمد علی خان تقریر فرمودند، در خاطر خان بغایت مؤثر و جایگیر آمده، میل به مصالحت نموده، خواست که به دست انقیاد در دامن اعتذار درآویزد و از سر صدق پای اطاعت در راه موافقت نهاده، نوعی سازد که غبار وحشت و کدورت از میان برخیزد. امرای دولت و هواخواهان او از سر جهل و عناد پای منع و فساد در میان درآورده، نگذاشتند به دست پندار از خاك ادبار به چشمه دولت ولی‌نعمت و به چشم سعادت خودها بینباشتند.

نظم

گزندی که بر شهر یاران رسدز تدبیر دستور نادان رسد

کسی را که دولت رود ز آستان‌شود با فرومایه همداستان جان نکبت‌نشان به سخنهای آن بی‌دولتان درآمده، به راه گمراهی رفته، از راه صواب

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۳۸

که هر آیینه راه صلاح و عهد پیمایی است، بالکلیه دورافتاده به سرگرمی بوده، هرروزه کفران نعمتی که ازو پیوسته سر برمی‌زد، بی‌تحاشی فکر بداندیشی به خاطر راه داده، ایلچی خواجه را به حبس نظربند، آرام‌گزین گردانیده نگاه داشت.

نظم

چو تیره شود شاه را روزگارهمه آن کند کش نیاید به کار بعد از آنی که چون این خبر وحشت‌اثر به سمع مبارك پادشاه نیکوسیر رسید، فی الفور از روی غضب و شدتی که مستولی گردید، به عرض لشکر و ترتیب سپاه فرمان داد، اولا مرتبه گرامی معتمد الدولهٔ العالی آته مراد ایشیک آقاسی ترکمان را فرمان عالی شد که مع جماعت بهرین و یک تیره منقتیه همه به یک و تیره، درستی خودها را نموده، به زودی در سدّ و ثغور دیزق مستعد خدمت باشند. اخبارات آن حدود را کما حقه از خیر و شرّ فهمیده به عزّ عرض عالی رسانند.

القصه، امارت پناه مذکور، با سپاه مأمور، اراده خدمت نموده رو به جانب دیزق کرده طی مراحل نموده، به بال استعجال رفته داخل

ولایت دیزق گردید. مردم رعایا و سایر فقرا از آمدن این جمع صاحب تهور مالامال بهجت و سرور گردیده، پادشاه زمان را بی‌اختیار دعای خیر نمودند.

الغرض بعد از فرستادن ایلغر که فی الواقع پیش خانه لشکر است، شاه عالم‌پناه در خزاین جود و کرم گشاده لشکری را آنچه بایست از اسب و اسباب و از هر باب همه را کامیاب گردانیده از عواطف سلطانی سرافراز و از دنیوی بی‌نیاز گردانید.

نظم

سر گنج بگشاد صاحبقراننه چندان‌که آن را شمردن توان

ببخشید چندان‌که شد آز سیرز بخشش نترسد خدیو دلیر

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۳۹

گفتار در لشـکر کشیدن پادشاه زمان و شاهنشاه دوران بار دویم به جانب ممالک فرغانه زمین و هزیمت نمودن لشکر محمد علی خان بدعهـد بی‌ثبات بی‌تمکین و فتح نمودن قلعه یام و زامن و به آسانی به دست افتادن بلاد استروشن و ملک خجند مع توابع و لواحق آن بی‌چون‌وچند

دیگرباره در تاریخ سنه ۱۲۵۸ بود که رای مملکت آرای حضرت ظلّ اللّهی اقتضا بر آن فرمود که باردیگر لشکر نصرت اثر به طرف فرغانه زمین کشیده محمد علی خان را از نو گوشمالی بدهد که دیگرباره پای غرور و پندار از حدّ قدرت و مکنت خود بیرون ننهد و از حدّ اعتدال و اعتذار انحراف نورزد. پس بر این نیت صافی طویّت پادشاه با حمیت به جنبش لشکر ظفر پیکر فرمان داد.

حسب الفرمایش عالی حضرت، عساکر گردون مآثر، با ترتیبی هرچه تمامتر و با درستی اسب و اسباب و بکتر، چین کین در جبین مهابت و جلالت انداخته، آلات حرب و جدال را آماده ساخته، از قبهٔ الاسلام فاخره بخارای شریف برآمده، روی توجه به صوب مشرق رویه نهاده، فوج‌فوج اعلام نصرت فرجام را برافراشته، روان شدند.

و نیز اشارات علیّه به نفاذ پیوست که مجموع کلانان ایل و اولوس و سرحدداران اطراف و جوانب و حکام ذوی الاحترام تمامی ولایات قلمرو از کهنه تا نو به ترتیب لشکر و به جمع نمودن سپاه کینه‌خواه اشتغال نموده نوکریه را از اسب و یراق محظوظ گردانیده جناب ما را بلا توقف به سمرقند رها سازند.

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۴۰

نظم

به فرمان سلطان کشورگشای‌بجنبید لشکر سراسر ز جای

ز آوازه عزم شاه زمان‌بجوشید یکسر زمین و زمان

جهان در جهان لشکر آراسته‌ز کوس و گبرکه فغان خواسته

برآراسته یکسر اسب و سوارهمه با سوار آنچه آید به کار

بدانسو به رفتن علم برفراخت‌به آهنگ نصرت نوایی بساخت

ظفر همعنان نصرت اندر رکاب‌ز بخت جوان خرّم و کامیاب امیر صاحبقران نصرت‌نشان با سپاه بی‌کران از دار السلطنه بخارای شریف به سعادت و به اقبال و به دولت بی‌همال نهضت نموده، برآمده رو به راه مقصد نهاد و یکی از معتمدان والامنش را جهت ضبط بخارا و ارگ والا فرمان داد.

نظم

چو آهنگ فرغانه بنمود شاه‌به تلقین و الهام و عون اله

بجوشید گفتی زمین و زمان‌بجنبید گیتی کران تا کران

روان شد سپاهی به هنگام عرض‌شمارش ندانیست کس جز بفرض

شهنشاه در قلب چون نرّه شیرچو کوه روان خنگ جنگی به زیر

خروش روارو به کیوان رسیدز گرد سپه شد جهان ناپدید و در اثنای راه فوج‌فوج از سپاه و خیل‌خیل چون سیل از هر جانب رسیده، جناب‌عالی را دعا کرده به دریای لشکر می‌پیوستند. چون بدین منوال شاه بلند اقبال مراحل طی نموده از مضافات میانکالات گذشته، به سرحد سمرقند فردوس مانند رسید تمامی اعیان و کلانان ولایت به استقبال امیر نیکوخصال برآمده، زمین عبودیت را جبهه‌سا گردیده، جناب عالی را دعا نمودند. چون شاه والاگهر داخل شهر گردید به نزهت‌فزای پایتخت کوکتاش نزول اجلال ارزانی فرمود.

نیابت‌پناه، دولت دستگاه، ابراهیم بی‌دادخواه- حاکم سمرقند- زر و جواهر بی‌شمار

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۴۱

نثار قدوم میمنت ملزوم جناب شاه والاجاه نموده، بسی تحف و هدایای مناسب پیشکش کشیده، به روی امرا جشن شاهانه ترتیب داد. همه امرا از این نوع تکلّفات انگشت تحیّر به دندان تفکر گزیدند و تمامی حکّام ذوی الاحترام و سایر خلایق از خواص و عوام از اطراف و اکناف ممالک محروسه جمع آمده اطنبه خیام انتظام و احتشام برحسب کام و مرام درهم کشیده از فرّ قدوم امیر صاحبقران ظفرقرین بسی تفاخر می‌نمودند.

نظم

کران تا کران زیر چرخ کبودسراپرده و خرگه و خیمه بود

منازل ز لطف قباب خیام‌شده رشک روضات دار السلام

سراپرده شأن و دربان اوتو گفتی بهشت است رضوان او

مشاهیر اشراف عالم تمام‌به آداب خدمت نموده قیام

همه تهنیت‌گو کشیدند پیش‌نثار هدایا ز اندازه بیش بر زبان جمهور سکنه و عموم متوطنه پیوسته این دعا جاری بود که مآل اجمالش بدین مضمون است که:

رباعی

که یا رب تو این شاه را لا یزال‌نگهدار ز آسیب عین الکمال

الهی تو این دولت پایدارز چشم بدان جاودان گوش‌دار امیر صاحبقران نیکوسیر و پادشاه پاك اعتقاد دین‌پرور، تا به مدت گرد آمدن لشکر به مزارات اولیا و به زیارات مشایخ باصفا گشته، مسافران و مجاوران و سایر مستحقّان را به افاضات و عطیّات نوازش فرمود.

در این اثنا از اطراف و جوانب عالم، حکّام ذوی الاحتشام با لشکرهای مرتّب مع اسبابی که آنچه باید و شاید تردد نموده، هرروزه، پیاپی همدیگر می‌رسیدند. حکم جهان مطاع به نفاذ پیوست که نیابت‌پناه ابراهیم بی‌دادخواه مقدمه سپاه را به جانب دشت

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۴۲

شیراز کشیده در آن وسعت‌آباد خیمه و خرگاه برپا نموده، قرار گیرد تا آنکه جماعت لشکری از ضیقی شهر در فسحت‌آباد صحرا برآیند و فقرای شهری نیز بی‌گزند لشکری آسوده حال و فارغ بال باشند.

به موجب فرمان شاه عالم‌پناه ابراهیم بی‌دادخواه، مع عسکریه سمرقند به پیشخانه لشکر منصور، هادی گردیده، از دریای کهک عبور فرموده رو به راه مقصد نهاده رفته به دامنه دشت شیراز لشکرگاه کرده فروذ آمد. پس بدین نسق حکّام قصبات اطراف و

جوانب با لشکرهای خود به سمرقند رسیده، جناب‌عالی را دعا نموده، از آنجا گذشته به دشت شیراز به لشکرگاه رسیده می‌پیوستند. القصه به همین دستور امرای مأمور از نزدیک و از دور از پی یکدیگر آمده جمع گردیدند.

نظم

به فرمان ز هر کشوری مهتری‌به درگه رسیدند با لشکری

کمر بسته گردنکشان بنده‌واربه درگاه آن خسرو کامکار

ز بس کثرت خلق و جوش سپاه‌سراپرده و خیمه و بارگاه

چنان گشت گیتی ز نزدیك و دورکه ره بسته گشت بر صبا و دبور

زمین گشت جنبان چو ابر سیاه‌تو گفتی همی برنتابد سپاه و عساکر منصور از هر طرف و هر جانب متوالی و متعاقب آمده به موکب همایون می‌پیوستند. الغرض بعد از جمع گردیدن سپاه، امیر والاجاه به دولت و به اقبال، ظفر در رکاب، نصرت همعنان، از ولایت سمرقند با اشهب بادپیمای ارجمند راکب گردیده روان شد.

نظم

اسب دولت زیر ران، چتر ظفر بالای سرفتح و نصرت پیش و پس عون الهی راهبر منزل و مراحل طی نموده به دو کوچ از ینگی قورغان سای‌بویی و از دره ایلان اوتی

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۴۳

گذشته در صحرای فسحت‌زای ولایت دیزق به سر دو راهه رسیده در لب آب روان نزول اجلال ارزانی فرمود. امارت پناهان اتا مرد ایشیک آقاسی ترکمن و آستانه قلی ایشیک آقاسی منقت که به طریقه ایراول لشکر ظفر پیکر گردیده، پیشتر به دیزق آمده بودند از درون دیزق به جهت استقبال برآمده، آمده به استسعاد رکاب‌بوسی فایز گشتند.

امیر صاحبقران نیکوسیر به هردو دلاور صلت‌های ملوکانه بخشیده، بسی نوازشهای شاهانه نموده، لب به پرسش گشاده، از اخبارات آن حدود پژوهش نمود. هردو نامور زمین عبودیت به لب ادب بوسیده عرضه داشت کردند که جهان پناها، الحال از جانب دشمن خبرهای تحقیق چنان مسموع می‌گردد که در قورغان یام، اسحاق بیگ منقت را مع مسافران پراکنده از هر جانب رفته با ضم هزار نفر از مردم قورمه و از سپاه خجندی ایلغر گذاشته و قلعه را از توپ و تفنگ و از اسباب جنگ باید و شاید استحکام داده است و در قلعه زامن برادر محمد شریف اتالیق را با ضم هزار مرد جرّار و از آلات حرب آنچه به کار آید تعیین فرموده است و در اوراتپه نیز مقدار پنج شش هزار لشکر مع چندین سردار نامور به جهت ضبط و نسق قلعه‌داری اشتغال دارند.

چنانچه بیان واقعات یک‌به‌یک به سمع مبارك شاه خجسته صفات رسید به خاطر عاطر آیینه مظاهر امیر صافی ضمیر فکر بر اصلح خطور نموده، ارکان دولت و دولتخواهان ذی‌شوکت را طلبیده، مشورت فرموده، گفت که به‌هرحالی که باشد یک بار دیگر ایلچی فرستاده از قاعده و قانون شاهی آن گمراه را آگاهانیده شود. شاید که از خواب غرور و پندار بیدار گردیده، بعد الیوم پای در ورطه گمراهی ننهد و به سبب حکومت دنیای دون دنی دو روزه که سراسر او حسرت و پشیمانیست جماعت مسلمانان و سایر سرحدنشینان را در تذبذب و تشویش نیندازد شاید که از کرده ناصواب که خیال باطل و فسادانگیزیست پشیمان شده، ایلچی محبوس را رها کرده راه ایلی و آشنایی را گشاده دارد.

پس بر این نیت صافی طویت باردیگر خواجه را به ایلچی‌گی آن‌جانب نامزد کرده نامه نیکوفرجام را نوشته به همراهی خواجه مشارالیه داده روانه نمود.

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۴۴

نظم

دبیر هنرپیشه را پیش خواندبفرمود کز خامه گوهر فشاند

سر نامه کرد آفرین خدای کجا بود و باشد همیشه بجای

کسی را که او کرد فیروزبخت‌بماند بر او کشور و تاج و تخت

که آیین شاهان و رسم مهان‌مگر آنقدر داند آن نکته‌دان

که بر ایلچی کشتن و بند نیست‌جز این هرکه گوید خردمند نیست

ز گوشت نیامد به سوی دماغز قرآن مگر نص الّا البلاغ

فرستاده را کن روان بی‌درنگ‌مکن شکّر عیش بر خود شرنگ

میرور نهالی که خار آوردپشیمانی و رنج بار آورد و چون مکتوب به مهر مبارک مزیّن و موشّح گشت، قاصد مراحل نورد، خواجه بیابان‌گرد، نامه را به محمد علی خان رسانید.

چون نامه سراسر هنگامه را گشاده مطالعه نموده، از مضمون مندرجه آن اطلاع حاصل گردید از روی نارسایی و کم‌فطرتی جهل آن غالب گردیده به سخن چندی از بوزه‌خواران درآمده بی‌مشورت عقل و صواب‌اندیشی، دست جسارت به تحریک سلسله فتنه و فساد بگشاد و در اندک زمان لشکر یأجوج نشان از حدود اندجان و مرغینان و چست و کاسان و از ایل و اولوس قرغیز و قزاق و قبایل چته و قلماق جمع آورده، مع چندین سردار نامدار به جانب اوراتپه فرمایش نموده، خود او هم از تعاقب لشکری پیاپی آمده، به ولایت خجند قرار گرفت. اما در دلش بی‌اختیار خوفی و هراسی مستولی گردیده بود زیرا که ازین پیشتر خواب شوریده‌ای دیده بود.

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۴۵

گفتار در نهضت نمودن امیر صاحبقران ظفر اقتران از سدّ و ثغور دیزق به جانب قصبه یام و زامین و فتح نمودن آن حصن حصین و رویداد واقعات و حادثات آن سرزمین

نظم

خدیو جهانگیر روشن ضمیربه رخش اندرآمد ز عالی سریر

روان کرد رایت بعون الەروان در پناهش جهانی سپاه

سران سپه رایت انداختندروارو به عالم در انداختند

تو گفتی که گیتی کران تا کران‌به جوش آمد از عزم شاه جهان

نه لشکر که عرضش به فرسنگ بودبیابان به نخجیر بر، تنگ بود و چون رایت نصرت شعار در ضمان حفظ پروردگار چون تلاطم امواج بحار با سپاه بی‌کران، جوشان و خروشان کوس و گورکه زنان نهضت نموده رو به جانب مره (؟) بیابان کرده روان گشت. اولا مرتبه فرمان قضا جریان به نفاذ پیوست. نیابت آگاه ابراهیم بی دادخواه و عادل دادخواه منگت و مصطفی قلی توقسابه و اسحاق بیگ بی و عبد الکریم توقسابه و سالاران شیرآباد و بایسون مع تومانات خودها و سالاران شهر سبزی با نوکران خود و بردی یار توقسابه یوز مع نوکریه قرق یوز و سلطان محمود خان با هواخواهان خود این نامبردگان یک منزل پیشرو لشکر ظفرپیکر باشند. راههای دست راست و دست چپ را باخبر شده ملاحظه نمایند. و به هر جانب قراول گذاشته از آینده و رونده خبرگیران شده راهی شوند و از هیچ‌وجه غفلت نورزیده مساهله نسازند.

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۴۶

نظم

به میران شایسته فرمود شاه‌که آگاه باشند ز حال سپاه

تن آسایی و غفلت از کارهانداند صواب و ندارد روا

نپویند مگر بر طریق خردبود دائم آگاه از نیک‌وبد و بدین دستور از تعاقب میران ایراول به میمنه لشکر ظفر اثر به امرای صاحب رأی بخارا سپارش عالی شد که مع تومانات خودها از تعاقب دسته‌دسته یسو بسته راهی شدند و اینچنین در میسره عساکر گردون مآثر ذوی الاحترام تمامی قصبات میانکالات همه متفق گردیده، با لشکریه خودها پی‌درپی از تعاقب همدیگر عازم گردیدند و در قلب سپاه ظفر پناه امیر صاحبقران نصرت‌نشان مع میران خاصه‌بردار به صدگیر و دار و عبد الصمد خان نایب مع افواج سرباز قادرانداز، توپ و توپخانه و اسباب آتشخانه را در جلوه درآورده راهی گردیدند که از سورن و هیاهوی این گروه پرشکوه کران‌تاکران بیابان در لرزه افتاده بود و در تعاقب لشکر منصور قول قراکول و از جماعت ایل و اولوس سراپای ترکمنیه لب آب و حکّام ذوی الاحتشام آن سرحد پی‌درپی راهی شدند.

نظم

شهنشاه توران سپاهی کشیدکه چشم فلک طول و عرضش ندید

جهان شد ز گرد سواران چنان‌که خورشید گفتی شد از آسمان و در این راه و روش امیر صافی ضمیر نیکو خواهش یک شب در موضع رباط نزول فرموده، استراحت ورزیده علی الصباح روز دیگر به دولت، و به اقبال کوچ کرده، قلعه زامن را به طرف دست راست گذاشتند از آنجا گذشته قلعه یام را مرکزوار در میان گرفته، کوس و گورکه جنگ فرو گرفته سورن انداختند.

نظم

سپه چون به قلعه رسیدند تنگ‌برآمد ز هر جانبی کوس جنگ

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۴۷ قموچی ز هر گوشه بگذاشتندکه سنگر ز هر سو برافراشتند

که هرکس که جنبد فراز فصیل‌به ناوک زنندش که گردد قتیل

فزار کمرها به سان پلنگ‌سپه انجمن شد به آیین جنگ

برآمد خروشیدن کارزارسپه اندرآمد به گرد حصار

ز بس ناوک و سنگ شد پرنهیب‌نشیب از فراز و فراز از نشیب و در آن واحد از رویداد این حادثات سراسر آفات، اسحاق بیگ منقت و دیگر سردارانی که از دولتخواهان محمد علی خان به درون قورغان بود از مشاهده آن حال دود حسرت به سر آن جماعت برآمده و آتش خوف و هراس در خرمن تمکن و ثبات آنها افتاده، در ورطه حسرت و مسکنت فرو ماندند. بالضرور از بیم جان آن سر گله مفسدان نادان، از بالای قورغان لشکر ظفرنشان را به شبه تیر گرفتند. از این‌جانب به فرمان شاه عالی‌تبار سپهسالاران نامدار و سرهنگان شجاعت شعار، هرکدام با تومانات خودها در اطراف قورغان مورجل گرفته سنگرها برپا نمودند و عبد الصمد خان نایب، نظام جماعت سربازان را انتظام داده، توپ و توپخانه و اسباب آتشخانه را به کار درآورده از یک سوی مورجل گرفته، به دبدبه توپ و تفنگ قورغان را مع اهالی آن چون کوره سیماب در اضطراب درآورده بود. به ضرب توپ و زنبورک هر دم دروازه و دیوار آن قلعه را فرو می‌افکند. و قورغانیان باز از بیم جان به سنگ و کلوخ آن رخنه را مسدود می‌نمودند.

بدین دستور تا به سه روز به جنگ و جدال قیام نموده، ساعتی را مهمل نگذاشتند و تمامی فقرا و رعایای اندرونی با حال خراب و با جگر کباب مع اهل و عیال خودها در ناله و زاری درآمده بودند.

روز سه‌شنبه بیست و یکم شهر شعبان المعظم بعد از آنی که از مدت محاصره سه روز گذشته بود، یکی از سرداران صافی طویّت پیشتر قلعه رفته، اسحاق بیگ منقت و دیگر سرداران مفسد افساد آماده را از روی نیکخواهی نصیحت کرده، آواز داد که این چه خیال بیهوده و سودای فاسد است که شمایان را به تپه مخالفت باز می‌دارد و دیده و دانسته در ورطه هلاکت می‌افکند. با چنین

پادشاه باحشمت معارضه کردن نه طریق عقل

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۴۸

صواب‌اندیش است. از این ورطه بلاخیز و از این زاویه فتنه‌انگیز جز به وسیله عجز و مسکنت خلاصی ممکن نیست.

نظم

به شاهی که گردان توران زمین‌نهادند سر را به پیشش یقین

چو رستم دوصد بر در بار اوست‌کمر بسته و ز جان هوادار اوست

نباید شما را به شه داوری‌همان به که رو سوی عجز آوری

به پشتی قلعه مسازید جنگ‌که در پیش دولت چو موم است سنگ

چه حدّ شما مردم است کارزارچنین کار را بس نباشد مدار

همان به کزین قلعه آیی برون‌سربارو ناگشته دریای خون اسحاق بیگ منقت و دیگر سردارانی که بودند همه از استماع این سخنان وحشت‌انگیز به خود باز می‌آمدند، اما از روی هراسی که به دل آنها غالب آمده بود چاره برآمدن را نمی‌دانستند. القصه در آن روز نیز مردم لشکری در اروم کارسازی و بـدرستی اسباب انجام قلعه‌داری مشغول گردیدنـد. چون شب بر سر جنگ درآمد به فرمان شهریار والاتبار جماعت خاصه‌بردار و از بهادران نامدار از هر جانب سورن انداخته کوششهای مردانه می‌نمودند و هر زمان سنگرها را پیش برده پرده از روی کـار مردی می‌گشودنـد و عبـد الصـمد خان نایب سـرافراز با جماعت سـرباز نفط انـداز به دسـتور و آیین فرنگ به صـد ریو و رنگ به نفط انـدازی مقیـد گردیـده قاروره‌های نفط را به جانب قورغان هر زمان حواله می‌نمودند. گویا که از هوا ابر بلاـ و از بالاـ آتش می‌باریـد. صـدای توپ جزائیـل و طراق پر طمطراق شـمخال و تفنگ، زهره مردم را می‌دریـد. در این دم قاروره‌های نفط اندرون قورغان افتاده آتش بلا بالا گرفته، تر و خشکی که بود به یک منوال می‌سوخت.

نظم

ز نفط سیه قورغان برفروخت‌عمارت سراسر همه پاک سوخت

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۴۹ ز بس دود کآمد فراز و فرودسیه شد به یکباره چرخ کبود

چنان دود شد سوی گردون بتاب‌که شد چشمهای کواکب پر آب القصه دمبدم تابش آتش زبانه زده، زیاده‌تر می‌شد به حدّی رسید که درون قورغان چون کوره حدّادان تفسید. مردمانی که بودند در لب حوضی که اندرون حصار است گرد آمده، حرارت آتش را به آب تـدارک می‌جسـتند. در این دم در حین سراسـیمگی و پریشـانی، فرمـان قضا جریان به نفاذ پیوست که عساکر گردون مآثر به یکبارگی از چار حدّ حصار گرد آمده توجه نمایند.

حسب الفرمـایش عـالی حضـرت لشـکر منصور از نزدیـک و از دور متوجه گردیـده و از هر طرف قورغان نردبانها گذاشـته به بالای فصـیل قلعه برآمدنـد. از جانب دیگر در آن قلعه رخنه‌ها نیز درانـداخته دروازه قلعه را گشاده به قهر و غلبه تسـخیر نمودند و در حین تلاش و فرخاش کس بسیاری از اعدا کشته گردید.

نظم

بسی تن که بی‌سر شد از تیغ تیزنه دست نبرد و نه پای گریز

هر آن‌کس نشد کشته از تیغ و تیربربردند غارتگرانش اسیر

زن و بچه و خـان و مـان هرچه بودگرفتنـد و تاراج کردنـد زود بقیـهٔ السـیفی که بود از سـپاه و از فقرا به دست لشـکری افتاده، اسـیر شدند.

اسـحاق بیگ منقت مع سـرداران دیگر نیز به دست افتاد و اسیر شدند. و تمامی بندیان را در بیرون قلعه یام در یکجا جمع نموده قلعه

را به باد تاراج بر باد دادند.

علی الصباح روز دیگر اسیران را به فرمایش عالی از یکسر از نظر انور همایون گذرانیدند. حکم واجب الاذعان به نفاذ پیوست که اسحاق بیگ منقت کورنمك را مع سردارانی که در قورغانداری پای تجلّد فشرده، بی‌ادبی نموده بودند همه را به جلّاد زحل هیبت مریخ صلابت سپاریده، از تیغ بیدریغ، سر از تنه آنها جدا نمودند. و دیگرانی که از سپاه فقرا مانده بود همه را مع زن و فرزندانش به جان امان بخشیده آزاد کردند. بعد

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۵۰

از آن یکی را به جهت ضبط و نسق آنجا تعیین فرموده، از آنجا به سعادت و به اقبال عنان عزیمت به صوب قصبه زامن تافته روان گردید.

نظم

به سپاهی ظفر طلیعه آن‌کارسازش مهیمن دیّان

او به دولت نهاده روی به راه‌نصرتش همعنان بعون اله

به سعادت قرین فتح و ظفرعون و تأیید ایزدی یاور چون رایت نصرت‌شعار یعنی لشکر جرّار پادشاه کامکار ظفرکردار در اطراف زامن رسیده، پیرامون حصار را فرو گرفتند و به رسم محاصره به گرداگرد حصار فرود آمدند، چنانچه که امارت‌پناه آستانه قل ایشیك آقا باشی قبل از محاصره یام به فرمایش شهنشاه نیکو فرجام مع قول دیزق و لشکریه کوهستان آمده، قصبه زامن را محاصره نموده به تنگ آورده بود. چون مردم قورغان رسیدن لشکر نصرت‌اثر را قضای بر بالای بلا مشاهده نمودند و احوال ساکنان قلعه یام را نیز شنوده بودند، لاجرم جماعت فقراء آن ولا از سر عجز و انکسار در ناله و زاری درآمدند که غریو و خروش از درون قورغان می‌برآمد. سرهنگان اندرونی به ناله و زاری آن جماعت گوش ناکرده از روی ناموس و ننگ بی‌درنگ، دست به حربه جنگ برده، به توپ و تفنگ از بالای فصیل قلعه به بیرونیان حمله می‌آوردند.

پس غیرت صاحبقرانی گریبانگیر گردیده، بفرمود که سپاه نصرت‌پناه به گرد حصار رسیده دست قلعه‌گشایی از آستین توانایی بیرون آورده، پای جلادت به سعادت پیش نهاده، به دستوری که داشتند قیام نموده، در اطراف قلعه زامن سنگرها برپا نمایند.

سرداران نامدار با جماعت خاصه‌بردار به امتثال امر عالی شاه ظفرکردار مبادرت نموده، سنگرها برپا کرده، در مورجل‌ها قرار گرفتند و در اروم تیر تفنگ کوشیدند، و از یک سو عبد الصمد خان نایب با افواج سربازان عراده‌های توپ و تفنگ و زنبورك و جزائیل را خوابانیده، بی‌تحاشی به جانب قورغان حواله می‌نمودند که از این هنگامه

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۵۱

جانگداز جماعت سرباز، زلزله به قورغانیان افتاده بود.

نظم

چو از هردو رو جنگ پیوسته شددر آشتی در جهان بسته شد

خروش یلان برگذشت از سپهردم نای رویین برآمد به مهر

نبرد آزمایان دشمن شکاررخ از کین نهادند سوی حصار

وز آن سو برین لشکر تیز چنگ‌ز قلعه همی تیر بارید و سنگ

و لیکن نیامد یکی کارگرکه یاری ده شه بود دادگر و چون آتش حرب و قتال اشتعال یافت و نیران وغا بالا گرفت، حکم اندازان سپاه فیروز به ضرب تیر دیده‌دوز، و شمخال بی‌اهمال قورغانیان را از بالای سور به نوعی دور می‌کردند که کسی را مجال آن نبود که سر برآورد. هر زمان بیرونیان آواز کوس و گورکه افسانه حادثات قلعه یام را به گوش هوش اندرونیان رسانیده، نصایح مشفقانه

می‌نمودند.

چون تذبذب و دهشت و هراس و وحشت به مردمان قورغان افتاده بود از این جهت سرداران مفسد، دست از کارزار برداشته، زبان به زاری و زینهار بازگشاده، از راه اعتذار و استغفار درآمده، به جناب عالی عرضه داشت نمودند که اگر پادشاه زمان از خون این مجرمان درگذرند، قلعه را به خادمان آستان ملك پاسبان سپاریده برآمده بدر شویم و به جانب وطن‌های خود رویم.

جناب ظلّ اللّهی از روی شفقت و مرحمت پادشاهی ملتمس آنها را مبذول داشته فرمان واجب الاذعان به نفاذ پیوست که دو سردار نامدار از این‌جانب رفته، به عهد و امانی که دل آنها قرار گیرد، مقرر نموده، قلعه را مع اسباب قورغانداری به دست اقتدار گرفته، آن جماعت را برآورده از دست لشکری محافظت کرده از بندرگاه مخاطره گذرانیده به جانب اوراتپه راهی سازند.

حسب الفرمان عالی امارت پناهان، ایالت آگاهان، ایروانه پروانچی منقت و ابراهیم بی دادخواه، هردو دولتخواه حشمت‌آگاه، در تحت دروازه قورغان رسیده، قورغانیان را به

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۵۲

نوید استخلاص شادکام گردانید و عبد العلی دادخواه و دیگر سرداران آن قوم گمراه را طلبیده از هر جانب سخنها رانده، پیمان را به ایمان مؤکد ساخته و همه آن جماعت را با اتباع و اشیاع، از تاخت و تاراج محافظت نموده، از قراول گذرانیده، راهی نمودند.

چون قورغان زامن را ضبط و نسق نموده، خاطرجمع گردیدند، یك شب در آنجا خواب کرده، علی الصباح روز دیگر فرمان قضا جریان به نفاذ پیوست که نیابت آگاه ابراهیم بی‌دادخواه مع میران منغلای متوجه جانب اوراتپه گردیده، پیشخانه لشکر منصور را کشیده، به موضع سواد رسیده، به جای دلخواه لشکرگاه کرده، فروز آیند.

امارت پناهان مأمور به امر عالی مبادرت نموده با لشکر فیروزی اثر ایراول روان گردیدند و از تعاقب نیز میران اونك و سول با لشکرهای آراسته پی‌درپی راهی شدند و نیز جناب عالی متوالی به سعادت و اقبال با بقیه عساکر گردون مآثر نقّاره روارو فرموده، روان گردید.

نظم

روان شد به فرخنده‌تر ساعتی‌فزاینده دولت به هر ساعتی

بجنبید لشکر کران تا کران‌به جوش اندرآمد زمین و زمان چون امیر صاحبقران ظفراقتران با لشکرهای اونك و سول و قلب و جناح مراحل پیموده، پیاپی رسیده در بلندی موضع سواد، در لب آب روان نزول فرموده، به راهها قراول گذاشته، در آن منزل استراحت نمود. هشت روز دست بخشش و کرم گشاده با خواص بندگان و هواخواهان که در این مدّت به وظایف خدمتکاری و جانسپاری قیام نموده بودند، به عواطف و مراحم پادشاهانه اختصاص بخشیده، سرافراز نمود و مهتران را به صنوف ستیّه گرامی داشته، به مراتب و به مناصب علیّه رسانید و کهتران و سایر المان را مواجب داده از دنیایی بی‌نیاز گردانید. از این وجه لشکری را پشت استظهار از داده و پاداش شاه کامکار قوی گردیده، روز هیجا را به صد جان و دل خریداری می‌کردند.

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۵۳

نظم

سر گنج و دست کرم برگشادسپه را به داد و دهش کرد شاد

غنی گشت لشکر بسی خواسته‌سراپا مکمّل شد آراسته و در این منزل قراول چند ایلچی را گرفته دستگیری نموده آورده، از احوال لشکر محمد علی خان پرسش نمودند. آنها چنین گفتند که محمد علی خان لشکر بی‌کران را مع سالاران و سرداران معتمد به جانب اوراتپه فرستاده بود که آمده به بیرون اوراتپه لشکرگاه کرده، فروذ آمده، همه مستعد و تیار شده، گوش بدین جانب داشته، ایستاده‌اند و لیکن فتح یام و زامین را شنوده همه آنها در کار خودها متحیرند.

القصه بعد از استماع این سخن امیر نیکو فن، سران سپاه و دولتخواهان حشمت‌جاه را طلبیده، در این باب مصلحت جست. حضّار مجلس همه زمین عبودیت بوسیده عرض بندگی نمودند.

نظم

که ما زنده و دشمن شه به جای‌برآنیم نپسندد این را خدای

که از شاه رایت برافراختن‌ز ما بندگان جان فدا ساختن چنانچه که حضرت ظلّ اللّه جهان‌پناه از همّت و حوصله سپاه به تفرّس آگاه گردید، اولاـ مرتبه سلطان محمود خان و بردی یار توقسابه را با دو هزار مرد صفدر به ایراول لشکر سپارش نمود و از تعاقب آن نیابت پناه ابراهیم بی‌دادخواه را مع قوشون سمرقند و عادل دادخواه را مع قول اورکوت و ماغیان و کشتوت و مصطفی قلی میرآخور را مع نوکریه پنجه کنت و سرهنگان شهر سبزی را با تابعان خود و اسحاق بیگ توقسابه را با لشکر فیروزی اثر قرشی و چراغچی و عبد الکریم توقسابه افغان را با لشکر جرّار خزار و بایسون و شیرآباد، این جمع را نیز به حمایت آنها به پیشرو لشکری تعیین فرمود. میمنه را با فرّ و شکوه، از امرای پایتخت دار السلطنه بخارا که امثال تیلو قابل دادخواه و آته مراد ایشیک آقاسی ترکمن و عبد الکریم توقسابه و ملا عاشور محمد توقسابه و قابل بی و

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۵۴

حکیم بیگ توقسابه و رحمان قلی توقسابه و کریم قل میرآخور و عوض مراد میرآخور قلماق و خدای شکور میرآخور و غیرهم آراسته و پیراسته گردید و در میسره، تمامی حکام ذوی الاحترام قصبات میانکالات معیّن گردید و در تعاقب لشکر منصور میران سراپای لب آبی با جماعت طبقات ترکمانیه سپارش یافت و در قلب لشکر همایون امیر صاحبقران ذوفنون با تکمیل سرکردگان خاصه‌بردار و با افواج سربازان نامدار مقرّر گردید.

روز سه‌شنبه پگاهی روز از آنجا به فرّ و اقبال کوچ کرده، روی جلادت به صوب اوراتپه نهاده، چون دریای ناپیدا کنار، جوشان و خروشان، کوس و گورکه زنان راهی شدند. و از ابتدای میمنه تا انتهای میسره یک فرسنگ راه به زیر سم مراکب یکباره پیموده می‌گردید. از وقت عبد اللّه خان تا به زمان این شاه عالی‌شان چشم دوران این‌چنین سپاه بی‌کران ندیده بود. پس اعلام دولت برافراخته و اسباب جنگ و جدال آماده ساخته، فوج‌فوج به چندین اوج روان گردیدند.

نظم

در روارو فتاد موکب شاه‌نم به ماهی رسید گرد به ماه

لشکر انگیخت بیش از اندازه‌تیغها تیز گشت، کین تازه

ناله کرّه نای و رویین خم‌در جگر کرد زهره‌ها را گم

کوه و صحرا ز بس نفیر و خروش‌بر طبقهای آسمان زد جوش

لشکری بیشتر ز مور و ملخ‌گرم گشته چو آتش دوزخ

همه فولادپوش و آهن‌خای‌کین کش و دیوبند و قلعه‌گشای

هر یکی در نهاد خود شیری‌قایم کشوری به شمشیری و عساکر گردون مآثر با ترتیبی هرچه تمامتر گروه‌گروه علمها برافراخته، چین کین در جبین مهابت و جلادت انداخته، متوجه جانب اوراتپه گردیدند. در آن روز ایلچی به لشکر مخالف خبر رسانید که پادشاه بعد از فتح یام و زامین از آن سرزمین کوچ کرده

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۵۵

آمده به سواد یام فروذ آمد و از موضع سواد نیز لشکر را مرتب نموده، بدین جانب بی‌استحاله اراده فرمود. از استماع این خبر وحشت‌اثر سالاران لشکر مخالف سراسیمه‌وار لشکری را خبردار کرده بیشتر از خودها قراول و ایراول تعیین کرده لشکری را اونک

و سول و قلب و جناح آراسته گردانیده تا به یک فرسخ راه مشت پیشکی برداشته راهی شدند (؟)

القصه سلطان محمود خان و بردی یار توقسابه یوز با دو هزار سپاه چپاغچی و قراول لشکر منصور بود، در موضع «جوی لنگر» با قراول لشکر دشمن روبه‌رو افتاده، به یکدیگر حمله آوردند.

نظم

برآمد خروشیدن کرّه‌نای‌فغان دلیران رزم‌آزمای

قراول به هم اندرآورده روی‌جهان شد پرآواز پرخاشجوی سلطان محمود خان و بردی یار توقسابه یوز به دلیری تمام به اندک کوشش قراول دشمن را برداشته تا به پیشخانه لشکریان رسانیدند. جنگ ترازو شد و نیران قتال بی‌اهمال اشتعال یافت.

نظم

به تأیید دولت چو غرّنده شیردرآمد به جنگ هردو شیر دلیر

کفش گفتی ابر است، شمشیر برق‌ز باران قهرش به دم خصم غرق و در این وقت گیرودار، امارت پناهان، شجاعت آگاهان، ابراهیم بی‌دادخواه و عادل دادخواه مع سرداران دیگر با دوازده هزار لشکر خودها را رسانیده صف سپاه پیشخانه دشمن را برداشته، زده، بسته، کشته، راهی شدند و از آن‌جانب دشمن نیز یکی هجوم نموده به یکدیگر درافتاده جنگ را مغلوبه ساختند. بهادران نبردآزمای از هردو جانب داد مردی و مردانگی می‌دادند و بسی از سواران به خاک هلاک افتادند و مردم بسیاری از

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۵۶

طرفین زخمدار شدند.

نظم

ز نیزه نیستان شد آوردگاه‌بپوشید دیدار خورشید و ماه

چو دریای هیجا درآمد به جوش‌ز مردان جنگی برآمد خروش

پر از ناله کوس شد مغز میغ‌پر از آب شنگرف شد جان تیغ

اجل فتنه را کارسازی نمودسپه با سپه دست یازی نمود

دهاده برآمد ز هردو گروه‌بیابان نبود هیچ پیدا ز کوه

برآمد ز لشکر ده و داروگیربگردید روی هوا همچو قیر و در این اثناء با شهنشاه عالم‌پناه خبر رسانیدند که لشکر ایراول با لشکر مخالف ملاقی شده رو به فرخاش و تلاش آورده‌اند. به شنیدن این خبر امیر صاحبقران نیکو سیر را نایره جرأت صاحبقرانی برافروخته، به میران اونک فرمان قضا جریان نفاذ یافت که با تومانات خودها قدم شجاعت پیش‌نهاده به لشکر سمرقند مدد رسانند. میران اونک نیز فی الفور به امتثال فرمان عالی مبادرت نموده علمها را جلوه داده مع دو هزار لشکر نصرت اثر لجام‌ریز راهی شدند. وقتی رسیدند که لشکر خوقندی به لشکر پیش رسیده سمرقندی زیاده سری کرده ایستاده است. همه به یکبار دست به تیغ و سنان یازیده از هر جانب حمله آورده، از کشته پشته‌ها برآوردند. خروش و هیاهوی مردان کارزار در این گنبد دوّار پیچیده، هدر می‌رفت.

نظم

برآراست رزمی که خورشید و ماه‌ندیده‌است هرگز چنین رزمگاه

دلیران همه درهم آمیختندچو رود روان خون همی ریختند بعد از آن سلطان کامکار به ارتکاب کارزار بر تن مبارک جوشن پوشیده رمح خارا

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۵۷

شکاف به دست خود گرفته به عون عنایت آفریدگار، روی توجه به سوی دشمن نهاده، یسو بسته از تعاقب میران اونک و سول مع سرکردگان خاصه‌بردار با جماعت سرباز قادرانداز، کوس و گورکه فرو کوفته را هی گردید.

نظم

روان شد به کردار شیر دلیرنهنگی به جنگ، اژدهایی به زیر

علمها کشیدند لشکرکشان‌پدید آمد از روز محشر نشان

بجوشید هامون بلرزید کوه‌روان گشت لشکر گروها گروه

غریویدن کوس گردون شکاف‌زمین را درافکند پیچش به ناف

سپاهی به کثرت فزون از حساب‌به آیین فروزنده‌تر ز آفتاب

همه غرق فولاد آهن گسل‌هژبران پیل‌افکن شیردل و چون پادشاه زمان و صاحبقران دوران با سیلاب لشکر بی‌کران رو به آوردگاه آورده، به دشمن نزدیک رسید و لشکر مخالف از پیاپی رسیدند. لشکر منصور واقف گردیده، صولت لشکر ظفر لوا را که نهنگان دریای هیجاانـد، بارها می‌شنیدند و به معاینه بدیدنـد، دانستند که قوه مقاومت به این لشکر تمام شوکت از حیّز امکان بیرون است. لاجرم سیلاب رعب و هراس در خانه ثبات و تمکّن آنها راه یافته، توقف نتوانیستند نمود. ناچار خیمه و خرگاه و اثاثه بارگاه را همچنان در لشکرگاه جابه‌جا گذاشته از هر جانب جنگ و گریز انداخته فرار برقرار اختیار نمودند. چون ستاره سحری که از طلوع مهر درخشان خاوری مضمحل و ناچیز گردد، لشکر مخالف به اطراف هامون منتشر گردیده، هزیمت غنیمت شماریده، روی به گریز نهادند. لشکر فیروزی نشان به فرمان واجب الاذعان از عقب دشمنان تکامیشی کرد، به تیغ عمرفرسای و به رمح روح ربا دمار از روزگار دشمن برآورد.

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۵۸

نظم

مخالف شتابان به راه گریزسپه در عقب جمله با تیغ تیز

مبادا چنان حال بر هیچ‌کس‌ره دور در پیش و دشمن ز پس

گروهی بدادند سر در ستیزگروهی نهادند رو در گریز

فکند این سلاح آن یکی رخت ریخت‌فلک خاکشان بر سر بخت بیخت

سلاح و قماش و ز هرگونه چیزفتاده همه راه و بیراه نیز بهادران لشکر ظفرپیکر به تعقیب یکدیگر به تیغ و تبر، به نیزه و خنجر داد مردی و مردانگی می‌دادند که فغان از جان مفسدان تا به آسمان برآمده بود و بسیاری از هواخواهان و سرداران لشکر ایشان به دست دلاوران در آن روز فرخاش و در حین جنگ و تلاش به قتل رسیده بودند.

نظم

خدا داد فرصت شهنشاه راهزیمت درافتاد بدخواه را

ز دشمن بسی جوی خون ریختندگرفتند و کشتند و آویختند

به خون غرقه شد مرکبان را نعال‌تو گفتی مگر در شفق شد هلال

میان دره از بر راه دشت‌ز خون و ز کشته نمی‌شد گذشت

جهان شد پرآغشته در خاک و خون‌یکی بر زبر دیگری سرنگون

فراوان ز خوقندیان کشته شدبیابان همه پشته در پشته شد

نه چندان غنیمت به لشکر رسیدکه اندازه‌ای ناید آن را پدید

ز سیم و زر و زیور و لعل و درّمنازل کران تا کران گشته پر

مواشی و اولاغ و حیوان بسی‌فتاده به دست کس و ناکسی

چو آن بدسگالان هزیمت شدندسپه بی‌نیاز از غنیمت شدند و از آن جنگ لشکر بیگلاربیگی که حاکم ولایت تاشکند و سرحد دشت قپچاق

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۵۹

است با قول قزاقیه چون رو به هزیمت نهادند و از تعاقب آنها لشکر منصور به تکامیشی افتاده بعضی را کشته و برخی را بندی کرده گرفته، بقیّهٔ السیفی که بود سراسیمه‌وار گریخته، رفته، خودها را به دریای خونخوار زدند. بلکه به گرداب فنا افکندند. اکثر از آن قزاقان به همراهی اسبان به غرقاب بلا افتاده، طعمه مار و ماهی گردیدند. لشکری که سردار و سرهنگ لشکر بود به حال ابتر به اندک معدودی از دریای پرخطر گذر کرده به جانب تاشکند بدر رفت.

نظم

چنین داد پاسخ که از جنگگاه‌چو بگریخت لشکر به حال تباه

به تالان و تاراج داده حشم‌نه خرگاه و چادر نه طبل و علم

درافکنده خود را چو ماهی در آب‌بدان‌سو چو بگذشت با صد شتاب

سپاهش ز پی با هزاران ندم‌پیاده به صد رنج پاها ورم

سر و رو چو انگشت بر سوخته‌ز گرمای ره چهره افروخته

ز حسرت لب خشک و پرخون جگرگرسنه شکم پر ولی چشم‌تر

به دریا رسیدند مضطر همه‌سراسیمه از هول یکسر همه

نه کشتی مهیّا نه سامان سال‌هم از بیم بودن در آنجا محال

به دل ترس آمد هراسان شدندچو سکلاب خود را به دریا زدند

وز آن آب گه زیر و گاهی زبرگهی پا به بالا شده گاه سر

به صد رنج و محنت همی نیم جان‌به ساحل کشیدند بعضی از آن

دیگر مابقی رفته در ته چو سنگ‌شده زیر دریا خوراک نهنگ و محمد شریف اتالیق که نیابتا از قبل محمد علی خان سپهسالار لشکر بود و حلّ و عقد سراپای ممالک فرغانه زمین مفوض به رأی او بود در این جنگ مغلوبه به دست یکی از لشکری افتاده بود. او را آورده، منظور نظر انور عالی گردانیدند. جناب عالی فرمودند که برده، در قطار بندیان، دربند نگاه دارند.

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۶۰

الغرض چون نسیم فتح و ظفر از مهبّ ملک اکبر بر پرچم رایت سعادت آیت وزید، شهنشاه گیتی‌ستان، مظفر و منصور، عنان عزیمت به جانب استروشن معطوف داشته، روان شد. و در این وقت مردمان قلعه را از مشاهده این واقعه هایله غریب و از این حادثه مهیب آتش قلق و اضطراب در نهاد آنها افتاده، دود دهشت و حیرت از فرق آنها برآمد.

تمامی اهالی ولایت اوراتپه از اعیان و اشراف از سر اطاعت و انقیاد به طریقه استقبال برآمده، به رکاب‌بوسی همایون عالی فایز گشتند و مراسم بندگی و طاعت‌گزاری بر جای آورده، به عنایت بی‌غایت و به مرحمت و عاطفت پادشاهانه سرافراز گشتند.

بعد از فراغ‌خاطر، شاه والاجاه آیینه مظاهر، داخل شهر گردیده به موغ که نشیمنگاه فرمانروایان و حاکمان آنجاست برآمده، به فیروزی تمام مع ارکان دولت قرار گرفت.

جمهور سکنه و عموم متوطّنه آن بلاد را معطوف به عاطفت خسروانی و به مرحمت خاقانی سرافرازی بخشیده، تا به سه سال به نوید

بهجت پیام درخانی موافق مرام، شادکام گردانیده، چرچیان لشکر منصور موفور السرور ندا در دادند و کریم قلی دادخواه را که از قبل محمد علی خان حاکم بلاد استروشن بود، مع اهل و عیال آن و محمد شریف اتالیق و چند سردار دیگر که در آن جنگ به دست افتاده بود، همه را روانه جانب بخارا نمودند. و این فتح نامدار بعون عنایت پروردگار در سنه ۱۲۵۷ در سال بقر در روز سه‌شنبه در اخیر شعبان معظم بود که روز جمعه خطیب رطب اللسان نصرت بیان خطبه این فتح نامی به نام خجسته فرجام اقبال فرخنده مآل امیر صاحبقران ظفرقرین بخواند و للّه الحمد و المنّهٔ.

منشیان بلاغت شعار و کتّاب براعت آثار به کلک لطایف گذار ظرایف نگار، ظفرنامه‌ها بوپرداخت و مبشّران برق سرعت را به اطراف عالم روان ساخت.

نظم

دبیر سخن گستر چیره‌دست‌نشست و ظفرنامه‌ها نقش بست

به هر کشوری گشت قاصد روان‌پرآوازه فتح نو شد جهان

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۶۱ نویدی که دشمن از او در غم استز آوازه‌اش دوستان خرّم است و در آن مکان فرحت نشان مجموع کلانتران و سرداران ایل و اولوس طبقات اوزبکیه را از امرا و ارکان دولت به انواع نوازش و تربیت سرافراز گردانیده، پایه قدر و منزلت ایشان را برافراخت و سایر المان لشکری را نیز به داد و دهش از هرچه تمامتر باید و شاید، بنواخت.

نظم

ز دریا دلی شاه دریاشکوه‌نوازش بسی کرد با آن گروه

سران سپه را که بردند رنج‌به خروارها داد دینار و گنج

غنی کردشان از زر انداختن‌ز نو هر زمان خلعتی ساختن

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۶۳

گفتار در نهضت نمودن شهنشاه شکوهمند به جانب دار الملک ولایت خجند و فتح آن بلاد دلپسند مع توابع و لواحق آن

اولا مرتبه فرمان فرخنده مآل لازم الامتثال از موقف جلال صدور یافت که بردی یار- توقسابه‌یوز و سلطان محمود خان مع تومانات خودها، عزم ولایت خجند را به دلها جزم نموده، روانه آن‌جانب شوند.

و نیز امارت پناهان ایالت آگاهان ابراهیم بی‌دادخواه و عادل دادخواه مع میران منغلای با لشکریه خودها از تعاقب قول قراول پی‌درپی راهی شده، پیشخانه لشکر نصرت‌اثر را بدان جانب کشند.

حسب الفرمایش عالی حضرت امرای ذی‌شوکت به امر عالی مبادرت نموده، پیاپی یکدیگر راهی شدند.

بعد از آن امیر صاحبقران سعادت‌نشان گیتی‌ستان، مرکب تیزگام دولت زیر ران، ظفر در رکاب، نصرت همعنان، با رایت فتح آیت، به سعادت و به اقبال بی‌همال روی ابّهت و جلال به صوب دار الملک خجند نهاده، با خیول لشکر و باشکوه از هرچه تمامتر روان گردید.

نظم

سپاهی شمارش برون از حساب‌کران تا کران جهان چون سحاب

معطر جهان از غبار رهش‌فضای زمین عرض لشکرگهش

بغرّید کوس و بجوشید دشت‌خروش سپاه از فلک درگذشت

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۶۴ علمها برافراخته رنگ‌رنگ‌روان گشت لشکر بسی بی‌درنگ

ز بس جوش لشکر به بیراه و راه‌بسیط زمین تنگ شد با سپاه

همه با دل شاد و با ساز جنگ‌همه گیتی افروز با نام و ننگ

ز هر جانبی رایتی فوج‌فوج‌روان گشت لشکر به صد ذوق اوج (؟) بر ضمایر نکته‌سنجان دانش خفی مبادا که بعد از فتح بلد استروشن حکم عالی صدور یافت که امارت پناه آستانه قلی ایشیک آقا باشی به طریقه ایلچی گی به جانب خجند به پیش محمد علی خان رفته، لسانی گوید چنانچه که بلاد استروشن از دست گماشتگان و ملازمان تو به آسانی به دست خادمان این آستان ملک پاسبان افتاد، از این وجه اگر در دل تو حسرتی طاری گردیده باشد، باید که خود تو پای تجلّد فشرده، لشکر پراکنده را جمع نموده به خجند ایستادگی نمایی. ان شاء اللّه تعالی وقتی که به جانب خجند لشکر ظفرپیکر اراده نماید، چه نوع حوصله که در خاطر داری کارفرمایی تا آنکه آرمانی در دل تو باقی نماند.

چون آستانه قلی ایشیک آقاسی به امتثال فرمان عالی مبادرت نموده، از وجه ایلچی گی جانب خجند راهی گردید. چون به قریبی ولایت خجند رسید می‌بیند که فقرای خجند، چوق چوق اصناف پیشکش و تارتق مهیا نموده، اراده جانب اوراتپه کرده می‌آیند. آن جماعت ایلچی را دیده خبر رسانیدند که محمد علی خان شکست لشکر خود را فهمیده از روی خوف و هراسی که در دل داشت از فقرای خجند هراسیده، ایستاده نتوانیست، با چند معدودی برآمده به جانب خوقند بدر رفت.

چون آستانه قلی ایشیک آقاسی به مجرد شنیدن این خبر به سرعت تمام تکاور تیز لگام را رانده، در هیچ‌جا ناایستاده، به خجند رسیده، از آنجا نیز خبر تعیین گرفته، به شتاب تمام به جانب خوقند برآمده، روان شده، به موضع اسفسار از تعاقب محمد علی خان پریشان روزگار رسیده، پیام وحشت انجام از جانب پادشاه نیکوفرجام رسانید. چون سپارشات زبانی را سراسبکی گذرانید، محمد علی خان بیچاره از روی عجز و اضطرار، مهر خود را برآورده، به دست ایلچی مشار الیه داده، فرزند ارجمند خود را مع یکی از

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۶۵

معتمدان خود، رهاره به ایلچی همراه کرده، واپس گردانید. التجا نمود که اگر حضرت جهان‌پناه مراحم خاقانی را شامل حال این برجا مانده بادیه سرگردانی ارزانی داشته تقصیرات گذشته را معفو دارند، هر آیینه از مکرمت پادشاهی عجیب نخواهد بود.

چون ایلچیان را رخصت داده از همان منزل بازگردانیده خود خان بی‌سروسامان به جانب خوقند راهی شده به جدّ و جهد تمام راه می‌پیمود. پس از آن ایلچیان مع پسر محمد علی خان از موضع اسفسار مراجعت نموده، به بال استعجال به سوی مقصد اقصی که آستان نصرت‌نشان اعلی است روی توجه نهاده، راهی گردیدند. از ولایت خجند گذشته در اثنای راه در لب آق سو رسیده، رکاب ظفر انتساب همایون عالی صاحبقران سعادت‌نشان را بوسه داده، به جمال مبارک مشرّف شده، مراسم بندگی و طاعت‌گزاری بر جای آورده، لب به دعا و ثنا برگشادند. پسر محمد علی خان مهر پدرش را برآورده به دو دست ادب به پیش پادشاه جهان‌پناه گذاشته، عرایض لسانی که داشت یک‌به‌یک از جانب پدر عرضه داشت نمود. جناب ظلّ اللّهی او را به عواطف خسروانی سرافرازی بخشیده، بسی نوازش فرمود. قبل از این فقرای خجند نیز در اثنای راه به رکاب‌بوسی شاه والاجاه رسیده، خیل خیل هرکدام به قدر استعداد و فراخور احوال پیشکشها کشیده، زبان نیازمندی برآورده، ثناگستر شهنشاه نیکو سیر گردیده، جناب عالی را دعا نمودند.

نظم

زمین بوسه دادند در پیش شاه‌که خالی مباد از تو تخت و کلاه

تویی آن جهاندار کشورگشای‌که از داد و دین آفریدت خدای

به هرجا که روآری از نیک‌وبدپناهت خدا باد پشتت خرد الغرض، موکب جهان‌گشای سلطان فرّخ همای فرمانروای، یک شب در لب آق‌سو استراحت فرموده، علی الصباح روز دیگر از آنجا به سعادت و به اقبال کوچ کرده، قصبات

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۶۶

نوقوش تیگرمان، آق تپه، طغایک و غولک‌انداز را واپس گذاشته، از دربند تنگی گذشته، به شهر خجند که عروس عالم است بی‌تعرض غیری هم‌آغوش گردیده، به ارک آن ولا که از طارم اعلی برتر است نزول اجلال ارزانی فرموده، و به اقامت لوازم شکر و سپاس مالک الملک- تعالی و تقدّس- قیام نمود، و آن منزل خجسته شمایل از فرّ وصول و حلول رایت سعادت آیات، نزاهت جنّات یافت. آوازه نقّاره شادیانه کوه مغول را در رقص درآورده بود. نفیر نای و کرّه‌نای دریای پر امواج را در شورش آورده بود. و برحسب فرمان قضا جریان عساکر گردون مآثر، فوج‌فوج، بیرق‌بیرق از درون خجند گذشته به جانب شرقی شهر در بالای راه خوقند، خیمه و خرگاه و اثاثه بارگاه برپا نموده لشکرگاه کرده، فروذ آمدند.

و نیز عبد الصمد خان نایب با جماعت سربازان و سرکردگان خاصه‌بردار، نیز مع تومانات خودها موافق مرام شاه نیکوفرجام والاجاه از اطراف ارک تا بر لب دریا از لب دریا تا نشیب بالا، چادرهای رنگارنگ برپا نموده، فرود آمدند. سرداران نامدار و امرای عالی مقدار در پایه سریر نصرت مصیر جمع آمده، زانو زده زبان بهجت و استبشار به تهنیت مبارکبادی آن فتح نامدار گشاده، نثار بسیار و خیرات بی‌شمار بر مساکین آن دیار بخشیدند. پسر محمد علی خان را مع معتمد الدوله فرستاده آن در پایه سریر اعلی حاضر آورده، به مراحم پادشاهانه به صنوف مکرمت و نوازش اختصاص بخشید و آستانه قلی ایشیک آقاسی را بار دیگر به طریقه ایلچی گی به جانب خوقند روانه نموده فرستاد.

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۶۷

گفتار در نهضت نمودن شاه والاجاه و شهنشاه شفقت آگاه به جانب خوقند

چون از عون عنایت الهی و از فیض فضل نامتناهی فتح چنین شهر نامدار به دست شاه‌ظفر کردار میسّر گردید، رایت نصرت شعار شاه سلیمان وقار، سپهر اقتدار، محفوف حفظ و تأیید پروردگار، به سعادت و به اقبال از ولایت خجند برآمده، روی توجه به صوب دار الملک خوقند که محلّ استقرار سریر سلطنت و پایتخت محمد علی خان است نهاده روان گردید.

امیر صاحبقران سکندر نشان روی دولت غرّا به ترتیب لشکر کشورگشا آورده به رکوب عساکر گردون مآثر فرمان داده به دستوری که داشت میمنه و میسره و قلب و جناح را آراسته روان شد.

نظم

به جنبش درآمد سپه فوج‌فوج‌چو دریای جوشان به هنگام موج

سپاهی فزون از قیاس و گمان‌شده تنگ از ایشان فضای جهان

دلیران گردافکن صف‌شکن‌همه شیر صولت ولی فیل‌تن

شد از سمّ اسبان زمین رنگ‌رنگ‌ز نیزه هوا همچو پشت پلنگ

سراسر همه دشت و صحرا و کوهز سمّ ستوران لشکر ستوه بعد از طیّ مراحل به قصبه قرقچی قوم که به کنار دریای سیحون واقع است مضرب خیام نزول همایون گشت، سراپرده ابّهت و جلال به پیرامون بحر سیحون در بالای تل

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۶۸

بگسترانیدند و در اندرون قبه بارگاه فلک اشتباه، شهنشاه نصرت انتباه برآمده بر سریر شاهی قرار گرفت.

نظم

سراپرده دیبه زرنگاردر و خیمه و خرگه بی‌شمار

بسیط زمین در سراپرده گم‌در و بارگه رشک چرخ نهم

زده هر طرف خیمه سایه‌بان‌به یک سنگ ره از کران تا کران

چپ و راست اندر زده بارگاهز هر سو برافراخته سر به ماه

امیران به جای خود از چارسوفزون هر یکی را ز جم‌های و هو عقیدت شعاران نیکو اطواران بردی‌یار توقسابه یوز مع سلطان محمود خـان به فرمـان خاقـان صـاحبقران مع ده هزار لشـکر جرّار نامـدار ظفرکردار از جنـاب عالی فاتحه گرفته، به جهت قراولی راه خوقند متصدی شده، برآمده، راهی گردیدند.

از سرحدّ محرم کان بادام تا به اطراف بیش اریغ ضبط و نسق نمودند به حدی که در شبانه‌روزی پشه را مجال جنبش نبود.

القصه، شـهنشاه بـا تمکین در آن سـرزمین تـا به سه روز توقف نموده استراحت فرمود و بعضـی از لشـکریانی که برحسب الفرمایش عـالی به اطراف و جوانب آن حـدود از برای تـاخت و تـاراج رفته بودنـد، مظفّر و منصور بـا غنائم نامحصور از اشتر و اسب و گاو و گوسـفند فراوان از حیّز امکـان بیرون به لشـکرگاه رسـیدند و در آن منزل چنـدان مـال و مواشـی به دست افتاده بود که پای تقریر و تحریر اصلا به سرحد آن نرسد.

روز سـیوم قراولاـن خبر رسانیدنـد که محمـد علی خـان طغایه خود را با دو نفر از اعیان مملکت همراه نموده، به طریقه ایلچی‌گی به جانب آستان خلافت نشان فرستاده است، اظهار عجز و بیچارگی نموده، امان می‌طلبد.

چون ایلچیان محمد علی خان متوجه بارگاه فلك اشـتباه سلیمان دستگاه، شدند و به رکاب‌بوسی همایون عالی فایز گردیدند، بعد از مراسم بندگی و پس از مراتب

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۶۹

سرافکندگی تحف و هدایای بسیار و بیلاکات بی‌شمار کشیدند. از آن جمله پانصد شیره چای خوشبوی و از اجناس و اقمشه و امتعه مع اصـناف شال شمله و سه توقوز اسب ارغماق تازی‌نژاد مع زین و جیدوق مرصّع و مکلل و از ظروف و اوانی چینی و ازلته خطایی آن چیزی‌که فراخور پادشاهی باشد مع یکساله باج و خراج ممالك فرغانه زمین از نظر انور عالی شاه معدلت آیین گذرانیدند.

عواطـف خسـروانه همه را به لشـکری قسـمت نمـوده، کرم فرمود. بعـده ایلچیـان آمـده کتـابت از خـانش آورده را به دو دست ادب برآورده، داده، سـر مسکنت فرود آورده، لب اعتذار به مراسم زمین‌بوسی بیاراستند و به پای بیچارگی پیش‌آمده به تضرّع و به زاری از پادشاه زمان امان جان طلبیدند و مضمون نامه نیز مشتمل به دعا و ثنا و عرایض عجز و شکستگی و اظهار توبه و بیچارگی بود.

نظم

نوشته در آن خط که ما تابعیم‌نه در کاروبار شما مانعیم

مطیعیم تا هرچه فرمان شودبه هرچیز فرمان رود آن شود

در آن نامه گفتی بسی عرض حال‌که ای ذات تو سایه ذو الجلال

مسلّم شده مر تو را سروری‌تویی درخور تخت اسکندری

تویی بر سریر ظفر کامیاب‌قضا همعنان و قدر همرکاب

مرا خود چه یارا که لشکر کشمو یا از خط حکم تو سرکشم

بفرمای اکنون که فرمان ز توست‌تن مرده را در بدن جان ز توست

چو شاه زمان خطّ او را بدیدچنان التماسی ز سویش شنید

بزد از دلش جوش دریای جوددر لطف و احسان به رویش گشود

ز لـوح جرایم همه جرم اونمود از یم عـاطفت شـست‌وشو پس آنگـاه ایلچیـان ازجـانب محمـد علی خـان اطـاعت فرمـان را انگشـت شهادت قبول بر دیده نهادند:

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۷۰

نظم

که ما بندگانیم فرمان تراستسخن در سر و حکم بر جان تراست

اگر ما ز فرمان شه سرکشیمسجلّ وفا را قلم درکشیم

گرفتار خذلان و خسران شویمسزاوار لعنت ز شیطان شویم

بسی می‌نماییم ازین اعتذارگواه است داننده پروردگار ایلچیان وظیفه دعا و ثنا بر جای آورده، عرضه داشت نمودند که ولایت خجند مع توابع و لواحق آن تعلق به جناب عالی دارد زیرا که سمّ مراکب معسکر همایون رسیده، کسی را از این وجه حدآرایی نمی‌باشد و نیز اختیار بلاد تاشکند و ترکستان مع توابعات آن از دست اقتدار ما بیرون رفته، چه نوعی که خواهند صاحب اختیارند و بدین گفت‌وشنید ایلچیان، پیمان را به ایمان مؤکّد گردانیده، عهد بلیغ نموده، از جناب امیر صاحبقران رخصت یافته، رفته، به قوشهای خودها قرار گرفتند.

حضرت جهان‌پناه سکندر دستگاه، منشی بلاغت شعار فصاحت آثار را طلبیده، بدین مضمون نامه سراسر هنگامه ترتیب فرمود که: بعد از حمد خداوند تعالی- جلّ و علا- و پس از صلوة بر رسول او- صلّی اللّه علیه و سلم و آله و اصحابه المجتبی- مشهود ضمیر صداقت نظیر بوده اینکه الحمد للّه تعالی و المنّه مجاری حالات به درجه نیکویی و به شکرگزاری ایزدی در تراقی و تزاید است. بدان که پیشتر از این‌بارها پای از حدّ اعتدال مسلمانی بیرون نهاده، بر آن داشتی که روی کین و انتقام به تو آرم و از برای حرمت دین و آیین که میان ما و تو در آن شرکت است تحمل کردم و آنچه وظیفه راه راست و سلوک مسلمانی است و خیراندیشی است از مدارا و سازگاری با تو به تقدیم رسانیدم و از این جهت به فراغ بال بی‌اهمال به هر جانب لشکر کشیده، دست انداخته، به کام خود رسیدی و از جانب من هیچ گزندی ندیدی. بالأخیر از روی غرور و پندار خود را فایق شمرده هیچ‌کس را بر نظر اعتبار نیاوردی، سرکشی و عناد پیش گرفته، دست خیانت و جسارت به قلمرو ما دراز کرده، فسادانگیزی نمودی، تا قضیه بر اینجا انجامید که کشته خود را- کما حقّه- به داس کج نهادی بدرویدی و آنچه دیدی از افعال ناپسندیده خود بدیدی.

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۷۱

نظم

نمی‌خواستم با تو ای بی‌وفاز هول سپاه من آید جفا

ولی هرکه او دل دگرگون کندسزد گر سپهرش جگر خون کند با این همه همگنان را معلوم است که اگر از گردش فلکی در این وقت حال برعکس بودی و این قدرت و استیلا که حضرت عزّت مرا ارزانی داشت تو را دست دادی این زمان بر من و لشکر من چه احوال گذشتی، اما به شکرانه نصرت و فیروزی که از عنایت بی‌غایت و رحمت حق مرا روزی شده درباره تو الطاف و اشفاق خسروانی ارزانی داشتم. بعد الیوم نیز فیمابین، معامله برین نسق باشد جای گله ما سبق نباشد.

نظم

و گر زانکه از غیر پیمان کنی‌یقین دان که این ملک ویران کنی نامه را به اتمام رسانیده به مهر مبارک مزیّن نموده به دست امارت پناهان مصادقت آگاهان غلامان دربار عالی شیردانه بی و عباس بی‌داده و آنها را با یکی از سیادت پناه نجابت آگاه، از خواجگان سید اتا همراه نموده به حضور ایلچیان محمد علی خان لسانی را نیز به تقطیع تمام سپارش فرموده به جانب خوقند اجازت انصراف ارزانی داشت.

امیر صاحبقران ظفر اقتران بعد از اجازت دادن ایلچیان، عنان مراجعت از صوب خوقند به جانب خجند بازگردانیده، به دولت و به سعادت تمام قطع منزل نموده، آمده، در بیرون باروی ولایت خجند فروذ آمد.

نظم

فتح و ظفر ملازم و اقبال و بخت یاردر سایه محافظت لطف کردگار به ملاحظه آنکه مردم شهر از کثرت مراکب لشکر انبوه با ستوه نیایند، در آن مرحله

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۷۲

یرلیغ حکومت ولایت خجند را به سلطان محمود خان برادر محمد علی خان داده او را با صنوف نوازشات سرافرازی بخشید. از بس که سلطان محمود خان قبل از این چند مدت این‌جانب از دار القرار خود فرار اختیار نموده، در ولایت «کش» در جوار عافیت شاهی مخصوص به عواطف پادشاهی گردیده، عمر به سر می‌برد و در این دو سفر نصرت‌اثر نیز کمر خدمت در میان جان بسته، دایما پیشخدمت لشکر ظفرپیکر بود. از آن سبب مراحم خاقانی شامل حال و قرین آمال او گردیده، دولت در خواب رفته آن، رو به بیداری آورده، با چنین حکومت شهر نامدار، صاحب اختیار گردید.

الغرض بعد از سرشته سرانجام ملک خجند شهنشاه شکوهمند علی الصّباح روز دیگر از آن بلاد نیز نقّاره روارو فرو کوفته، به سعادت و به اقبال کوچ کرده به دو منزل به ولایت استروشن رسیده، دو سه روز در آن ولا- توقف فرمود و چون از مجاری احوال بردی یار توقسابه‌یوز آثار جلادت و صرامت تفرس می‌نمود، بنابر آن ضبط نسق ممالك ولایت استروشن را مع قلاع یام و زامن و سایر قصبات آن سرزمین مفوّض به رأی آن گذاشته به یرلیغ منصب ایشیک آقاباشی گی مع حکومت آن ولا سرافرازی بخشیده، خود جناب عالی در عین جلالت و کامکاری،

نظم

ظفر ملازم و نصرت قرین و دولت یارقوی به طالع و فرخنده پشت استظهار به جانب مستقرّ سریر سلطنت مراجعت نموده رو به دیزق نهاده، در ساعت نیک روان گردید.

نظم

پس آنگه همان لحظه شاه زمان‌بگرداند سوی بخارا عنان

از آن سرزمین شد چو شه سوی زین‌بجنبید گفتی سراسر زمین

فروهشت دامن به خورشید گردبلا برنوشت آستین نبرد

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۷۳ بیابان یکی گام بی‌مرد نه‌همه چرخ یك برج بی‌گردنه عساکر منصور در عین رفاهیت و سرور و وفور بهجت و حضور، کران تا کران دشت و هامون را فروگرفته شادان و فرحان، جوشان و خروشان روان شدند و در عیش و کامرانی منزل‌به‌منزل خوشحال و خوشدل می‌رفتند، چه همه را از کثرت غنائم و فتوحات و ثروت و مال و منال بدن در پیراهن نمی‌گنجید.

پس از قطع مراحل به سه منزل به قصبه دیزق رسیده، دهنه ایلان اوتی محل نزول همایون گردید و چون از ده ایلان اوتی گذشته، در ضمان حفظ ذو الجلال به دولت و به اقبال مراحل طی شده به دو کوچ از راه یتّی‌سای و قره بلیغ گذشته دامنه میانکال مضرب خیام نیکوفرجام گردید و از آنجا نیز به سعادت نهضت فرموده به چهار کوچ سایه حلول و وصول به دار السلام فاخره بخارای شریف انداخت. دیده اهالی مملکت از غبار موکب همایون روشنایی یافت و اشعّه آفتاب مسرّت و شادمانی بر خواطر و بر ضمایر اکابر و اصاغر دیار برتافت. ارگ اعلا از یمن مقدم فرخنده والا و از فرّ وصول و نزول شهریار کامکار غیرت فیروزه حصار گردید.

نظم

رسید خسرو انجم سپه سوی توران‌خجسته رایت و رای، گزیده نام نشان

جهان به کام و فلك بنده و ملك داعی‌امید تازه و دولت قوی و بخت جوان

فتوح سوی یمین و سعود سوی یسارسپهر پیش‌رکاب و زمانه زیر عنان

به صد تجمّل و شوکت ز ملك فرغانه‌رسیده طالع فرخنده پیش‌پیش روان

ز پیچ و تاب زمان از گزند دوراندیش‌حفیظ عافیت خود بدار یا منّان

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۷۵

گفتار در بیان یورش امیر صاحبقران ظفرقرین معدلت آیین کرّهٔ سیوم از پایتخت توران زمین به جانب ممالک فرغانه زمین

و فتح نمودن ملک خوقند و خجند و اندجان و مرغینان و کاسان و شهر خان مع توابع و لواحق آن تا به سرحدّ ولایتهای کاشغر و یارکند و به آسانی به دست درآمدن دار الملک بلاد تاشکند و ترکستان و سراپای دشت قپچاق تا به سرحدّ شرق قرغیز مع ایلاتیه قرغیز و قزاق و قلماق تا حدود مملکت روس بر خاطر عاطر دانش‌پژوهان و بر ضمیر منیر خورده‌بینان خفی مباد که چنانچه در سفر دویم بعد از فتح قلاع یام و زامن و تسخیر چندین حصن حصین و پس از تلاقی صفّین و انهزام لشکر دشمن در بالای بلاد استروشن، جناب‌عالی در آن مورد به یارمندی اقبال فرخنده مآل داخل دار الملک خجند گردیده، و از آنجا نیز با فیروزمندی تمام گذشته در قصبه قرچی قوم رسیده، دو سه روز توقف فرموده، یک ساله باج و خراج ممالک فرغانه را گرفته به لشکر ظفر پیکر قسمت نموده داده خطبه و سکّه آن بلاد را به نام نامی گرامی خود کرده بود که خان خوقند عهد و پیمان را به ایمان مؤکد نموده حلقه غلامی شاه جهان‌پناه را به گوش جان افکنده به صد عذر و التماس از راه گردانیده بود. چنانچه در اثنای راه مراجعت امیر صاحبقران، سلطان محمود خان برادر محمد علی خان را به جهت مصلحت و دوراندیشی به ولایت خجند حاکم گذاشته بازگشت نموده بود.

بعد انقضاء این واقعیات جناب امیر خجسته صفات آمده آرام گزین دار السلام فاخره

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۷۶

بخارای شریف گردیده به عدل و داد که شیوه مرضیه آنست مشغول می‌بود که در حین مستی چله زمستان خبر رسید که محمد علی خان مادر خود را مع چندی آق سقالان افسون‌پرداز به نزد برادر خود سلطان محمود خان فرستاده نیرنگی کرده خجند را به تاشکند مقابل کرده، سلطان محمود خان را به تاشکند فرستاده خجند را به دست درآورده است. به شنیدن این خبر وحشت‌اثر امیر نیکو سیر ارکان دولت را طلب نموده مشورت انداخت. همه امرا زمین عبودیت بوسیده عرض بندگی نمودند که جهان پناها الحال غرور مستی زمستان و وفور برف و باران است. توقف باید نمود تا وقتی که آفتاب به نقطه دایره برج حمل آید سرمای وی برطرف گردیده هوا رو به اعتدال ربیعی آرد.

آنگاه عزم شاه عالم‌پناه مستحسن می‌نماید و برین قضیه همه بندگان بر خود لازم و واجب شمردیم که تا به این مفسد بد عهد سست‌پیمان کار را یک طرف نسازیم شمشیر در نیام نناندازیم.

الغرض تا به رسیدن بهار خرّم آثار امیر والاتبار بدین عزم جزم کرده تواچیان را بر اطراف ممالک محروسه فرستاده، فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امرای ایل و اولوس و سرحدداران با ننگ و ناموس از بلخ تا بدخشان از نسف تا حصار شادمان و اندخوی و میمنه و شبرغان و جماعت ترکمنیه دو رویه لب آب و از کرکی تا چار ولایت و نیز میران میانکال بالإستقلال درستی لشکرهای خود را کرده از اسب و اسباب و از هر باب محفوظ گردانیده، در وقت معین به میعادگاه مقرر در دشت شیراز سمرقند جمع می‌شوند.

بعد از این سپارشات، امیر والاصفات، منشی فصاحت آثار بلاغت شعار را طلب نموده رقعه مدلّل به پند و نصیحت و نیز به اشارت با بشارت فضیحت، مرقوم فرموده به دست یکی از ملازمان آستان عالی داده، به طریقه ایلچی گی به جانب خوقند روانه نموده فرستاد.

بعد از آن در همین اوّل بهار فرخنده آثار، امیر جم جاه انجم سپاه به نیّت تسخیر ممالک فرغانه و اندجان لشکر بی‌کران جمع نموده، تیغ سیاست از روی جلادت بر میان

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۷۷

همت بسته، بر بادپای سرعت پیمای غیرت نشسته عازم جانب فرغانه گردید.

ارکان دولت و دولتخواهان ذی‌شوکت سرادقات عزّت و عظمت و اجلال و پیشخانه دولت و سعادت و اقبال را بدان طرف کشیده، منزل‌به‌منزل مراحل طی نموده روان شدند از هر قلاع و قصبات امیران والاجاه مع سپاه نصرت‌پناه مسلّح و مکمّل شده، در اثنای راه برآمده رکاب ظفرآیات همایون عالی را بوسه داده، به لشکر نصرت اثر می‌پیوستند.

بعد از مرور زمان و طیّ مکان به خطّه دار السلطنه سمرقند فردوس مانند رسیده، نزول‌اجلال ارزانی فرمود. از آنجا فرمان واجب الاذعان به نفاذ پیوست که امارت پناهان، ایالت دستگاهان، ابراهیم بی‌دادخواه و عادل دادخواه و اسحاق بیگ بی مع امرا به دشت شیراز جمع آمده که مقدمه سپاه ظفر انتباه را به طریقه ایراول گرفته، راهی شده به ولایت دیزق رسیده، پس و پیش قوشون همایون مشحون را سرشته کرده می‌ایستند. ان شاء اللّه خود ما هم به دولت به عون عنایت ایزدی از تعاقب سواری نموده، می‌رسیم. بعد از آن هر سپارشاتی که باشد از روی قاعده و قانون سپاهیگری به آنها تعیین می‌نماییم.

حسب الفرمایش عالیحضرت میران ذی‌شوکت، خیمه و خرگاه، اثاثه و بارگاه را جمع نموده عازم راه گردیده، به دو منزل به ولایت دیزق رسیده، در آنجا لشکرگاه کرده آرام گرفتند. و نیز خاقان اعظم فخر السلاطین عرب و العجم پادشاه والاشأن امیر صاحبقران دو روز در سمرقند فردوس مانند ایستاده از سر صدق و نیاز زیارت بزرگان متقدمین و متأخرین را به جاآورده و از روح پرفتوح بزرگواران استعانت جسته، در اسعد ساعات و در ایمن اوقات به رخش دولت راکب گردیده، از دار السلطنه سمرقند برآمده، مع ارکان دولت رو به راه مقصد نهاده، راهی گردید. به دو منزل از دره ایلان اوتی گذشته به جانب شرقی دیزق به قوشون پیش‌آمده ملحق گردیده، نزول فرمود. و چون سه روز در این زمین نزهت‌قرین استراحت نموده روز چهارم از آنجا با ترتیب اونک و سول جناب امیر صاحبقران ظفرقرین پای دولت و تمکین در دیده رکاب ظفر انتساب نهاده، عنان کمیت جهان‌پیما را به جانب ممالک فرغانه زمین معطوف داشته، هامون نورد گردیده، راهی

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۷۸

شد. بدین دستور قطع منازل فرموده، روز سیوم محاذی ولایت اوراتپه مضرب اوتاد خیام نیکوفرجام گردید. در آن روز کلان و خورد ولایت اوراتپه به بال استعجال به طریقه استقبال برآمده همه آنها به جمال مبارک مشرف گردیده جناب‌عالی را دعا نمودند.

بردی‌یار ایشیک آقاسی یوز مع نوکریه ولایت استروشن مکمل و مسلّح شده برآمده کمر خدمت را بر میان جان بسته به رکاب‌بوسی همایون عالی‌فایز گردیده، به ایراول لشکر نصرت‌اثر ملحق گردیدند.

امیر صاحبقران نصرت‌آیین در آن منزل مسرّت قرین مدت سه روز آرام گزین گردیده، پس و پیش عساکر گردون مآثر را جمع نموده، هریک از طبقات نوکریه را از أشفاق و از الطاف خسروانی سرافرازی بخشیده، زیاده از حدّ امکان نوازش فرمود.

بعد از این مقدمات امیر والاصفات حقیقت حال محمد علی خان را مع لشکران از سپهسالاران جماعت قرق‌یوز پژوهش نمود. کلانان قرق‌یوز زمین عبودیت به لب ادب بوسه داده به جناب‌عالی عرض بندگی نمودند که محمد علی خان لشکر فرغانه را مع قول قورمه و تاشکند و ترکستان تا سراپای دشت قپچاق را جمع نموده، الحال از ولایت خجند گذشته در محاذی قصبات نوقوش تیگرمان در لب آق سو لشکرگاه کرده فروذ آمده، خواب کرده است. به شنیدن این خبر شاه جم‌جاه والاگهر فی الفور عساکر نصرت مآثر را اونک و سول و قلب و جناح مرتب نموده، بعد از آن به فرمان قضا جریان در آن اول روز بردی‌یار ایشیک آقاسی یوز مع قول اوراتپه به لشکر سمرقند به ایراولی همراهی کرده بی‌استحاله عازم راه شدند. از تعاقب آنها سرداران و سرهنگان اونک و سول نیز با تومانات خودها سواری نموده راهی گردیدند. بعد از آن عبد الصمد خان نایب نیز با جماعت سربازان و سرداران خاصه‌بردار، توپخانه عالی را پیش‌انداز کرده راهی شدند و از تعاقب این همه لشکر ظفر اثر امیر دلاور نیز مع ارکان دولت به صد

حشمت یسو استوار نموده، هیاهوی عام در راه درآمده قطع منازل نموده بادیه‌پیما گردید.

چنین گویند که وقت قیام آفتاب بود که قراولان خوقندی به محمد علی خان خبر

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۷۹

رسانیدند که اینک لشکر بی‌کران سراپای بیابان را فروگرفته می‌آید.

محمد علی خان سراسیمه‌وار در بلندی برآمده دید که در واقع از سراپای افق آسمان گرد و غبار فراوان برآمده روی آفتاب انور را تیره کردن گرفت. محمد علی خان به مانند مار ارقم پیچ و تاب خورده، بی‌طاقتی نموده و مضطرب گردید. از بس که قبل از این شوکت و صلابت لشکر ظفرپیکر را دیده دل گیرانیده بود. نم طاقت در دل خان نکبت‌نشان نامانده مقدار دو هزار کس را به طریقه ایلغر مع دو سردار نامور به قورغان نوقوش تیگرمان مانده، خود آن وقت را غنیمت دانسته به اسب خود سواری نموده، به جانب خجند مراجعت فرمود. امرای آن نیز مع لشکریه‌اش از تعاقب خان خودها سراسیمه‌وار سواری کرده، راهی شدند. چنانچه که از روی کمال هراس و دهشت و سراسیمگی آشهای پخته و پلاسهای پهن شده همه پهن و پریشان مانده بود و در این وقت حیرانی و سراسیمگی بردی‌یار ایشیک آقاسی مع لشکریه قرق یوز از لشکر ایراول جدا گردیده از تعاقب دشمن رسیده، دامن‌کشی کرده، مقدار پانصدبندی را مع اسب و اسباب از لشکر خوقندی فرآورده، گرفته، مراجعت نموده، در اثنای راه جناب عالی را دعا نمود. کلان و خورد لشکری این مقدمه را مقدمه فتح و ظفر و شگون و تفاؤل نیک گرفته بهادران قرق‌یوز را آفرینها نمودند.

و چون امیر صاحبقران ظفر توأمان در حوالی نوقوش تیگرمان به لشکر مرتب و آراسته رسیده، فرمان عالی صادر شد که چندی از امرای نامدار مع تومانات خودها، قورغان نوقوش تیگرمان را محاصره نمایند و میران ایراول مع میران اونك و سول توقف ناکرده از تعاقب دشمن لجام‌ریز راهی شوند. ما نیز در لب آق‌سو نماز پیشین را خوانده، از تعاقب خواهیم رسیدن.

حسب الفرمایش عالی میران مأمور بلا توقف راه خجند را پیشنهاد خاطر خودها گردانیده راهی شدند. چنانچه که محمد علی خان مع لشکریه خود در کمال خاطر پریشانی هر زمان در تعاقب خودها نگاه کرده، به صد ترس و هراس می‌رفت تا آنکه به تنگی قیرفك در لب دریای سیحون رسید. از آنجا محمد علی خان شقاوت‌نشان به

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۸۰

لشکریه خود نگاه ناکرده مع نزدیکان و مقرّبان خود ناایستاده رفته به خجند درآمد.

سپهسالاران لشکر محمد علی خان همه مصلحت نمودند، لاجرم رأی مخالف‌نمای مخالفان بر آن قرار گرفت که در ظاهر آبدانی شهر و در دهنه تنگی روی به پادشاه آورده و در مقابله و مدافعه مردانه بکوشند.

در آن روز از سپاه ممالك فرغانه تا سپاه تاشکند و ترکستان و دشت قپچاق شصت و پنج هزار لشکر جمع شده بود. به ضمّ آن از فقرای ولایت خجند، ده پانزده هزار دیگر پیاده و سواره همه قراکلتك شده متفق گردیده به دهنه باغات در میدان وسیع یسو بسته صف کشیده آماده جنگ شده ایستاده بودند. از زیر قیرفك تا به دهنه تنگی از تنگی تا به دریای سیحون خندق عمیق کنده آب انهار تمامی ولایت خجند را در آن جاری نموده بودند که به نفس خود دریای عظیمی شده به سیحون می‌پیوست.

سپهسالاران محمد علی خان ازین طرف آب، توپ و تفنگ را خوابانیده، اسباب ساز محاربه و مقاتله را مهیا نموده، تمامی لشکریه دشمن آماده جنگ و جدال گردیده مستعد فرخاش شده، ایستاده بودند.

سرداران سپاه خوقند لشکری را به نبرد و پیکار تحریض نموده و ترغیب فرموده می‌گفتند که،

نظم

بکوشیم در جنگ مردانه‌وارچه اندیشه از لشکر بی‌شمار

دل و زور و زهره به کار آوریم‌جهان بر عدو تنگ و تار آوریم در همین حین تردد و تجسس خوقندیان بود که سپهسالاران لشکر

نصرت‌نشان ابراهیم بی‌دادخواه و عادل دادخواه و بردی‌یار ایشیک آقاسی‌یوز مع چندین سردار نامدار با لشکر جرّار ظفر کردار رسیده، از بالای قیر ملاحظه نموده دیدند که دشمن چقدر کار خود را احتیاط کرده، جای شکست مستحکمی را به خودها سدّ و ثغور کرده، خاطرجمعانه با لشکر بی‌کران یسو بسته ایستاده است. میران نام‌آور مع لشکر نصرت‌اثر

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۸۱

ساعتی توقف نموده نماز عصری را در بالای قیر ادا نمودند. در آن حالت امیر جم‌جاه خورشید کلاه با ترتیب اونک و سول از پی سپهسالاران لشکر ایراول پی‌درپی رسیده بر فراز پشته برآمده دید که تمامی لشکر جانبین در تحت‌نظر او نمایان بود.

فی الفور فرمان قضا جریان نفاذ یافت که اکنون وقت تنگ است، جای ایستادن نیست.

همه را پناه به خدا گفته، فاتحه داده، اشارت کردن همانا در این حالت سپهسالاران صفدر مع لشکر ظفرپیکر و بهادران نام‌آور از بالا و نشیب قیر توکّل به خدا کرده همه یکباره لجام‌ریز چون سیلاب آفت‌انگیز به جانب دشمن حمله آورده به یمن دولت قوی‌بنیاد جناب‌عالی از میان آب عظیم عمیق خطیر به اندک توجه درگذشته از توپ و تفنگ دشمن نهراسیده با مخالفان رسیده درافتادند. از آن جانب نیز لشکر مخالف بهادران رزم‌آزمای لشکر منصور را به توپ و تفنگ گرفته از حدّ افزون کوشش نمودند سود نکرد. بالأخیر خوقندیان را از رویداد این حادثه هایله به دلهاشان خوف و هراس غالب گردید. ثبات و قرار از آن لشکری صاحب اضطرار برطرف گردیده، از سر دهشت پای به مرکب فرار آورده، عنان عزیمت به دست اضطرار داده، سراسیمه‌وار روی ادبار به صوب گریز نهادند.

نظم

در اوّل عدو داشت روی ستیزدر آخر گرفتند راه گریز در آن حالت به فرمان قضا جریان لشکر فیروزنشان از عقب دشمنان نامانده جدّ و جهد و کوشش نموده تکامیشی کرده جنگهای رستمانه کرده تا به باغات خجند رسانیدند. سپاه منصور از هر سو غالب گشته، تیغ انتقام خون‌آشام از نیام برکشیده در سر خوقندیان برگشته روز، حربه آورده و مصاف می‌نمودند. مردم بسیاری عرصه تلف گردید. از آن جنگگاه، بعضی از دشمن از روی سراسیمگی از جانب دست راست از بیرون باروی خجند به جانب خوقند فرار بر قرار اختیار نمودند و برخی از آن جماعت از جانب دست چپ راه گریز پیش گرفته از روی خوف و هراسی که مستولی گردیده بود

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۸۲

همه به یکبار از هول جان، خودها را چون آدم آبی انگاشته به دریای ناپیدا کنار سیحون در انداخته، طعمه مارماهی گردیدند و دیگرانی که در کوچه باغها خودها را زده بودند به چندین جان تلاشی گریخته، در اندرون شهر خجند درآمده می‌خواستند که دروازه‌های شهر را کشیده، محافظت نمایند.

فرصت گنجایش ناکرده، علاج‌پذیر نشد. بالضرور بعضی از آن به درون ارگ درآمده قبل شدند. و مقدار دو سه هزار دیگر را در وقت گریز قافیه تنگی کرده، از پیش دروازه ارگ شهر همچنان مسلّح و مکمّل، آنها نیز به امید نجات خودها را به دریا انداخته به گرداب فنا فرو رفتند. پنج شش هزار از عساکر گردون مآثر پیاپی دشمن شام اولش در شهر درآمده شب را به سر بردند و در نیمه از شب خان بی‌سروسامان مع نزدیکان خود سلطان محمود خان برادر خود از ارگ خجند فرآمده از جانب دریا رویه از شهر برآمده به جانب خوقند راه گریز پیش گرفته، بدر رفته بود.

علی الصّباح روز دیگر بقیه لشکر منصور فوج‌فوج در شهر خجند درآمده تمامی شهر را از سرای و مدرسه تا محلاتی که بود همه را به باد تاراج برباد دادند. بعد از فراغ خاطر پادشاه زمان نصرت توأمان، مع بقیه لشکری، رایت برافراشته کوس و گور که فرو کوفته، از بالای بلندی قیر رفک به سعادت و اقبال در کمیت دولت راکب گردیده، عنان عزیمت را از بیرون آبدانی شهر معطوف داشته از

دامنه قیر گذر نموده، در جانب شرقی ولایت خجند در بالای راه خوقند در سنگزار میدان اسفسار نزول‌اجلال ارزانی فرمود.

در آن روز اسیران به دست لشکری افتاده را مکتوب نمودند، مقدار پنج هزار بندی قلمی نموده شد. پس در آن سرزمین امیر صاحبقران نصرت‌قرین با تمکین، مدت سه روز به جهت استراحت آرام گزین گردیده، همه لشکری را از خورد و بزرگ کوروک دیده فراخورد هریک از اسب و اسباب و از هر باب از زر و سیم و به خلعتهای فاخره سرافرازی بخشیده، همه را مسرور الحال و مبتهج گردانید و بندیهای به دست افتاده را به فرمایش عالی در ولایت خجند در بند نگاه داشتند.

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۸۳

روز چهارم یکی از غلامان دربار عالی را در خجند از وجه ضبط نسق آن امانت گذاشته، پس از آنجا فرمان لازم الاذعان نفاذ یافت که ابراهیم بی‌دادخواه و عادل دادخواه و بردی یار ایشیک آقاسی‌یوز مع تومانات خودها به ایراول لشکر ظفرپیکر هادی گردیده، به جانب خوقند اراده نمایند.

حسب الفرمایش عالی حضرت میران با حشمت به دستور سابق مقدمه سپاه منصور را گرفته یک منزل پیش از امیر صافی ضمیر روانه گردیده، به قصبه قرقچی قوم رسیده از آنجا گذشته به قصبه محرم رسیده در لب دریای سیحون به زمین فرحت مشحون، خیمه و خرگاه برپا نموده، فروز آمدند. چنانچه که قراولان به هر جانب که تردد و تفتیش نمودند، در این هردو دیار، دیّاری نبود بلکه از جنبنده آثاری نه. و نیز از تعاقب میران ایراول سرداران اونک و سول هم به فرمان عالی مبادرت نموده پی‌درپی رسیده فروز آمدند. بعد از آن امیر صاحبقران سکندرنشان با لشکر شوکت توأمان مع گردان گردنکشان، اقبال و دولت در رکاب، ظفر و نصرت در عنان، عزم رهنوردی نموده به چندین شوکت و حشمت راهی گردید.

نظم

جهاندار جم قدر گردون شکوه‌قیامت نهیب و ستاره گروه

فلک رتبه و شاه دریا نوال‌سحاب کرم سایه ذو الجلال

خدیو جهان و شه با ظفربرانداز آمد به صد کرّ و فرّ شهریار والاتبار با چنین لشکر نامدار روی شوکت و اقتدار به صوب دار الملک خوقند و فرغانه زمین نهاده روان گردیده، مراحل طی نموده، از تعاقب میران به قصبه قرقچی قوم و محرم رسیده، نزول اجلال ارزانی فرمود. از آنجا نیز روز دیگر رایت نصرت برافراخته عساکر گردون مآثر را به ترتیب سابق مرتب نموده عازم راه شده، به قصبه کان بادام رسیده فروز آمد. در آن مکان هول‌نشان از جنس آدم تا حیوان جنبنده‌ای به نظرها مرئی نمی‌شد. امیران ایراول لشکری در راهها به هر جانب قراول فرموده

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۸۴

تجسس نمودند کسی را نیافتند که از جانب خوقند خبری رساند.

علی الصّباح روز دیگر از آنجا به فرّ اقبال کوچ نموده طی منزل نوردیده در موضع بیش اریغ رسیده فروز آمدند. در آن منزل از قراولان قرقیوز پیشتر رفته، دو کس را تیلچی گرفته به خدمت امیر صاحبقران آورده از احوال محمد علی خان و لشکریه آن پرسش نمودند. آنها عرض بندگی نمودند که محمد علی خان روز هزیمت یافتن لشکریه‌اش مع قوشون پراکنده خود از خجند برآمده از روی سراسیمگی و از کمال خوف و هراس در تعاقب نگاه ناکرده گریخته شباشب به خوقند درآمده از آنجا می‌خواست که به جانب اندجان و نمنگان برآمده، رود. فقراء سپاه، خان گمراه را نامانده به مشقت تمام نگاه داشتند، حالا در خوقند به سرشته سرانجام ولایت و به قورغانداری مشغول بوده و در تردد آن می‌باشد که پسر خود را مع چندی از دولتخواهان خود به جهت معذرت‌خواهی به خدمت همایون عالی فرستادند. در این گفتگو بودند که خبر رسید که خان خوقند محمد امین خان نام پسر خود را مع چندی از امرای معتمد الدوله خود مع اجناس اقمشه و امتعه و از اسبان تازی‌نژاد با زین و جیدوق مرصّع و مکمّل و آراسته و از

اصناف جواهرات به رسم پیشکش و ساوری فرستاده است. پس به فرمان واجب الاذغان چندی از امرای دولت استقبال نموده ایلچیان را آورده به بارگاه فلک اشتباه رسانیدند.

پسر محمد علی خان مع ایلچیان آمده به رکاب‌بوسی همایون عالی فایز گردیده، جناب‌عالی را دعا نمودند. امیر صاحبقران سعادت‌نشان پسر خان خوقند را مع ایلچیان فرستاده آن را، به الفاظ نیکو مبتهج و مسرور گردانیده بسی نوازشات فرمود. جناب‌عالی چون از مضمون مندرجه نامه آن مطلع گردید که همه مدلّل به معذرت‌خواهی و ثناگستری بود و نیز ایلچیان خان خوقند زبان فصاحت‌بیان گشاده از روی عجز، آداب عرض بندگی نموده، گفتند که جهان پناها! خان ما از سر صدق و اخلاص، مطیع و منقاد شما می‌باشد آنچه تقصیراتی که به جناب‌عالی از او واقع شده باشد یکی به هزار اعتراف نموده سر تسلیم و رضاجویی به سوی شما دارد. بعد الیوم از جاده انقیاد و

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۸۵

فرمانبرداری انحراف نخواهد نمود.

امیر صاحبقران سکندرنشان به جانب ایلچیان نظر التفات انداخته فرمود که اگر حرف او صمیمی و فکر او بدیهی است، هیچ غباری به خاطر خود راه نداده به دیدن ما آید تا ما به حصول مدعای او سعی نماییم که از مکرمت خاقانی و از مرحمت سلطانی به مقاصد خود فایز گردیده، مادام الحیات به مستقرّ دار المحکمه خود به یک منوال فارغ بال بوده از هیچ‌وجه گزند و خللی به دولت آن نرسد، و الّا بدون این رویّه، معامله دیگر به کار نیاید. جای عذرخواهی باقی نمانده است گفته، از آن منزل به دولت سواری نموده راهی گردید.

بعد از رسیدن به موضع قوش کوپروک، امیر گیتی‌ستان، شوکت توأمان، از روی شفقت و مرحمت سلطانی دیگرباره به پسر محمد علی خان، لسانی را به حدّ امکان مکرّر تأکید نموده به ایلچیان، ایلچی همراه کرده، زبانی را نیز به ایلچی مشار الیه تعیین نموده فرستاد.

بعد از رسیدن ایلچیان، خان نکبت‌نشان بی‌سروسامان دو روز بدین امر مردّد گردیده برآمده دیدن را قبول ناکرده ایلچی فرستاده را نگاه داشت. روز سیوم حقیقت تأخیر نمودن ایلچی را از تیلچی فهمیده امیر جهانگیر روشن ضمیر بر سنّت سنیّه «وَ شاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» کاربند گشته، ارکان دولت را طلب نموده در آن باب مشورت انداخت.

ارکان دولت و امرای صاحب مصلحت زمین عبودیت بوسیده عرض بندگی نموده گفتند که،

نظم

که از شاه رایت برافراختن‌ز ما بندگان جان فدا ساختن چون شاه والاجاه از این مضمون به تفرّس دریافت که همه امرا بدین امر یکدله و یک جهت می‌باشند بناء علیه توکل به ذات پاک حضرت بی‌چون نموده، اولا مرتبه فرمان قضا جریان نفاذ یافت که عبد الصمد خان نایب مع افواج سرباز قادرانداز مع توپ و توپخانه

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۸۶

عالی مردکار مقرری را پیش‌انداز کرده جر و جویهای راههای مرور را هموار کرده راهی شوند و نیز بردی‌یار ایشیک آقاسی مع لشکریه قرق‌یوز و سپهسالاران ایراول مع نوکریه خودها از پس و پیش توپخانه عالی خبرگیران شده معیّن شوند.

بعد از این سپارشات امیر والاصفات بر تن مبارک جوشن پوشیده، رمح خارا شکاف را به دست مبارک گرفته به توسن علانی جولانی راکب گردیده، رایت نصرت آیت را برافراخته، کوس و گورکه را فروکوفته به ارکان دولت و با عساکر ذی‌شوکت میمنه و میسره و قلب و جناح را مرتب و آراسته گردانیده، روی جلالت به جانب باغات خوقند کرده، راهی گردید. چه در آن عصر، به اطراف ولایت خوقند قلعه مستحکمی نبود.

خوقنـدیان به دهنه راهها و کوچه باغها سـنگرها مستحکم و مرتب نموده در هر بنـدر که توپ و تفنگ خوابانیـده تردد می‌نمودنـد. محمـد علی خان هرچنـد می‌دانیست که سررشـته دولت به خطاکاری و بدعهـدی از دست داده است. روزگار برگشـته‌اش دمبدم به گوش جـانش نـدای «الفراق» می‌رسانـد، امّـا نـدامت و پشیمانی را فایـده نبود. لاجرم از روی لاعلاجی به همراهی برادرش جلادتی اظهار نموده، سپاه فقرای ولایت را هر دم دلـداری داده سراپای شـهر را گشـته تردد می‌نمود. و نیز از مضافات خوقنـد تمامی فقرا و رعایـای بیرونی را به انـدرون شـهر جای داده، در سـنگرهای مرتب نموده‌اش آدمان کارآیی را مانـده شب و روز «خاطر باش واقف باش» گفته کوس و گورکه و سنج و دمامه را بلند آوازه می‌نمود.

القصه در آن روز موافق فرمان عالی، میران نام‌آور مع لشـکر ظفرپیکر از هر جانب به درون باغات خوقنـد داخل شـده جدّ و جهد و سعی و کوشـش نموده هر جمـاعت از محـاذی خودهـا دیوارهـا را غلطانیـده به خانه‌ها آتش زده، پست و بلنـدی را یکسان نموده به هیاهوی عجیبی راهی گردیده، بدین دستور سه جانبه شهر را احاطه نموده، روان شده، هر زمان سورن می‌انداختند.

از این هنگامه سپاه توران و خوقندیان در لرزه و اضـطراب درآمده بودند و نیز عبد الصـمد خان نایب با جماعت سـرباز قادرانداز به ضرب توپ غنبورک آتش در نهاد

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۸۷

دشـمن انداخته بود در همین شـبانه روزی از لشـکر فیروزی اثر و از بهادران نامور چندان سـعی و کوشـش به ظهور آمد که زمانه از ذکر رستم و اسفندیار شرمسار گردید و بهرام تیغ‌گذار از فراز حصار فیروزه کار سپهر به زینهار آمده بود.

القصه علی الصّـباح روز دیگر صـبح ظفر از مطلع اقبال صاحبقران نیکوسـیر دمیدن آغاز نمود و نسـیم بهجت شمیم فیروزی بر رایت نصـرت شـعار خسرو گردون اقتدار وزیدن گرفت. فوج‌فوج سپاه ظفر انتباه از هر جانب ولایت رخنه انداخته، به قهر و غلبه ولایت را تسخیر نموده، داخل شهر شدند. آواز الأمان از هر جانب از خوقندیان برآمدن گرفت.

الأمانیه سپاه منصور با ذوق و سرور از هر سو بی‌محابا غلبه کرده، در شهر درآمده، تا به پایتخت آن رسیده بودند که سپاه مخالف از روی دهشت و هراس به هر جانب در گریز درآمده روی پنهان نموده چون بنات النّعش منتشر شدند.

در این وقت خان بی‌سـروسامان محمـد علی خان شـقاوت‌نشان را با انـدك معـدودی از هواخواهان خود از ارك برآمـده، به جانب مرغینان کنـده بـدر رفت. جماعت لشـکری از اوّل دمیدن صـبح تا به وقت قیام روز درون شـهر را تا سـرای مدرسه و محلات یغما و تاراج نمودند.

قبیـل پیشـین بود که شـهنشاه کامکـار سـعادت‌یار به سـاعت فرخنـده و به زمان خجسـته از لشـکرگاه بیرون، بر اشـهب دولت و اقبال فارغ‌بال سواری نموده، به درون شهر خوقند بی‌گزند اغیار داخل گردیده، بر تخت فیروزبخت خاقانی استقرار نموده، لوای معدلت و مکرمت خسـروانی برافراشت. خلایق سـر انقیاد به فرمان همایون نهاده از هر جانب دست امید مبارکبادی گشاده دعای عمر و دولت جاویـد طراز ابد دمساز می‌کردند. از خوشـی رویداد فتح و فیروزی گلهای آمال در چمن دولت و اقبال شـهنشاه نیکوخصال شـکفته گردیده، فرمان عالی شد که کوس و گورکه شاهی را به طریقه شادیانه در زیر این نه رواق مینارنگ، بلندآوازه گردانیدند.

بعد از آن سـپارش عالی شد که اودیچیان جماعت الامانیه را از تاخت و تاراج منع نموده، دست به سـر فقرا و بیوه و بیچاره نمایند تا آنکه گزندی از جماعت لشکری به آنها

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۸۸

نرسد. بعد از این سپارشات امیر فرخنده‌صفات، از احوال محمد علی خان استفسار نموده، پژوهش کردند. یکی عرض بندگی نموده به سمع همایون عالی رسانید که محمد علی خان به وقت گیر و دار لشکر ظفرآثار، به همراهی چندی از هواخواهان خود برآمده، به جانب مرغینان بدر رفته است.

جناب امیر صاحبقران نصرت توأمان، اسحاق بیگ بی‌منقت را مع چند سردار نامدار و به همراهی پنج هزار لشکر ظفر کردار فرمایش نمود که از تعاقب آن رفته هرجا که به دست افتد دستگیری نموده مراجعت می‌نمایند.

حسب الفرمان عالی سپهسالار مأمور مع سرداران مذکور فی الفور ایلغر کرده برآمده یولچی گرفته، راهی شدند. وقتی که بعد از طی مراحل به ولایت مرغینان رسیدند چنانچه که قبل از این محمد علی خان بی‌سروسامان به مرغینان آمده خواست که در این ولا ایستاده حصاری شده قلعه‌داری نماید. فقرای آن ولا به این معنی قبولدار ناشده محمد علی خان را مع چند نفران به سخنان ابله فریب سرگردان کرده، محافظت نموده، نگاهداشته بودند که در این وقت امارت‌پناه، ایالت آگاه اسحاق بیگ بی به مرغینان داخل شده، به هر جانب آدم فرموده، در تردّد افتاده بود که کلانان ولایت جمع شده، آمده امارت‌پناه مذکور را دیده از خان مژدگانی رسانیده، اسحاق بیگ بی را به ارگ آن ولا فرآورده، محمد علی خان را حاضر آوردند. فی الفور اسحاق بیگ بی مأمور محمد علی خان را مع اتباع آن به گردونه‌ها بار کنانیده، میانه‌گیر کرده، از آنجا معاودت نموده روز سیوم به خدمت امیر صاحبقران سکندر نشان رسانیدند. محمد علی خان به احوال بیچارگی به پایه سریر اعلا درآمده به خدمت امیر صاحبقران سلام کرد. امیر جهانگیر روشن ضمیر جواب سلام آن را داده پرسش احوال نموده، از کرده و کردار پیش از خان نکبت نشان گله‌گذاری نموده بود که محمد علی خان را روز موعود پر شده اجل گریبانگیر گردیده، بی‌اختیارانه به روی امیر صاحبقران بی‌ادبانه درشتی آغاز نمودن گرفت. خاطر مبارك شاه والاگهر از کردار ناشایسته آن مکدّر گردیده، فرمان قضا جریان به قتل آن نفاذ یافت. حسب الفرمایش عالی محمد علی خان را در بیرون سرای شاهی برآورده، مع

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۸۹

پسران و به همراهی چند نفر از هواخواهانش به قتل رسانیدند. انّا للّه و انّا الیه راجعون.

سلطان محمود خان برادر محمد علی خان را که جناب‌عالی در حق آن پنج شش سال دست به سرکرده نیکیهای فراوان نموده بالأخیر آورده به رغم محمد علی خان حکومت ولایت خجند را به او تفویض فرموده بود، مشارالیه خجند را به ولایت تاشکند تبدیل نموده، سر منشأ همین‌قدر فتنه و فساد شده بود. سرداران لشکر ظفرپیکر آن را هم به فرمایش عالی به همراهی هواخواهانش از راه تاشکند دستگیری کرده آورده به قتل رسانیدند.

امیر صاحبقران سلیمان مکان به مشورت دولتخواهان می‌خواست که به ولایت خوقند شش ماه استقامت ورزیده به احوال سپاه و فقرای ملك فرغانه پرداخته، اجرای شرع شریف نموده، جماعت قزاق و قرغز و سایر ایلاتیه این ولا را از دین و آیین محمّدی و از رویّه و رفتار مسلمانی خبردار سازد.

در این اثناء از جانب دار السلطنه فاخره بخارای شریف خبر رسید که اللّه قلی خان اورگنجی از روی عداوت جبلّی که به خاطر داشت، وقت را غنیمت دانسته مع چند جماعت ترکمنیه اتفاق نموده، قوشون جمع کرده به جانب چهارجوی و قراکول اراده آمدن دارد.

از شنیدن این خبر به خاطر مبارك امیر نیکوسیر از این وجه کدورتی واقع گردیده بالضرور از روی لاعلاجی مقدار سیزده روز به ولایت خوقند استقامت ورزیده به قدر ضرور سررشته و سرانجام ممالك فرغانه را کرده اولا مرتبه به صوابدید دولتخواهان محمد شریف اتالیق پدر عروس محمد علی خان را که در بالای اوراتپه بندی شده افتاده بود، مشارالیه را به جهت مناسبت ولایت تاشکند بلاد مذکوره را به او تفویض فرموده به حکومت آن سرافرازی بخشیدند.

بعد از آن امارت‌پناه ابراهیم بی‌دادخواه حاکم سمرقند را به منصب پروانچی گی و به حکومت دار السلطنه ولایت خوقند سرافرازی نمود. تیلو قابل دادخواه خطای را به یرلیغ ولایت خجند مبتهج گردانید. اینچنین عبد القادر توقسابه را به حکومت مرغینان، محمد

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۹۰

کریم توقسابه را به حکومت اندجان، شادمان بای توقسابه را به حکومت نمنگان، امان اللّه خواجه صدور را به ولایت چست، نور محمد توقسابه قطغان را به ولایت قورمه سرافرازی بخشیده، به هرکدام آنها اسب جیدوق و خلعتهای فاخره ملوکانه کرم کرده، فاتحه مبارك انصراف و ارزانی داشته رخصت نمود.

و نیز از کلان شونده و صاحب اعتباران ولایت خوقند امثال گدای پروانچی و سید مینك‌باشی و کریم قلی دادخواه و لشکر بیگلاربیگی ایشان قلی دادخواه، محمد رضابی، میرزا عبد اللّه منشی این جماعت را به طریقه آق اویلی، خانه کوچ کرده به جانب بخارای شریف فرستاد.

بعد از گذارش این مقدمات امیر صاحبقران والاصفات اراده معاودت نموده، امارت- پناهان، ایالت آگاهان احمد دادخواه اسکه و آته مراد ایشیک آقاسی ترکمن را مع ده‌هزار سپاه کینه‌خواه به خوقند دو ماهه ایلغر گذاشته به فرّ اقبال از آن ولا رایت برافراخته مع لشکر ظفرپیکر مراجعت فرموده به طریقه استعجال تمام به دوازده منزل آمده داخل فاخره بخارای شریف گردیده، بر سریر خلافت مصیر جهانبانی آمده، قرار گرفت.

در این اثناء خبر تازه رسید که اللّه قلی خان اورگنجی بازگشت قشون ظفر نمون را شنیده دو بولك از جماعت ترکمنیه را به جهت تاز و باز دامنه چارجوی و ایلچیك فرمایش نموده، خود آن مع قوشون خوارزم به جانب ولایت خود مراجعت فرمود. امیر صاحبقران ظفر اقتران از این کردار ناپسندیده آن در غضب گردیده به هلاکی راه نگاه ناکرده می‌خواست که سواری نماید.

باز ارکان دولت و امرای صاحب مصلحت به جناب‌عالی عرض بندگی نموده، یورش بالای اورگنج را منع فرموده، در مورد دیگر موقوف گذاشتند.

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۹۱

گفتار در ذکر واقعات از دست رفتن ولایت خوقند و برآمده آمدن ابراهیم بی‌پروانچی از آن مهلکه بلاخیز و گرفتار شدن ایلغریه سمرقندی در آن ورطه آفت‌انگیز و باردیگر عزم نمودن شاه حشمت‌جاه به جهت تسخیر آن مملکت و بی‌نیل مقصود معاودت نمودن شهنشاه ذی‌شوکت

بر ضمائر دانش‌پژوهان خفی نماند که امیر صاحبقران سعادت‌نشان بعد از مراجعت فرمودن از ولایت خوقند، کدورت دل و خاطر ناجمعی آن، روز تا روز می‌افزود، از بس که در آن مملکت عریض و طویل لازم بود که مدت مدید ایستاده خیر و شر آن بلاد را به نظر تحقیق مشاهده می‌فرمود. فرصت گنجایش نکرد، به قدر ضرور دو ماهه ایلغر گذاشته مراجعت نمود. بعد از گذشتن دو ماه به جای ایلغر پیشین، ایلغر جدید از ولایت سمرقند نامزد فرموده فرستاد. چنانچه که بعد از آمدن ایلغر بخارا خبر رسید که از جانب عقبه کاشغر از درون ایلاتیه قرغز شیر علی خان نام عمّ‌ك بچه محمد علی خان به اعانت جماعت قرغز آمده، به فقرایان ولایت خوقند همزبان شده، نصف از شب شیر علی خان مذکور را به شهر درآورده، هجوم نموده، سپاه فقرای آن ولا به دروازه ارگ رسیده بودند که از رویداد این واقعه هایله ابراهیم پروانچی مع جماعت ایلغری خبردار شده، سراسیمه‌وار برخاسته، با سپاه تیّار حاضر بودگی به دفع آن جماعت کوشیدن علاج‌پذیر نشد.

بالأخیر ابراهیم پروانچی جماعت ایلغری را در جنگ و فرخاش ترغیب فرموده، خود آن مع جماعت اهل و عیال و نمك‌خوران خود دیوار جانب غربی ارك را از دو سه

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۹۲

جای سوراخ نموده، برآمده به راه خجند درآمده، راهی شد. سپاه و فقرای ولایت خوقند خبردار شده از تعاقب افتاده، در نصف راه خجند از عقب آنها رسیده، جنگ ضربی نموده به همین دستور به چندین فرسنگ راه، تلاش‌کنان می‌رفتند که در حین ضیقی وقت

و درماندگی امارت‌پناه تیلو قابل دادخواه مع سپاه خجندی رسیده، جرأتی نموده خوقندیان را پیش‌انداز کرده، پروانچی را مع اتباع آن از دشمنان جدا نموده، صحت و سلامت گرفته، به ولایت خجند درآمد. زیرا که قبل از این خاطر کشیده ابراهیم پروانچی به تیلو قابل دادخواه پیشتر خبر رسانیده بود که به زودی خود را رساند. بناء علیه اتفاقی در نصف از راه در حین جان تلاشی خود را رسانید و ایلغریه را که در ارک خوقند مانده بودند یک شبانه روز جنگ ضربی نموده، بالأخیر به دست افتادند.

القصه بعد از داخل شدن به ولایت خجند هردو نامور واقعه رویداد شدگی را به عرضه درج نموده، به دست قاصد تیزرو داده، به جانب آستان عالی‌نشان فرستادند. به رسیدن این خبر حیرت‌اثر امیر نیکوسیر فی الفور تواچیان را به اطراف قلمرو فرستاده، خود جناب‌عالی به دولت مع لشکر ظفرپیکر بخارا، مع توپخانه عالی، سواری نموده، رایت برافراشته، مراحل طی نموده، رفته به سمرقند فردوس مانند داخل شده، تا به رسیدن لشکرهای اطراف و جوانب، زیارت بزرگان را کرده، از روح پرفتوح عزیزان استعانت می‌جست. بعداز آنی که لشکر از حدّ و قیاس و از اندازه بیرون به دشت شیراز سمرقند جمع گردید، امیر صاحبقران ظفر توأمان به رخش همت سواری نموده، مع ارکان دولت قطع مراحل فرموده، به دو منزل به ولایت دیزق رسیده، در آن ولا ناایستاده، از آنجا نیز کوچ کرده، به سرعت تمام از دشت یام و زامن گذشته، به دو منزل به بلاد اوراتپه رسیده، از آنجا نیز به تعجیل تمام قطع مسافت نموده، به ولایت خجند داخل گردیده، تا به رسیدن لشکرهای اطراف و جوانب، در آن زمین نزهت آیین استقامت ورزید. بعد از جمع شدن حکام ذوی الاحترام، امیر نیکوفرجام، امارت‌پناهان، ایالت‌آگاهان، اسحاق بیک بی‌سمرقندی و عادل دادخواه اورکوتی و بردی‌یار ایشیک آقاسی اوراتپه‌گی و سید مراد توقسابه دیزقی و عبد الرحمن بی‌منغتی و تیلو قابل

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۹۳

دادخواه، به این جماعت میران فرمان قضا جریان نفاذ یافت که مع تومانات خودها پیشتر رفته به قصبه قرقچی قوم محرم ایستاده، آدم فرموده می‌بینند که قوشون دشمن به کدام موضع و به چه تردّد می‌باشد.

حسب الفرمایش عالی میران مأمور مذکورین مقدمه سپاه نصرت انتباه را گرفته در راهها قراول مانده، راهی شده، به قورغان قرقچی قوم محرم رسیده، قراولان لشکری از درون باغات از ساکنان آنجا دو آدم پیر مفلوک فرو مانده‌ای را یافتند که به وطن خودها از روی لاعلاجی و درماندگی خواب کرده بوده‌اند. از آنها کیفیت قوشون خوقندی را استفسار نمودند. آنها گفتند که از قراولان خوقندی هرروزه ده نفر از جانب کان بادام در این موضع آمده ایستاده شبانه به جانب کان بادام می‌روند. چنانچه که امروزه ده نفر قراول مذکور از دور قره لشکری را دیده بودند، هراسیده برآمده بدر رفتند.

سخن قراولان خوقندی همین‌که از جهت اعانت شیر علی خان، حالا لشکر بسیاری از قرغز و قلماق و قپچاق تا از اطراف و جوانب به ولایت خوقند جمع گردیده است. از آن جماعت مقدار دوازده هزار لشکر جرّار مع چندی سرداران نامدار، قرغز و قپچاق سرآمد شده، آمده به کان بادام به درون باغات خواب کرده‌اند. چنانچه که این خبر موحش‌اثر مسموع میران گردید، کیفیّت این خبر وحشت اثر را امارت پناهان مذکورین به جناب‌عالی عرض بندگی نموده فرستادند. به مبارکنامه همایون فرمایش عالی شد که باید که به رسیدن مبارکنامه امارت پناهان بی‌استحاله دهشت ناکشیده، مقدمه سپاه را گرفته، به جانب کان بادام اراده نمایند. انشاء اللّه ما هم به دولت سواری نموده، مع لشکر ظفرپیکر از تعاقب رسیدیم.

میران ایراول از این فرمایش امیر صاحبقران اندیشه‌ناک گردیده چار ناچار به جانب کان بادام راهی شدند. قبیل پیشین بود که به نزدیک کان بادام رسیدند. از درون باغات موضع مذکور هیچ اثر آدمی معلوم نشد. الأمانیه قرقیوز بی‌سری کرده، به امید مال و مواشی به هر کوچه و پس کوچه باغات کان بادام درآمده در تردّد افتاده می‌رفتند. و لیکن میران ایراول در بلندیها ایستاده، در اطراف و جوانب نظاره کرده، الأمانیه را از بی‌پروایی

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۹۴

منع می‌نمودند. در این حین از دو جانبه میران از درون درختان و از پستی راهها جماعت کثیری از دشمن برآمده، به یکباره لجام‌ریز اسب مانده رسیده به جماعت میران درافتاده جنگ ضربی نمودند. از بس که لشکر ایراول و جماعت قرق‌یوز بی‌پروایی نموده به هر جانب پراکنده شده رفته بودند از این وجه به میران بی‌سرشتگی روی داده، قافیه میران تنگی کرده، لاعلاج گشته در گریز درآمدند. از الأمانیه پراکنده کس بسیاری به دست دشمن افتاده بود چنانچه جماعت میران مع بهادران رزم‌آزمای جنگ و گریز کرده تا به قصبه محرم رسیده، در این وقت، مبارزت آگاه، شجاعت دستگاه سید مراد توقسابه حاکم دیزق مع نوکریه دیزق که همه آنها لباسهای سرخ در بدن پوشیده مستعد خدمت شده ایستاده بودند که یکباره از درون قورغان برآمده، لجام‌ریز اسب مانده، به دشمن درافتادند. خوقندیان این بلای ناگهان را مشاهده نموده، از روی هراس همه مخالفان بازگشت کرده به راه آمدگی خودها گشته در گریز درآمدند.

میران هزیمتی از این هنگامه تازه یکباره قوی‌دل گردیدند گویا که روح تازه در بدن هزیمتیان دمیده شد. همه آنها سر اسب خودها را به طرف دشمن گردانیده دشمن را پیش اندازه کرده تا به یک فرسنگ راه زده، بسته، کشته، بندی کرده، راهی شدند. و نیز بندیهای به دست دشمن افتاده را هم خلاص کرده، گرفتند.

در این مورد از جماعت قرغز و قپچاق و از لشکر خوقند مقدار هزار و پانصد بندی غیراز مقتولان به دست لشکر ایراول افتاده بود. اسب و یراق و اسباب دیگر را حساب نبود. چنانچه که همان‌روز بندیها را جمع نموده به قصبه محرم ایستاده حادثات واقع شدگی را به جناب‌عالی عرض بندگی کرده، می‌خواستند که فرستانند. در آن وقت علامت آمدآمد لشکر ظفرپیکر مع امیر دلاور پیدا گردید. میران ایراول همه به استقبال امیر صاحبقران برآمده، رکاب ظفر انتساب همایون عالی را بوسه داده، واقعات رویداد شدگی را به عرض بندگی رسانیده، بندیهای به دست افتادگی را در راه قطار کرده همه را منظور نظر انور عالی گردانیدند.

امیر صاحبقران ظفر توأمان در آن شب به قصبه محرم استراحت نموده، علی الصّباح

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۹۵

روز دیگر از آنجا به سعادت و اقبال کوچ کرده، وقت پیشین در سواد کان بادام نزول فرمود. به فرمان قضا جریان همه بندیها را در همین موضع سر زده، نماز پیشین را ادا نموده، عازم راه شده، وقت عصری در موضع بیش اریق رسیده فروذ آمده، شب را در آن منزل گذرانیدند.

در آن موضع محمد شریف اتالیق مع لشکر تاشکند و ترکستان رسیده، زمین عبودیت را بوسه داده به لشکر ظفرپیکر ملحق گردید. از آنجا نیز به دولت و به اقبال سواری نموده به یک منزل از قوش کوپروک گذشته به دهنه باغات رسیده فروذ آمد. ظفرنامه خسروی ۱۹۵ گفتار در ذکر واقعات از دست رفتن ولایت خوقند و برآمده آمدن ابراهیم بی‌پروانچی از آن مهلکه بلاخیز و گرفتار شدن ایلغریه سمرقندی در آن ورطه آفت‌انگیز و باردیگر عزم نمودن شاه حشمت‌جاه به جهت تسخیر آن مملکت و بی‌نیل مقصود معاودت نمودن شهنشاه ذی‌شوکت

اولان چندی از فقرایان را بندی کرده گرفته از احوال شیر علی خان مع لشکریه آن پرسش نمودند. بندیان گفتند که شیر علی خان بعد از جلوس خانی در مسند حکمرانی نشسته به فقرا امر نمود که به اطراف خوقند قلعه‌ای بنا نمایند تا آنکه سبب محافظت ولایت شود گفته چند آدم کاردان را به سر فقرا سرآمد کرده گذاشت. خود آن مع قوشون خود در موضع بیش اریق رسیده، لشکرگاه کرده فروذ آمده، مقدمه سپاه خود را در موضع کان بادام فرمایش نموده بود که محافظت راهها را نمایند. روز گذشته خان بی‌سر وسامان شکست قوشون کان بادامی را فهمیده، سراسیمه‌وار مع لشکریه خود کوچیده از آنجا گریخته، آمده به ولایت خوقند درآمده، به قلعه‌داری مشغول می‌باشد. حالا اطراف ولایت خوقند را قلعه مستحکمی نموده در هر بندرگه آن دروازه نشانیده، برج و باروی قلعه را به توپ و تفنگ تعبیه نموده، فقرای بیرونی را کوچانیده، در اندرون شهر درآورده، حاضر باش واقف باش گفته، به

استحکام اطراف ولایت اشتغال دارد.

چنانچه که قراولان لشکر منصور واقعات شیر علی خان را مع احوال سپاه و فقرای خوقند به جناب‌عالی عرض بندگی نمودند. امیر صاحبقران سعادت‌نشان به سپهسالاران لشکر ایراول فرمایش عالی شد که همه لشکری خیمه و خرگاه و قوش پلتر را در همین‌جا گذاشته، مع میران اونک و سول اتفاق نموده، اطراف قلعه خوقند را گشته آت قماوی کرده می‌بینند اگر دشمن برآمده جنگ می‌کرده باشد جنگ می‌کنند و الّا دور باروی آن را گشته، پست و بلندی اطراف ولایت را ملاحظه کرده گشته می‌آیند.

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۹۶

حسب الفرمایش عالی حضرت امیران باشوکت، زمین عبودیت بوسه داده، فاتحه مبارك را گرفته همه به یکبار سواری نموده گاها از درون باغات و گاهی از بیرون باغات اطراف ولایت را گشته، جای محمول و نامحمول را ملاحظه نموده، در آن روز بی‌جنگ و جدال گشته، فروذ آمده، جناب عالی را دعا نمودند.

روز دیگر به فرمان قضا جریان، امیر صاحبقران عبد الصمد خان نایب مع افواج سرباز قادرانداز مع میران اونك و سول توپخانه عالی را برده از دو سه جای ولایت مورجل گرفته توپهای قلعه‌کوب را خوابانیده به درون شهر حواله نموده، سعی و کوشش بسیاری کرده، در اخیر روز بازگشته فروذ آمدند. اینچنین هرروزه به همین دستور و نسق تردّد می‌نمودند. مدت ده روز از جانب قبله رویه و از جانب راه خجند کوشش نمودند، کارگر نشد. به فرمان واجب الاذعان از آنجا کوچیده از جانب جنوبی بتوغریگی حضرت موی (؟) مبارك در بالای راه اسپره و چارکوه خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه را برپا نموده از آنجا نیز مقدار ده دوازده روز دیگر جدّ و جهد نمودند سود نکرد. از آنجا نیز به فرمایش عالی کوچیده، در طرف شرقی خوقند در بالای راه مرغینان لشکرگاه کرده، فروذ آمده، به دور عساکر گردون مآثر سنگر مرتب نموده، هرروزه از حد امکان بیرون سعی و تردّد نمودند، علاج‌پذیر نشد. از بس که اکثر اوقات به خاطر عاطر مبارك اعزّ صاحبقران قتل عام آن جماعت بی‌سرانجام خطور می‌کرد بالأخیر در این مورد محافظت حافظ علی الاطلاق مانع آمده مدّعا میسّر نشد، و در اثنای اینچنین تردد و کوشش از جانب پایتخت بخارای شریف خبر رسید که اللّه قلی خان اورگنجی که دشمنی در جبلیّت آن مرکوز بود، وقت را مغتنم دانسته لشکر فراوان جمع نموده، مع جماعت ترکمنیه اوباش متّفق گردیده، آمده ولایت چارجوی را محاصره کرده، ایلاتیه لب آبی را کوچانیده، برده و نیز تومانات بخارای شریف را آنا فآنا تاز و باز نموده، مردمان را در شور انداخته ایستاده است.

جناب‌عالی بعد از استماع این خبر موحش اثر، ارکان دولت را جمع نموده به حکم «وَ شاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» مشورت انداخت. سرهنگان رکاب همایون عالی به خدمت امیر

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۹۷

صافی ضمیر از روی آداب ملاحظه عرض بندگی نمودند که اگر بیان واقعه در واقع چنین باشد یك نوع کارسازی نموده، فتح این ولایت را باز به وقت دیگر موقوف گذاشته، بازگشت نمودن صواب می‌نماید. پس بنابر صوابدید مشورت دولتخواهان رأی مبارك امیر صاحبقران به گشتن شده، در ملاحظه اصلاح کار بودند که مسلمان قل نام از جماعت قپچاق که آدم شنونده معتبر معروف و مشهور بود و نیز مشار الیه به علم سپاهیگری به زال زر همسری می‌کرد، مدتها به خدمت امیر صاحبقران در سفر و در حضر در تعداد مبارزان معتبر صاحب اعتبار ذوی الاقتدار بود. در این مورد قافیه را تنگ یافته، به امرای دولتخانه عالی رسانید که به درون ولایت خوقند مقدار پنج شش هزار خانه‌وار قپچاقی هستند که به این کمینه خویش و تبار می‌باشند. همه آنها به جناب‌عالی سر غلامی دارند، امّا از روی لاعلاجی از اهل و عیال خودها گذر ناکرده به درون شهر قبل شده حساب برآمدن را نایافته، حیران شده، هرروزه به این غلام کمترین خبر رسانیده ایستاده‌اند. اگر شمایان به خدمت جناب‌عالی عرض بندگی نموده معقول نمایید که این بنده را به طریقه ایلچیگی رخصت نمایند، به همین علاقه به خوقند درآمده، نوعی کرده به کلانان ایلاتیه قپچاق واخورده به آنها از

دولتخانه عالی وعده و وعیده کرده، از هر امور راه کار نشان داده شود، شاید که به یمن دولت عالی ایلاتیه مذکور از یک طرف ولایت در نصف از شب ویرانی نموده، به دیوار قلعه رخنه انداخته یا از یک سو دروازه را دستگیری کرده گشاده بدهند که فتح البابی میسّر شود.

امرای دولت این معنی را به خدمت جناب‌عالی عرض بندگی نمودند. چنانچه که این تدبیر موافق تقدیر افتاده به جناب‌عالی معقول گردید. بالأخیر امیر صاحبقران به سخن سحرپرداز آن فریفته شده، بدین سبب به دست مسلمان قل رقعه مرقوم نموده داده آن را به طریقه ایلچیگی به پیش شیر علی خان روانه نمودند. مسلمان قل مذکور از جانب عالی رخصت یافته به درون شهر درآمده مکتوب را به دست شیر علی خان رسانیده گفت که من به طریقه تلبیس ایلچیگی به خدمت آمدم. بدانید که لشکر بیرونی بسیار بی‌سرانجام می‌باشد. به اندک روز معاودت می‌نماید از بس که پادشاه را بسیار خاطرپریشانی رویداد

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۹۸

شده از جانب بخارا خبرهای ناخوش رسیده ایستاده است. از بس که اللّه قلی خان اورگنجی مع جماعتهای ترکمنیه متّفق گردیده قصبات لب آب آمویه را محاصره نموده، ایلاتیه اطراف و جوانب را کوچانیده برده ایستاده است، گفته، هرروزه قاصدان تازه خبرهای بی‌اندازه آورده، پادشاه را پریشان‌خاطر بی‌وحدت کرده ایستاده‌اند. از این وجه فرصت را غنیمت یافته، به خدمت پادشاه عرض کرده حالا- از راه تلبیس به طریقه ایلچیگی به خدمت رسیده‌ام. شیر علی خان از این آمدن مسلمان قل قپچاق ذوق عجبی نموده آمدن آن را سبب پایداری دولت خود انگاشته، اعزاز و اکرام و توقیر و احترام او را بر جای آورده، نوازش فرمود.

امیر صاحبقران بعد از فرستادن مسلمان قل قپچاق تا مدت سه روز چشم در راه شده انتظاری می‌کشید. از آن هیچ اثری معلوم نشد. بالاخیر از بندیهای به دست افتاده شنیدند که مسلمان قل به فریب رفته بوده است. دانستند که تجلّد پس پرده افتاده است.

لاجرم روز چهارم فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که سران سپاه و امرای حشمت جاه پس و پیش قوشون ظفر مشحون را سرشته نموده، امرای ایراول مقدمه سپاه را به جانب بیش اریق کشیده، به مرور عازم راه شوند.

حسب الفرمان عالی میران مأمور سپاه نصرت‌پناه را به دستور سابق گرفته پیشتر کوچیده راهی شدند. امیر نیکوسیر به قلب لشکر ظفر پیکر مع توپخانه عالی مع میران خاصه‌بردار یسو بسته در راه درآمدند و جماعت میران اونک و سول و جماعت کله بهادر را در عقب لشکر گذاشته الأمانیه و اورده بازارچی را کما ینبغی سرشته نموده، بدین دستور بی‌خوف و دهشت از مضافات خوقند برآمده، از جانب کوه رویه به سه منزل به کان بادام رسیده، و از آن منزل نیز جماعت قرق یوز را مع جماعت کله بهادر در عقب لشکر به قراولی گذاشته، در راه درآمده، به دو منزل به ولایت خجند رسیده، نزول اجلال ارزانی فرمود. و از آنجا محمد شریف اتالیق حاکم تاشکند را به جانب ولایتش رخصت نموده، دو هزار ایلغر دیگر را مع دو سردار نامور در آن ولا- تعیین نموده، فرستاد. بعده به مشورت ارکان دولت ... یوز را به حکومت ولایت خجند سرافرازی بخشیده، خود به فرّ

ظفرنامه خسروی، ص: ۱۹۹

اقبال از آن زمین نزهت‌آیین، آرام گزین زین گردیده، به دو منزل به ولایت اوراتپه رسیده در آنجا دو روز استراحت نمود، روز سیوم نیز از آنجا کوچ نموده، به دو منزل دیگر به ولایت دیزق رسیده، حکام ذوی الاحترام هر بلاد را به اشفاق خسروانی سرافرازی بخشیده، رخصت انصراف ارزانی فرمود.

شاه والاجاه عالم‌پناه از ولایت دیزق نیز بر اشهب تیزگام زرّین‌لگام راکب گردیده، به قدم مسارعت مسافت طی نموده به راه قچه قره بلیغ درآمده از بالادست میانکالات گذر کرده، به تعجیل تمام به پنج روز به پایتخت دار الخلافت قبهٔ الإسلام فاخره بخارای شریف رسیده، به ارگ عالی نزول‌اجلال ارزانی فرموده، آسوده‌خاطر گردید.

فقرا و فضلا و اهل خلق این ولا از قدوم میمنت ملزوم خسرو کامکار برخوردار گردیده، شادکام و فرح انجام شدند در این وقت خبر

رسید که اللّه قلی خان اورگنجی ولایت چارجوی را به تنگ آورده، عن قریب است که فتح آن بلاد بدان مفسد بدنهاد میسّر شود. به شنیدن این خبر حیرت‌اثر امیر دلاور مع لشکر بخارا و قول قرشی و عسکریه قراکول سواری نموده به حد استعجال به دو منزل قطع مسافت فرموده به لب دریای آمویه رسیده فروذ آمد. چنانچه که آوازه آمدآمد لشکر ظفرپیکر را اللّه قلی خان اورگنجی شنیده، ولایت چارجوی را گذاشته مراجعت نموده، لب‌لب دریا گرفته به طرف اورگنج روانه گردید. امیر صاحبقران سعادت‌نشان می‌خواست که از گذر چارجوی بر آن طرف دریا گذشته از تعاقب لشکر اورگنجی رسیده، مصاف نماید، کشتی میسّر نشد از بس که تمامی کشتیهای گذرهای دریا به دست لشکر اورگنجی افتاده بود.

بالأخیر ناچار امیر باوقار ذوی الاقتدار مع لشکر جرّار از این طرف دریای زخّار مقابل لشکر اورگنجی تا به سه منزل روانه گردید. بعد از آنی که لشکر اورگنجی از موضع قباغلی گذر نمود، امیر صاحبقران به مشورت دولتخواهان از آنجا معاودت فرموده، آمده، داخل بخارای شریف شده قرار گرفت.

در این سال به هیچ جانب یورش ناکرده، به عرض و داد فقرا و به سرشته اسب و اسلحه و سپاه و به داد و دهش مشغول گردیده، تا بهار آینده به یک منوال فارغ البال

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۰۰

می‌بود. در همین سال شیر علی خان خوقندی لشکر کشیده، رفته ولایت تاشکند و ترکستان را به دست درآورده، چار سردار ایلغری را از تاشکند، نور محمد بی‌ایرانی را از ترکستان، صحت و سلامت مع اسب و اسلحه آنها را برآورده، به جانب بخارا فرستاده محمد شریف اتالیق حاکم تاشکند را به قتل رسانید.

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۰۱

گفتار در نهضت نمودن امیر صاحبقران ظفر اقتران به جانب ولایت خوارزم و مقابل شدن دو لشکر عظیم در محاذی قلعه فتنگ و فتح و فیروزی لشکر بخارا و هزیمت یافتن اللّه قلی خان اورگنجی بی‌سروسامان

سال دیگر فی سنه ۱۲۵۹ در اوّل بهار فرح‌آثار جناب امیر والاتبار، سران سپاه و امرای حشمت‌جاه را جمع نموده به حکم نصّ قاطع «وَ شاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» عمل نموده مشورت‌آمیز خطابی به جانب حضّار مجلس نموده، گفت که چه معنی دارد که اللّه قلی خان اورگنجی بارها لاف دوستی و یکجهتی زده، بلکه اظهار خویشی و اقربائی نموده، ایلچیهای باصلاح به یکدیگر فرستاده، اکثر اوقات آن مفسد بدنهاد در بالای ایلاتیه ترکمنیه و یا به جانب، داخل مازندران و منقشلاق، به هر جانب که می‌رفت ولایت خود را به این دولتخانه عالی سپاریده به این جانب اعتمادی کرده، می‌رفت، تا به وقت بازگشت آن سبب حمایت دولت‌عالی، باد سرد از بالای مملکت آن گذر نمی‌کرد، رعایت مسلمانی و پاس خاطرداری و آشنایی آن را کما حقه نگاه می‌داشتیم. سال گذشته که ما به دولت مع قوشون ظفرنمون در بالای خوقند، پنج شش روز که توقف فرمودیم، آن خداناشناس بدعهد وقت را غنیمت دانسته، عهد ایلی و آشنایی را برطرف کرده، قوشون جمع کرده آمده، دامن مملکت محروسه ما را به خارخار جفا و ستم درانیده، به خانمان ایلاتیه آتش زده، همه را جلای وطن نموده، کوچانیده گرفته، رفت. بیچارگانی که در سایه دولت ابد مدت ما در کمال آسایش عمر می‌گذرانیدند در تهلکه و تشویش افتاده، آواره وطن شدند.

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۰۲

اکنون به ما واجب و لازم است که تا جان در بدن باشد آسایش و راحت حضر را به کلفت و مشقّت سفر تبدیل نموده، به جانب ولایت اورگنج اراده نموده، عار و ایذای مسلمانان را از خلّاق بیچون طلب نموده، آن خداناشناس بی‌دیانت را از تخت به تخته تابوتش کشانیم. همه ارکان دولت و امرای ذی‌شوکت، زمین عبودیت بوسیده، دست ادب به سینه نهاده، عرض بندگی نموده،

گفتند که دولت شاهی را بقا باد. در واقع لازم بلکه واجب می‌نماید که این خانه‌خراب بدعهد بی‌اندیشه اورگنجی تخته گردن را گوشمالی بدهند تا به دیگران عبرت شود.

بعد از استحکام کرسی‌بندی مشورت، به منشی بلاغت‌نشان فرمان لازم الاذعان نفاذ یافت که مبارکنامه‌های عالی مع سپارشات به حکّام ذوی الاحترام و به سایر قصبات اطراف و جوانب قلمرو قلمی نموده شود، تا آنکه به رسیدن مبارکنامه عالی همه آنها مع نوکریه خودها سرانجام سفر را آماده کرده، به زودی اراده این جانب نمایند.

حسب الفرمایش عالی حضرت قاصدان قصبات قلمرو مبارکنامه‌ها را مع سپارشات عالی آراسته کرده به مهر مبارك عالی مزیّن نموده به سرهنگان هر سرحد رسانیده، سپارشات عالی را تعیین نمودند. موافق فرمایش عالی به اندك روز لشکر بی‌کران از اطراف جهان به آستان عالی‌نشان جمع گردید.

بعده به فرمان لازم الاذعان، امیر صاحبقران ظفرتوأمان، الغ بیک بی‌توپچی باشی مع افواج سربازان قورخانه را مع توپخانه عالی به گردونه‌های چنبرك فولاد بار کرده، از لشکری پیشتر روانه گردید. بعد از آن اصحاب امیر صاحبقران سکندرنشان در ایام نیک و به ساعت فرخنده، در سمند بادپیمای جهنده راکب گردیده، مع جماعت میران علمهای اژدهاپیکر را جلوه داده، از قبهٔ الإسلام فاخره بخارای شریف برآمده، ارتکاب سفر مبارك نموده، به دو منزل به قصبه قراکول رسیده، نزول فرمود. علی الصباح روز دیگر از آنجا عزم راه نموده به دو منزل به اوستی ایلچیک رسیده، نزول اجلال ارزانی فرموده، خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه را در لب دریا برپا نموده، استراحت فرمود. تا به رسیدن لشکرهای اطراف و جوانب همه کشتیهای گذرهای دریا را به گذر ایلچیک

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۰۳

جمع نموده شد.

اولا_ مرتبه، به فرمان واجب الاذعان جماعت سربازان مع قورخانه و توپخانه عالی از دریا گذر نموده، ثانیا مرتبه، از تعاقب سربازان میران حضرت نشان مع تومانات خودها، به ترتیب اونك و سول از گذر دریا گذشته، در آن طرف دریا قرار گرفتند.

بعد از آن امیر صاحبقران نصرت‌نشان مع مقرّبان و دولتخواهان از دریا گذر نموده، به فرمان واجب الاذعان عساکر گردون مآثر را میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته نموده، قول ترکمنیه دو رویه لب آب را به قول چار ولا_یت حصار مع لشکریه سمرقند و اورکوت و پنجه کنت همراه نموده، این جماعت را به طریقه ایراول پیشرو لشکر ظفرپیکر گردانیده شد بدین نسق از آن منزل به دولت و به اقبال بی‌اهمال کوچ نموده، به دو منزل به قباغلی رسیدند. از آنجا قراولان ترکمنیه را پیش‌انداز کرده راهی گردیده، پس از دو منزل طی نمودن، بعد قراولان پیشتر رفته خبر رسانیدند که اثر قره دشمن نمودار شد.

چنانچه که این خبر موحش‌اثر را به امیر صاحبقران عرض بندگی نمودند. به مجرد شنیدن این خبر امیر نیکوسیر به میران ایراول لشکری، فرمایش عالی شد که بی‌محابا راهی گردیده، دهشت ناکشیده به دشمن رسیده، دلیرانه حرب نمایند. اینک لشکر اونك و سول باهم از تعاقب می‌رسند.

حسب الفرمایش عالی سپهسالاران لشکر ایراول مع لشکری خودها علمها را جلوه داده بی‌خوف و هراس راهی شدند. بعد از طی دو سه خامه ریگ به ایراول دشمن رو به‌رو گردیدند. همانا یکباره اندیشه ناکرده لجام‌ریز اسب مانده بودند که ایراول دشمن تاب ناورده در گریز شد. بهادران ایراول لشکر ظفر پیکر، از تعاقب زده بسته کشته راهی گردیدند. بدین هنگامه بعد از گذشتن از یک خامه ریگ ناخواست در بالای قوشون اورگنجی، همچون بلای ناگهان از پس رسیده آمده بودند که لشکر اورگنجی همه یکباره سراسیمه‌وار همه سواری کرده، به ایراول لشکر ظفرپیکر، درافتاده برداشته راهی شد.

مقارن این حال قول و اونك و سول هم بی‌تحاشا رسیده، خودها را به لشکر دشمن زده، چون آب و آتش جوشیده می‌کوشیدند که در این وقت جماعت سرباز قادرانداز، مع

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۰۴

توپخانه عالی در تاز رسیده، دو سه شلنگ کشیده بود که از صلابت دبدبه توپ غنبورک به لشکر اورگنجی شکست واقع گردیده، هزیمت را غنیمت شماریده درگریز درآمده، راهی شدند. از تعاقب هزیمتیان لشکر نصرت‌نشان نامانده رسیده، تا به حدّی که اورگنجیان را مقدار دو سه فرسخ راه پیش‌انداز کرده، مقاتله می‌نمودند، کس بسیاری را از دم تیغ و نیزه گذرانیده، به قتل رسانیدند. جمع بسیاری را از دشمن فرآورده‌بندی نمودند بدین گیرودار و بدار و بزن و افت و رفت کرده، وقت شام بود که به قلعه فتنک رسیدند. در این وقت به امرای پیش‌آمدگی از جانب امیر صاحبقران فرمان عالی صادر شد که نوعی کرده بهادران را از جنگ و جدال منع نموده گردانیده، توقف نمایند که روز بیگاه شده است مبادا که حادثه‌ای واقع شود. جناب امیر صاحبقران ظفرقرین نیز از تعاقب میران پی‌درپی به قلعه فتنک رسیده ملاحظه نمود که دشمن قلعه فتنک را پرتافته گذاشته است. به فرمان واجب الاذعان جماعت یساولان رکاب همایون عالی پیشتر رفته، هر جانب باز تاز نموده، به جماعت لشکری نوعی کرده خبر رسانیده، همه بهادران را از تردد و جنگ و فرخاش منع نموده توقف فرمودند. از این جنگ مغلوبه اللّه قلی خان بی سروسامان مع بعضی هواخواهان خود پیشتر گریخته به جانب قلعه هزار اسب بدر رفته است.

بعضی از لشکری آن از جانب دست چپ گریخته به درون خامه‌های ریگ زده رفته‌اند و برخی از اورگنجیان چون سگ آبی سراسیمه‌وار خودها را به دریای زخّار انداخته به هلاکت رسیدند. الغرض همان بیگاه جناب شاه والاجاه مع سپاه ظفرپناه در آن جایگاه لشکرگاه کرده فروذ آمده، در اطراف قوشون ظفرنمون قراول و چنداول گذاشته استراحت نمودند.

پگاه روز بندیان را مکتوب نمودند. چهارهزار و هفتصد بندی کمابیش از ترکمن و اورگنجی به دست لشکری افتاده بود. مال و مواشی و اسب و اسلحه را عدد نبود. القصه علی الصباح روز دیگر امیر دلاور مع لشکر نصرت‌اثر از اطراف قلعه فتنک کوچیده، به دستور سابق اونک و سول و قلب و جناح را مرتب نموده راهی شده آمده در محاذی

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۰۵

قلعه هزار اسب رسیده، فروذ آمد.

بر ضمایر نکته‌سنجان پوشیده نماند که در آن وقت که اللّه قلی خان بی‌سروسامان از لشکر ظفر توأمان هزیمت نموده، رو به گریز نهاده در قلعه فتنک رسیده ایستاده نتوانسته از آنجا گذشته، مع نزدیکان خود به قلعه هزار اسب آمده درآمده در و دربند قلعه را استوار کرده، همان شب در آنجا خواب کرده، از هراسی که بر آن مستولی گردیده بود در آن قلعه ایستاده نتوانسته، هزار نفر را مع دو سردار نامور به قلعه هزار اسب ایلغر گذاشته، خود آن به همراهی هواخواهان خود شباشب از آن قلعه برآمده، به جانب پایتخت خود که شهر خیوق است بدر رفته بود.

چنانچه که در آن روز قوشون ظفر مشحون در برابر قلعه هزار اسب فروذ آمده، خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه را برپا نموده، قوش پلتر را فروذ آورده، لشکرگاه کرده، خاطر جمع گردیدند.

بعده به فرمان شاه والاجاه همه لشکری به یکباره سواری نموده یک درجه از اطراف قورغان سراسبکی آت قماوی کرده از هر جانب سورن انداخته گشته فروذ آمدند.

روز دویم به فرمان قضا جریان الغ بیک بی‌توپچی باشی مع افواج جماعت سربازان توپخانه عالی را سه بولک کرده، از سه جانب قورغان خوابانیده، میران خاصه‌بردار از هر جانب مورجل گرفته، سپهسالاران دیگر دسته‌دسته اونک و سول یسو بسته هر زمان سورن انداخته قلعه را به تحت توپ و تفنگ گرفته بودند که دود به فلک می‌پیچید. از آواز توپ غنبورک زمین و زمان به لرزه درآمده بود.

الغرض هرروزه به همین نسق کوششهای مردانه می‌نمودند. و نیز به فرمان امیر صاحبقران مقدار پنج هزار لشکر صفدر مع سرداران

نامور به موضع بیش اریق به جانب شهر خیوق قراول گردیده تا مدت بیست و دو روز سعی و کوشش نمودند. فتح قلعه هزار اسب میسّر نشد، از بس که مستحکمی و بلندی قورغان معروف و مشهور بود. سه طرف قلعه مذکور کول عمیق بود که تا به‌پشت گاو ماهی چیزی حایل نبود. از یک طرف آن قلعه مذکور راه باریک بود که رونده و آینده را غیر از آن راه، راه دیگر نبود.

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۰۶

الغرض روز بیست و سیوم خبر رسید که اللّه قلی خان در شهر خیوق لشکر پراکنده را گرد آورده و نیز از اطراف و جوانب قلمرو خود قوشون جمع کرده، از خیوق برآمده، اراده این جانب دارد. به شنیدن این خبر امیر صاحبقران صفدر، مقدار بیست هزار لشکر را مع سپهسالاران نامور به جانب بیش اریق فرمایش نموده فرستاده تعیین نمود که اگر به دشمن مورد حرب و ضرب می‌شده باشد، خبر می‌فرستانید. انشاء اللّه خود ما هم به دولت سواری نموده خواهیم رسیدن.

پس به فرمان لازم الاذعان امرای مأمور بالشکر مذکور سواری نموده ایلغر کرده برآمده راهی شده وقت قیام آفتاب بود که در موضع بیش اریق رسیده به لشکر بیش اریق ملحق گردیده، فروذ آمدند. در آن وقت تیلچی آمده خبر رسانید که اللّه قلی خان به همراهی قوشون فراوان در لب آیدین کول آمده، لشکرگاه کرده فروذ آمد. به مجرد شنیدن این خبر میران نامور به جانب امیر صاحبقران صفدر، قاصدی روانه نموده، عرض بندگی کرده، فرستاده، باز به جهت مدد، لشکر دیگر طلب نمودند. جناب‌عالی دیگرباره باز پنج هزار لشکر را مع چند نفر از سرهنگان دلاور نامزد کرده فرمایش عالی شد که توقف ناکرده رفته به قوشون موضع بیش اریق ملحق شوند.

حسب الفرمایش عالی سرداران نامدار پنج هزار لشکر جرّار از جناب‌عالی فاتحه گرفته از لشکرگاه شاهی برآمده، طی مسافت نموده، در موضع بیش اریق رسیده، به قوشون پیش‌آمده ملحق شدند. شبانه به اللّه قلی خان خبر رسانیدند که لشکر بسیاری از جانب هزار اسب آمده، از پی یکدیگر به بیش اریق رسیده، فروذ آمده ایستاده‌اند.

اللّه قلی خان بی‌سروسامان به شنیدن این خبر وحشت‌اثر، هراسی به دلش طاری گردیده، شباشب از لشکریه مع سه چار نفر نزدیکان خود از لشکرگاه برآمده به شهر خیوق رفته درآمد. اوّل پگاه قوشون پراکنده آن، رفتن خان نکبت نشان را دانسته از هرایل و الوس، پنج‌پنج، ده‌ده، سراسیمه‌وار از لشکرگاه برآمده راهی شدند. قراولانی که از قوشون بیش اریق به طریقه قراولی در بالای بلندی خامه‌های ریگ ایستاده بودند، به همراهی دوربین نگاه کرده دیدند که از لشکریه اورگنجی چوق‌چوق، فوج‌فوج برآمده

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۰۷

به جانب شهر خیوق رفته ایستاده‌اند. این علامت و آثار را قراولان به سپهسالاران موضع بیش اریق رسانیدند. به شنیدن این خبر بهادران دلاور نیکو نهاد به اسبهای تازی‌نژاد سواری نموده، مقدار چهل پنجاه نیزه بی‌داغ عارضی ترتیب داده، علمها را جلوه داده نهاده در بالای بلندیهای خامه‌های ریگ برآمده بودند که بقیه لشکر او این حالت پرملالت را دیده خیمه و خرگاه خودها را مع چیز و چاره پرتافته، رفتن گرفتند. بهادران رزم‌آزمای بی‌محابا سر اسبهای خودها سر داده لجام‌ریز به لشکرگاه اورگنجی رسیده، چیز و چاره غنیمتی که از لشکریه اورگنجی مانده بود همه را جمع نموده، گرفته به قوش خودها مراجعت نمودند.

سپهسالاران لشکر ظفرپیکر صورت واقعه را به رکاب همایون عالی عرض بندگی کرده فرستادند. جناب‌عالی امیر صاحبقران سکندرنشان به مبارکنامه همایون فرمایش نمود که سرداران لشکریه بیش اریق در آن موضع مدت سه روز توقف نمایند. بعد از سه روز هر سپارشی که شود بدان عمل می‌نمایند. لاجرم میران مأمور مذکور حسب الفرمایش عالی در موضع بیش اریق جابجا ایستاده، پس و پیش قوشون را سرشته نموده شبانه چنداول، روزانه قراول مانده خواب کرده بودند که بعد از دو روز این مقدمه بود که اللّه قلی خان اورگنجی ایلچی را مع تارتق فراوان مرتب نموده به خدمت امیر صاحبقران از وجه معذرت‌خواهی فرستاد. سپهسالاران موضع بیش اریق آمدن ایلچی را به خدمت امیر صاحبقران عرض بندگی کرده فرستادند. شهنشاه عالم‌پناه به مبارکنامه عالی،

همایون اشارت آمدن ایلچی را مرقوم فرموده، فرستاده، بعد از رسیدن مبارکنامه عالی، میران جلالت‌نشان موافق فرمان عالی، ایلچی اللّه قلی خان را به جانب قوشون ظفر مشحون به خدمت صاحبقران ذوفنون روانه نموده، فرستادند. چنانچه که ایلچی مذکور به بارگاه فلک اشتباه رسیده، به جمال مبارک مشرّف گردیده، جناب‌عالی را دعا نموده، نامه از خانش آوردگی را به دو دست ادب برآورده داد، لسانی را نیز از روی دانسته خود به خدمت اکسیر خاصیت تقریر فرمود.

جناب امیر روشن ضمیر نامه آن را سرگشاده خوانده از مضمون مندرجه آن آگاهی

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۰۸

یافته از روی مروّت و مسلمانی و از اشفاق خسروانی به ایلچی آن خطاب نموده فرمود که اینقدر کارها هرگز به خاطر ما نبود که فقیر و فقرا و بیوه بیچاره را تحت کرده، به جانب خوارزم لشکرکشی نماییم از بس که خان بی‌سروسامان تو در نابود ما به همراهی چندی از جماعت ترکمنیه اوباش لشکرکشی کرده رفته ایلاـتیه ترکمنیه لب آب را که در ظلّ حمایت ما آسوده حال فارغ البال نشسته بودند، بیچارگان را جلای وطن کرده کوچانیده آورده است. بدین سبب حمیّت پادشاهی گریبانگیر گردیده، لشکر سرانجام نموده، این هنگامه را در ولاـیت تو برپا نمودیم حالاـ هم باشد فقرایان لب آبی را که به طریقه اسیری آورده است رها نماید که هرکدام به وطن خودها روند. ما هم اسیران در بند افتاده را از سپاه و فقرایی که هستند از بند رها کرده از روی مسلمانی مابین عهد برادری کرده، خواهیم مراجعت نمودن، و الّا اگر بدون این ماجرا لشکر قیامت اثر اگر به بالای شهر خیوق گذر سازد حال ولایت به کجا می‌انجامیده باشد، گفته، یکی از محرمیه را به ایلچی خان اورگنج همراه کرده فرستاد. بعد از رسیدن ایلچیان اللّه قلی خان مسرور و مبتهج گردیده، هر سخنی که از جانب امیر صاحبقران شنیده بود همه را به جان و دل قبول نموده، عهد و پیمان را به ایمان مؤکّد کرده، اسیران را فرستادنی شده، گفت که اسیران چارجویی و لب آبی را آورده به جانب خوارزم کهنه گذرانیده بودیم. انشاء اللّه آدم فرموده همه را جمع کرده آورده به ایلچی ثانی روانه آن جانب می‌نماییم، گفته، دفعتا به ایلچی آمدگی، ایلچی همراه کرده، آنچه عرایض ضمنی که بود به عرضه مندرج نموده، ایلچیها را رخصت داده فرستاد.

در همین اثنای رو و آی ایلچیان میانه‌رو، قاصدان از جانب بخارای شریف پی‌درپی خبر رسانیدند که شیر علی خان خوقندی در بالای ولایت خجند لشکر کشیده آمده ...

یوز را که جناب‌عالی به حکومت ولایت خجند سرافرازی بخشیده بودند مشار الیه به سخنهای ابله فریب شیر علی خان فریفته شده، برآمده، دیده، ولاـیت را تسلیم نموده است. و نیز از این جانب دانیال اتالیق‌کنگس شهر سبزی و محمد کریم بی‌اباغلی یکه‌باغی هردو اتفاق نموده عرق دشمنی جبلّی خودها را در حرکت درآورده، فرصت خودها را

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۰۹

یافته هردو معا قوشون کرده، آمده قصبه چراغچی را قبه کرده دامن مضافات ولایت نسف را تاز و باز نموده‌اند.

و نیز ایلاتیه قنکرات و جماعت سرای هردو ایل ویرانی نموده، هرجا جمع شده، مصلحت فساد آمادگی دارند گفته، عرضه‌چی قوش بیگی خزاری پی‌درپی رسیدند.

بناء علیه از روی خاطر ناجمعی که به امیر صاحبقران رویداد شده بود لاـجرم از روی ناچاری و لاعلاـجی عهد اللّه قلی خان اورگنجی را استوار داشته، در نزد ایلچی آن مقدار ده دوازده هزار بندی را از سپاه تا فقرا از بند رها کرده سر هر بندی چار درمی کرم فرموده، رخصت انصراف ارزانی نمود.

بعد از آن امیر صاحبقران ظفرنشان از آنجا به دولت و به اقبال به جانب بخارای شریف مراجعت فرمود. بعد از گذشتن از قلعه فتنک جماعت اوباش ترکمنیه، پنج شش هزار کس جمع شده از تعاقب لشکری قره داده، پس مانده الامانیه و اورده بازارچی را گرفته، نگاهداشتن گرفت. زیرا که جناب‌عالی به عهد اللّه قلی خان اورگنجی اعتمادی نموده، به عقب لشکریه قراولان مقرری را نفرموده

بود. بالأخیر کیفیت این ماجرا را به خدمت همایون عالی رسانیده عرض بندگی نمودند.

امیر والاجاه چندی از امرای حشمت جایگاه را مع بهادران رزم‌آزمای نامی در عقب لشکر ظفرپیکر گذاشته پس و پیش لشکری را سرشته نموده طیّ مراحل فرموده تا به گذر ایلچیک رسیدند. بعضی از لشکری مع جناب‌عالی از گذر ایلچیک عبور فرمودند. بعضی الأمانیه به گذر خراج بیتک تا به گذر چارجوی رسیده از آنجا گذر نموده بودند.

جناب امیر صاحبقران سکندرنشان بعد از گذشتن از دریا به سرحدداران اطراف و جوانب رخصت نموده، خود جنابعالی مع امرای بخارای شریف عزم راه نموده، بعد از قطع منازل به پایه سریر اعلا_ رسیده چون لعل به کان و چون گوهر به عمان بر تخت فیروزبخت شاهی استقرار نموده، لوای سلطنت و معدلت برافراشت. در آن روز فقرا و فضلا و قضات کرام و سادات عظام ولایت به استقبال همایون عالی برآمده، گرد سم سمند جهان‌پیما را توتیاوار به دیده‌ها کشیده، زبان به دعای دولت جاوید طراز ابد دمساز گشودند.

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۱۱

گفتار در ذکر لشکر فرستادن امیر صاحبقران کشورستان به جانب ولایت خجند و از آنجا بی‌نیل مقصود معاودت نمودن

بر ضمایر حکمت مآثر خردمندان پوشیده نماند که چنانچه در بالای هزار اسب به سمع مبارک جناب‌عالی رسیده بود که حاکم خجند به اغوای مفسدان، به شیر علی خان خوقندی بیعت نموده، ولایت خجند را تسلیم آن کرده بود. از این وجه به ولایت اوراتپه و در میان ایلا_تیه قرق یوز تذبذب رویداد شده، هرج و مرج افتاده بود. بناء علیه بعد از مراجعت فرمودن از بالای ولایت اورگنج، فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امارت پناهان و ایالت آگاهان، دولتخواهان، اسحاق بیگ‌بی سمرقندی و عادل دادخواه اورکوتی هردو نامور سپهسالار لشکر گردیده، مع حکّام ذوی الاحترام میانکالات، مع قول دیزق و اوراتپه همراهی نموده، رفته ولایت خجند را محاصره نمایند.

حسب الفرمان عالی صاحبقرانی دولت دستگاهان مذکورین بدین امر عالی مبادرت نموده، بعد از رسیدن به ولایتهای خودها، سه چهار روز استراحت کرده، از آنجا موافق فرمایش عالی سپاه کینه‌خواه را مرتب نموده، از وطنهای مألوف برآمده، رو به مکان و مقصد نهاده، بادیه‌پیمای سرعت گردیده، راهی شده به ولایت دیزق رسیده، از آنجا مع نوکریه دیزقی رهنورد گردیده، به ولایت اوراتپه رسیده، قول قرق‌یوز را جمع نموده پیش‌انداز کرده، بی‌تحاشی به بالای خجند رفته، مدت یک ماه سعی و کوشش نموده ولایت خجند را محاصره نمودند، میسّر نشد.

بالأخیر میران مأمور مذکور به فرمایش عالی مراجعت نموده آمده، هرکدام به ولایت خودها قرار گرفتند.

چنین گویند که شیر علی خان خوقندی به مصلحت دولتخواهان خود عمل نموده بعد

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۱۲

از به دست درآوردن ولایت خجند به اللّه قلی خان اورگنجی و به خواجه قلی پروانچی شهر سبزی و به محمد کریم بی‌یکّه باغی خط و خبر کرده، آدم فرستاده، گفته بوده است که وقت یارمندی و محل مدد است اگر آن حکومت آگاهان روز ناآمده را اندیشه کرده در این وقت اگر از دامن مملکت محروسه پادشاه دامن‌کشی نمایند، شاید که به همین قدر تردّد قوشون ماوراء النهر از بالای خجند برداشته شود، گفته، به هرکدام آنها مکرر قاصدها روانه نموده بوده است. چنانچه که سابق از این هم خواجه علی پروانچی شهر- سبزی و محمد کریم بی‌یکّه باغی هردو مفسدان کورنمک به خط و خبر شیر علی خان خوقندی و اللّه قلی خان اورگنجی عمل نموده، از راه راست و شیوه مسلمانی انحراف ورزیده، در چندین مورد به دامن مضافات محروسه قرشی و خزار دست دراز کرده بودند و لیکن از این کردارهای ناشایسته ناصواب هردو مفسد خانه‌خراب، ملالی در طبیعت مبارک امیر کامیاب طاری

گردیده بود امّا موردش را نایافته، در وقت ساعتش موقوف گذاشته، مواسا و مدارا می‌ورزید. اینچنین همین سال را هم تا به بهار آینده را به اهمال گذرانیده، مترصّد وقت بود.

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۱۳

گفتار در ذکر مشورت نمودن امیر صاحبقران ظفراقتران در باب تسخیر ولایت شهر سبز و یکّه باغ مع توابع و لواحق آن

در تاریخ سنه ۱۲۶۰ بود که جناب امیر جهانگیر روشن ضمیر از روی رویّه افکار و تدبیر ارکان دولت را جمع نموده، مشورت انداخته، گفت چنانچه که الحال نزاعی که میان ما و اللّه قلی خان اورگنجی به شرایط عهد و امان یک نوع برطرف شده، به اصلاح انجامید، تا نقض عهد از جانب وی نشود از ما نخواهد شدن و نیز قصد یورش جانب فرغانه را هم الحال موقوف گذاریم. همین‌قدر به تجربه به جناب ما معلوم شد که در میان محکوم و قلمرو ما هردو مفسد کورنمک که خواجه قلی پروانچی شهر سبزی و محمد کریم بی‌اباغلی یکّه‌باغی است.

جناب‌عالی ما تا به الحال ایلاتیه کنگس و خست فرزند یک پدر فرض کرده این جماعت را از وجه هم‌جواری و همسایگی به مناسبت خویشی و تباری شریک دولت و دولتخانه عالی دانسته، شفقت و مرحمت سلطانی را از باره اینها دریغ ناداشته، هرکدام را به منصب جلیل القدر سرافرازی بخشیده‌ایم باوجود آن هردو مفسد بخت برگشته قدر مرحمت و مهربانی عالی را نادانسته از کمال ناسپاسداری و کوتاه‌اندیشی خودها خلل را در مملکت محروسه ما روا داشته، اراده ویرانکاری نموده، به اطراف عالم از جانب ما استغاثه نموده، خط و خبر می‌کرده‌اند. و نیز سخنان دشمنان دولتخانه را هم حلقه‌وار در گوش کرده عمل می‌نموده‌اند. از این وجه بعد الیوم به خود واجب داریم و لازم گردانیدیم که تا جزا در کنار هردو مفسد بدنهاد نگذاریم رفتار جانب دیگر را روا نداریم.

در جواب امیر صاحبقران دارا نشان همه سرهنگان و ارکان دولت زمین عبودیت به لب ادب بوسه داده، جناب‌عالی را دعا نموده، گفتند که در واقع تا غبار فتنه هردو مفسد

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۱۴

بدنهاد از میان قلمرو عالی برداشته نشود، به فراغ خاطر و به دلجمعی، اراده دیگر جانب کرده نمی‌شود گفته، حضار مجلس همایون مصلحت را در یکجا قرار دادند.

بعده خاقان اعظم فرمانفرمای اهل عالم به مشورت و به صوابدید دولتخواهان عمل نموده منشی بلاغت‌شعار فصاحت‌آثار را طلب نموده مبارکنامه‌های سپارشات مرقوم فرموده که به رسیدن مبارکنامه عالی هرکدام از حکّام ذوی الاحترام جماعت نوکریه را کوروک دیده به درستی اسب و اسباب آنها کوشش نموده، مستعد خدمت شده، می‌ایستند. به رسیدن خبر ثانی فی الفور عزم راه نموده از روی سپارش عالی به رکاب ظفر انتساب همایون عالی ملحق می‌شوند. بعد از این سپارشات به فرمان شاه والاصفات، نیابت پناه حشمت دستگاه عبد الصمد خان ایرانی مع افواج سرباز، لوازمات توپ و توپخانه و اسباب آتشخانه را مهیا نموده عازم راه گردید.

بعده امیر صاحبقران ظفراقتران لوای گردون‌سای شاهنشاهی را بر اوج مهر و ماه افراشته، کوس و گورکه و سنج و دمّامه را بلندآوازه کرده به روز نیک و به ساعت سعد به اشهب بادپای فرخنده سیما سواری نموده، از قبهٔ الإسلام فاخره بخارای شریف قدم بیرون نهاده عزم راه نمود.

نظم

سوی کیش شد شاه جمشید فربه خیل سپاه قیامت اثر

برافراخت رایت شه کامکاربه تسخیر آن حصن کیوان‌مدار جناب شاه کامیاب فرخنده مآب، اولا مرتبه، به طوف مرقد منوّر مطهّر

حضرت خواجه بزرگ حضرت بهاء الحق و الدّین- نوّر مرقده- فایض گردیده، به اولاد امجاد آن حضرت و سایر ساکنان عتبه فلک مرتبه هدایا و نذورات بخشش نموده، از آنجا به فرّ اقبال، پا به رکاب ظفر انتساب نهاده، رو به منزل مقصد کرده، به راه میانکال درآمده روان گردید.

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۱۵

نظم

چو شد منتشر قصه عزم شاه‌به جنبش درآمد ز هرسو سپاه

درآمد ز هرجانبی لشکری‌روان گشت جیشی ز هرکشوری حکّام ذوی الاحترام هرولایت مع تومانات خودها در اثنای راه برآمده، به جمال مبارک مشرّف گردیده، رکاب ظفرمآب را بوسه می‌دادند. شهریار ظفرکردار به همین اسلوب رفتار به سه منزل در ولایت کته قورغان رسیده، در آنجا سه روز استراحت نموده، از آنجا به راه جام درآمده به مقدم مسارعت مسافت قطع فرموده، به سه منزل دیگر به قصبه چراغچی رسیده، نزول‌اجلال ارزانی فرموده، خیمه و خرگاه و اثاثه و بارگاه را برپا نموده قرار گرفت، در این سرزمین نزهت‌قرین لشکرهای اطراف و جوانب پیاپی رسیده، استسعاد بساط بوسی را دریافته، به اطراف اوردوی معلّی قرار می گرفتند. حکّام ذوی الاحترام هربلاد به رکاب نصرت مآب جبهه‌سا گردیده، جناب‌عالی را دعا می‌نمودند.

اولا- پادشاه عالی‌تبار ذوی الاقتدار به مشورت دولتخواهان عمل نموده به جانب شهر سبز و یکّه باغ دو کس را به طریقه ایلچیگی روانه نموده، سخنهای مرحمت‌آمیز صلح‌انگیز به مبارکنامه عالی مرقوم نموده، فرستاد. لسانی را هم تعیین فرمود که اگر می‌خواهد که سالهای سال به وطنهای خودها مرفّه الحال و فارغ‌بال نشینید باید که بی‌دهشت و هراس آمده به استسعاد رکاب‌بوسی عالی فایز شوید. و الّا بدون این روش، جنگ و جدال و فرخاش و قتال را آماده باشند.

بعد از ورود قاصدان هردو مفسدان نکبت‌نشان، به فرمان عالی مبادرت ناکرده، عناد پیشگی و سرکشی آغاز نموده، در جواب سخنهای پراکنده ناملایم سراپا همچون سخنهای ابلیس همه پرفن و فریب و تلبیس گفته، هرکدام معذرت‌نامه عرضه داشت کرده، برآمده دیدن را الحال قبول ناکرده، در وقت دیگر در توقف انداخته قاصدان را بازگردانیدند.

امیر صاحبقران ظفرتوأمان از مقال مفسدان برآشفته فی الفور ارکان دولت را جمع

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۱۶

نموده در این باب از آنها مصلحت جست. امرای نیک‌رای دانش‌فزای، زمین عبودیت به لب ادب بوسه داده، چنین عرض بندگی نمودند که:

نظم

مخالف نگردد به جان دوستدارمغیلان نیارد بجز خار بار

ز اعدا نجوید وفا هوشمندکه ریحان نروید ز تخم سپند

ندید از نی بوریا کس شکرکه گوهر به کوشش نگردد دگر

کسی را که باشد بدی در نهادنیارد بجز فکر تلبیس یاد

سرانجام اعدا نباشد نکوبود بدکنش را جهان کینه‌جو چنانچه گفته‌اند که چون کسی را که بخت و سعادت یاوری ننماید، پند و نصیحت و نیکخواهی او را سودمند نیفتد چون این هردو فرقه ضالّه پروحشت را که کینه دیرینه از حقد و حسد دائمی غبارکلفت و محنت را بر سر خودها می‌بیزند گرد ادبار و شقاوت را بی‌ملاحظه از هرسو درباره اقبال برمی‌انگیزند. زهی بی‌دولتی و بدبختی این طایفه مردم که از چنین دولتخانه عالی که امیدگاه خلق اللّه است سرپیچیده گردن جسارت و طغیان می‌افرازند. پس لازم و لابدی همین‌که قوشون ظفرمشحون را در بالای این هردو بلاد رهنمونی کرده آن دو فریق فساد آماده را از وطن مألوف جدا نموده، جزا

در کنار آنها گذرانیم. چنانچه که بزرگان متقدّمین گفته‌اند:

نظم

بلی هرچه هست از ثواب و خطاست‌سبب دارد امّا مسبّب خداست

چو خواهد که ویران کند کشوری‌شود پایمال بلا سروری

مسلط کند دیو طغیان بر اوبه پندار خودبینی گردد فرو

چو از حدّ خود پا فراتر نهدعنان را به دست جسارت دهد

فتد بر سرش قاهر کامیاب‌شود او گرفتار و ملکش خراب

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۱۷

پس به مشورت امرای نامدار و دولتخواهان ذوی الاقتدار، پادشاه کامکار سعادت‌یار، اولامرتبه، به ساعت فرخنده و به زمان خجسته عنان عزیمت به صوب ولایت یکّه باغ معطوف داشته، با لشکر بی‌کران راهی شده آمده در محاذی بلاد مذکور فروذ آمد. به فرمان قضا جریان لشکر نصرت‌نشان اطراف ولایت یکّه باغ را چون حلقه نون فرو گرفتند کسی را از اعدا حدآرایی نشد که از درون قورغان برآمده در بیرون میدان‌داری نماید.

فی الفور به فرمان شاه خورشید کلاه امرای نیکخواه مع حکام ذوی الاحترام و سرحدداران نیکوانجام از هرجانب ولایت، مورجل گرفته روبه‌رو سنگرها را پیش برده سورن می‌انداختند. عبد الصمد خان نایب مع جماعت سرباز قادرانداز از چار حدّ قورغان توپهای قلعه‌کوب را خوابانیده به ضرب توپ غنبورك دود از نهاد درونیان می‌برآوردند. پس به همین نسق مدت دو روز سعی و کوشش نمودند. خواجه قل پروانچی شهر سبزی قبل از رسیدن لشکر ظفرپیکر مقدار دو هزار ایلغر به یکّه باغ فرستاده بود به ایلغریه مذکور معلوم شد که محافظت نمودن این ولایت از حیّز امکان بیرون می‌نماید.

لاجرم سپاه کنگسیه به بهانه شبیخون زدن دو بولك شده، از دو دروازه برآمده، ضرب راست به جانب کوه رویه نگاه کرده بدر رفتند. از رویداد این مقدمه نوکریه یکّه باغ را پر و بال یکباره شکسته گردید. همه را از ترس جان دست و پای سستی آورده، کارکرده و راه رفته خودها ندانیستند.

علی الصّباح روز سیوم که خورشید خاور به امر ملك داور جهانفروز حصار ظلمانی را مسخّر نمود، فرمان قضاجریان از مکمن قهر سیاست امیر صاحبقران صدور یافت که همه امرای صاحب حشمت و دولتخواهان ذی‌شوکت کما حقّه، سعی و کوشش نموده مساهله را روا ندارند.

حسب الفرمایش عالی عبد الصمد خان نایب اولا مرتبه، توپخانه عالی را مع جماعت سربازان پیشتر برده، شلنگ نموده، کل برجهای دروازه انارستان را زده مع دروازه خانه آن به خاك برابر ساخت. و از جانب دیگر لشکر سمرقندی و میانکالی سورن انداخته سنگرهای خودها را پیش برده تا به دروازه رسانیدند. و از طرف دیگر قول قرشی و

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۱۸

خزاری و چراغچی که به دیوار قورغان رخنه انداخته درصدد درآمدن بودند که در همین حین بگیر و بدار، محمد کریم بی‌مفسد مع نزدیکان خود و با همراهی اولاد و اتباع، جنگ و گریز کرده از یك جانب برآمده و از لشکری خلاص خورده بدر رفت.

خلاصه کلام نیکوفرجام اینکه لشکر فیروزی اثر به نیروی اقبال از هرسو به بلاد مذکور داخل گردیده، چنان حصن حصینی را به قهر و غلبه مسخر نموده، به صغیر و کبیر و برنا و پیر ترحّم ناکرده، همه را به باد تاراج بر باد دادند. بعد از آنی که سرانجام کار آن دیار به انتظام انجام یافت امیر صاحبقران جلالت‌نشان به فتح و فیروزی تمام و نصرت و بهروزی مالا کلام عنان تکاور جهان‌پیمای کشورگشا را معطوف داشته در نیکوترین اوان مع دولتخواهان سعادت‌نشان داخل آن حصار گردیده، نقّاره شادیانه را بلندآوازه

گردانیدند.

چون خاطر انور شهنشاه عالم‌پناه از وجه بلاد یکّه باغ جمعیت تمام یافت، یکی از امرای دولت را در آن ولا-حاکم بالإستقلال نموده، آنگاه فرمان عالی صدور یافت، که میران ایراول مقدمه سپاه ظفرپناه را به جانب ولایت شهر سبز کشیده راهی شوند. میران مأمور مذکور به فرمایش عالی اونک و سول و قلب و جناح لشکر قیامت‌اثر را مرتب نموده به رهنوردی درآمده، به وقت پیشین رسیده، در لب دریای شهر سبز در محاذی قورغان دهیک فروذ آمدند. مفسدانی که به فرموده خواجه قل پروانچی مفسد به درون قورغان دهیک قرار داشتند، فی الفور همه از ترس و بیم و هراس، از یک جانب قورغان برآمده بدر رفتند. قورغان دهیک نیز بی‌محاربه و بی‌مقاتله به دولتخانه عالی تعلق یافت.

خواجه قل پروانچی مفسد را از رویداد این واقعات جان از دست و پای آن برآمده، به درون باغات شهر به هرجانب می‌دوید. بالأخیر، علاج کار خود را نایافته، دروازه شهر را به روی سپاه منصور کشیده، حصاری شد. القصه امروز را به همین نسق گذرانیده شب در لب دریا فروذ آمده، لشکرگاه کرده قرار گرفتند.

روز دیگر خواجه قل مفسد بدنهاد به مشورت نزدیکان و هواخواهان خود عمل نموده، یکی از سادات معتبر ولایت خود را برآورده، به خدمت امیر صاحبقران توبه و

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۱۹

تضرّع بسیاری کرده امان طلبید. جناب‌عالی از روی اشفاق و مراحم خسروانی به ایلچی فرستاده آن مرحمت نمودند که اگر انقیاد و اطاعت آن به جناب ما صمیمی باشد بی‌تحاشی و بی‌هراس برآمده رکاب ظفرانتساب ما را بوسه بدهد از گناهش درگذشته، ولایت کیش را دربست مع ولایت یکّه باغ به وی مهربانی می‌نماییم و الّا روزی که به سر یکّه باغی افتاده است، این جماعت هم می‌بینند. پس برین تقدیر ایلچی آن دو سه مراتب رفت‌وآمد کرده بالأخیر پیمان را به ایمان، مؤکّد نموده، اطاعت پادشاه عالم‌پناه را به جان و دل قبول نموده، تحفه و هدایای بسیاری فرستاده، خود آن هم از تعاقب به آستان‌بوسی عالی رفتن را جزم نمود.

امیر صاحبقران خلافت‌مکان یک بار دیگر هم ملتمس آن را مبذول داشته از بدکرداری آن درگذشته، از آن ولا مراجعت فرموده آمده به ولایت چراغچی نزول فرموده از آنجا حاکمان قلاع و قصبات اطراف و جوانب را به خلعتهای فاخره سرافرازی بخشیده رخصت فرمود. امیر پاک‌دین عدالت‌آیین را از وجه یکّه باغ و شهر سبز فی الجمله خاطرجمعی رویداد شده، سرانجام کار به خوشی و به خرسندی به انتظام انجامید. جناب‌عالی مع نصرت و فیروزی از آنجا عزم رهنوردی را به خاطر آیینه مظاهر خود جزم نموده، عنان سمند جهان‌پیما را به صوب مستقر سریر خلافت مصیر معطوف داشته، مراحل طی نموده، در نیکوترین هنگام فرح انجام به دار الخلافه بخارای شریف داخل گردید. فقرا و فضلا و ایل و اولوس این ولا را از شرف قدوم میمنت لزوم خود مسرور و فرح‌آگین گردانید. کلان و خورد ولایت به جمال جهان‌آرای مبارک مشرّف گردیده جناب‌عالی را از سر صدق و اخلاص دعا نمودند.

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۲۱

در همین تاریخ سال مذکور آمدن جعفر خان غجر مع بیست هزار لشکر به فرموده شاه تهران در بالای مرو شاه جهان به قصد جماعت تکّه و از آنجا بی‌نیل مقصود گشتن آن

چنین گویند که جماعت ترکمنیه تکّه، سابق از این، در ولایت سرخس متوطّن بود.

از بس که جماعت تکّه از وجه همسایه گریبانگیر بودن به ولایت قزیلباش رعایت همسایگی و همجواری را ناکرده آنا فآنا اطراف و جوانب مشهد مقدس را تاز و باز نموده، زن و مرد و صغیر و کبیر قزیلباشیه را اسیر کرده آورده به ولایتهای اورگنج و به جانبهای لب آب آمویه فروختن گرفتند.

از این وجه سرحدداران و بادیه‌نشینان مردم قزیلباشیه به تنگ آمده، به شاه تهران عرضه داشت نمودند. شاه طهران در آن اوان جعفر خان نام سرهنگ خود را سرآمد نموده، به همراهی بیست هزار لشکر به جانب ولایت سرخس فرستاد. لشکر فرموده آن آمده سرخس را محاصره نموده به تنگ آورده بود که کلانان تکّه عهد و پیمان نموده برآمده، جعفر خان را دیده بیلاکات وافره کشیدند. باوجود آن عهد و پیمان سردار لشکر چندی از کلان شوندگان نام‌آور جماعت تکّه را آق اویلی نموده کوچانیده گرفته به جانب ایران زمین مراجعت فرمود.

بعد از دو سال از آن تاریخ چندی از آدم شوندگان جماعت تکّه به آستان مراد رسان آمده از وجه کلانان آق اویلی شدگی به خدمت جناب‌عالی عرض بندگی نمودند. جناب امیر روشن ضمیر از روی اشفاق سلطانی و از جهت مراحم مسلمانی مذهب ملت محمدی را به خاطر عاطر آیینه مظاهر پرتوافکن نموده، غلام دربار عالی سبحان قلی توقسابه را از همین وجه به جانب شاه طهران به طریقه ایلچیگی روانه نموده و نیز از

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۲۲

چندین وجه سپارشات ملکی را هم به نامه شاه طهران اشارت فرموده فرستاد. ایلچی مشار الیه بعداز مرور ایام به ولایت تهران رسیده قاعده و قانون ایلچیگی را بر جای آورده، نامه سراسر هنگامه را برآورده داده سپارشات لسانی را به چرب زبانی به خدمت شاه طهران تقریر فرمود. شاه عالم‌پناه از مضمون مندرجه نامه بسی فرحت‌آگین گردیده، ایلچی مومی الیه را از حد افزون نوازش فرموده، از هر وجه سرافراز گردانید. در وقت مراجعت ایلچی مرحمتهای مجدّد نموده، آق اویلی‌های جماعت تکه را هم همراه کرده فرستاده بود. چنانچه که آق اویلی‌های جماعت تکه به ولایت سرخس آمده به وطن خودها قرار گرفتند. باز جماعت تکه عادت کهنه خودها را جاری کرده، به دستور سابق دامنه‌های مملکت محروسه قزیلباشیه را تاز و باز نمودن گرفتند.

شاه تهران دیگرباره در بالای جماعت تکه قوشون فرستادنی شد. جماعت تکه آمدن لشکر قزیلباشیه را شنیده از ولایت سرخس مقدار چهل هزار خانه‌وار تکه یکباره کوچیده آمد به لب دریای مرو شاه جهان، بیلی ترکمنیه سارق و سالور قرار گرفتند. از بس که جماعت تکه مقدار چهل هزار خانه‌وار بلکه بیشتر بود جماعت سارق و سالور مقدار پانزده بیست هزار خانه‌وار بودند، بعد از چند وقت جماعت تکّه بطّالی نموده، زیاده سری کرده، جماعت سارق و سالور را از قلعه مرو و از قصبات لب دریای مرو برآورده خود آنها وطن مألوف هردو ایلاتیه را صاحبی نمودند.

هردو ایلاتیه مذکور علاج خودها را نایافته از وطنهای اصلی خودها جدا شده، و زمینهای مراتع خودها را دست پرتاب برباد داده، به دو طرفه دریای مرو از روی ناچاری قرار گرفتند. با وجود همین‌قدر تعدی و زیاده سری که هردو ایلاتیه از جماعت تکه دیدند با ضم آن، هر سر چند وقت اشرار و الأمانیه تکه مال و مواشی جماعت سارق و سالور را تاز و باز نموده و تعدیها می‌نمودند.

از این وجه هردو جماعت بسیار به تنگ آمده کلانان هردو ایلاتیه به دربار گردون‌مدار عالی آمده، از جماعت تکه دادخواهی نمودند. جناب‌عالی کردار ترکمنیه را مثل گوشت خر و دندان سگ گفته عرض آنها را گوش ناکرده التفات نفرمود. از بس که در

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۲۳

مورد قوشون ظفر نمون در بالای فرغانه بودن بنابر روی رعایت اللّه قلی خان اورگنجی از همین جماعت سارق و سالور کردارهای ناصواب به ظهور آمده به رعایای اطراف و جوانب ولایت چارجوی و لب آب ضرر کلی رسانیده بودند. بالأخیر کلانان هردو جماعت از دولتخانه عالی به درد خودها دوا نایافته، امید خودها را منقطع نموده، از بی‌اندیشگی از راه و رویّه مسلمانی روگردان گردیده، رفته به شاه شیعه عار خودها را پرتافته از جماعت تکّه استغاثه نمودند. شاه طهران ملتمس آنها را مبذول داشته چند سردار معتبر خود را مع بیست هزار لشکر به جانب مرو شاه جهان در بالای ایلاتیه تکه فرستاد. لشکر مذکور آمده به یارمندی ایلاتیه سارق و سالور، جماعت تکه را به درون ولایت مرو قبل نمودند.

بعد از آنی که مدت محاصره آن ولا به دیری انجامید، کلانان جماعت تکّه به دولتخانه عالی صاحبقرانی رجوع نموده، از شرّ غیر دین پناه طلبیده، عرض بندگی نموده، فرستادند عرق مسلمانی و غیرت دین و آیین حضرت ظلّ اللّهی در حرکت آمده، دو سه کلمه سخنهای دلخراش به مبارکنامه عالی درج نموده، پادشاه خواجه نام یکی از سادات عظام را به طریقه ایلچیگی به جانب ولایت مرو شاه جهان به سوی سرداران لشکر قزیلباشیه فرستاد. رقعه سیاست‌انگیز ارسال نموده فرمود که اگر چندی که ایلاتیه ترکمنیه مردمان اوباش بادیه‌نشین بی‌عاقبت می‌باشند و لیکن در راه و روّیه مسلمانی به این‌جانب هم‌مذهب و هم‌ملت می‌باشند. واجب و لازم می‌داریم که در این موردها بنابر خاطر ضعیف ضعفا و فقیر فقرا آن جماعت اشرار را در ظلّ حمایت خود محفوظ داشته، صیانت نماییم. باید که به رسیدن رقعه، خاطرخواهی این‌جانب را مرعی داشته آن جماعت را در ظلّ حمایت این‌جانب حواله نموده، به راه آمده خودها مراجعت نمایند و الّا لشکر منصور ماوراء النهر به صد اشتیاق در طلب غزا استعداد تمام دارند. به اندک اشارت چون بلای ناگهانی خواهند رسیدن.

بعد از آنی که خواجه مشار الیه مبارکنامه عالی را به سرداران غجر رسانیده، سرداران غجر از مضمون مبارکنامه آگاهی یافت فی الفور شاه طهران مبارکنامه صاحبقرانی را به

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۲۴

دست قاصدی داده روانه نمودند.

در جواب مبارکنامه عالی شاه طهران رقعه اتحادمندی نوشته، لشکر فرستاده را طلب نمود. پس بدین سبب ایلاتیه تکّه از مضیق محاصره خلاص گردیده، صغیر و کبیر و برنا و پیر جناب‌عالی را دعا نمودند. پس در همین مورد به فرموده ذات عالی ایلچی خواجه مذکور جماعت تکه را مع جماعت سارق و سالور گرگ‌آشتی داده، به خدمت امیر صاحبقران معاودت فرمود.

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۲۵

گفتار در ذکر مخالفت نمودن خواجه قل پروانچی نکبت‌نشان بی‌سروسامان به امیر صاحبقران ظفراقتران و دیگرباره لشکر کشیدن شاه والاجاه عاقبت‌اندیش در بالای ولایت کیش و به دست آمدن قلاع و قصبات اطراف و جوانب آن

بر خاطر خردمندان روشن و مبرهن باد چنانچه که قبل از این بعد از مراجعت فرمودن امیر صاحبقران اسکندرنشان از بالای شهر سبز، خواجه قل پروانچی مفسد، موافق عهد کرده خود در صدد آمده دیدن جناب عالی شده بود که در همین اوان تردّد آن، از جانب دوست محمد خان افغان قاصدی آمده، رقعه‌ای برآورده، داده، خبر رسانید که دوست- محمد خان بنابر تقاضای خواجگان بلخی آقچه‌گی و به سبب طلبکاری حکیم خان والی تاشقورغان، اکرم خان و افضل خان نام هردو پسر خود را مع لشکر فراوان به جانب چار- ولایت فرستادنی شده، تردد نموده ایستاده است. باید که بنابر خاطرخواهی آن‌جانب از روی رعایت پدری و فرزندی دست خود را از دامن دولت پادشاه بخارا کوتاه نموده، دلبستگی بدان جانب نمایید.

اینچنین پیشتر از این هم دوست محمد شاه به جانب خان خوقند و به جانب خان اورگنج همین طریقه خط و خبر کرده، قاصدها روانه نموده بود. همه این تردّدها به خاطرخواهی شما کرده ایستاده است.

خواجه قل پروانچی مفسد نادان لسانی را بدینسان از قاصد دوست محمد خان افغان شنیده، رقعه آن را هم گشاده مطالعه نمود. مضمون آن به زبانی موافق می‌باشد و از رویداد این واقعه در حیرت فرو رفت. زیرا که دوست محمد خان کابلی قبل از این در

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۲۶

زمان ماضی در اثنای مراجعت نمودن از بخارای شریف، گذارش به شهر سبز افتاده، چند روز در آن ولا استقامت نموده، به خواجه قل پروانچی عهد پدری و فرزندی کرده بود. چنانچه که در آن‌وقت چند توپ غنبورك را به پیش نظرش ریزانیده، از اطراف شهر

«کتاب» سنگر فرموده، گوشه کاریهای سپاهیگری را موافق دانش خود به خواجه قل مفسد تعلیم کرده، رفته بود. از بس که دوست محمد خان افغان مرد کهنسال و پردیده و تجربه کار بود، مردمان زمان او را زال زر ثانی لقب کرده بودند. بناء علیه در این وقت بنابر خط و خبر دوست محمد شاه کابلی رای فسادنمای آن مفسد بدنهاد از راه راست و جاده مسلمانی منحرف گردیده، در انزوا به بعضی هواخواهان خود از این باب مشورت فرمود. آن بدطینتان بدنهاد، پرده از روی کار فتنه و فساد گشاده، گفتند که آباء و اجداد تو به پادشاهان بخارا یک نوع زمانه‌سازی کرده برآمده دیدن را قبول نکرده‌اند، تو هم نیز به راه و رویه قدیمی قدم نهاده، سلوک آنها را مسلوک داری، بسیار خوب است.

خواجه قل پروانچی مفسد بدین‌گونه سخنان ابله‌فریب ناقص کوته‌اندیشان، نقض عهد نمودن را پیشنهاد خاطر خود گردانیده، از رفتن به جانب آستان مراد رسان ممنوع گردیده، از شرف استسعاد دست‌بوسی جناب‌عالی محروم ماند.

نظم

هم از رای کج‌پیشه ناکسی‌بگشت از طریق سعادت بسی

به ادبار شد نکبتش راهبرز اقبال بگریخته سربه‌سر پس بدین سبب فسحت‌آباد دنیا را به خودش تنگ گردانیده، در مضیق حیرت و حیرانی و در بادیه سرگردانی فرو ماند.

بعد از اراده کج‌اندیشی و فساد آمادگی، به مشورت کلانان ولایت، ایل و اولوس را جمع کرده، در مدت یک ماه اطراف شهر «کتاب» را از بیرون باغات، قره‌قورغان ترتیب داده، و در هرجا توپخانه‌های مستحکم مرتّب نموده، مقدار چهل توتا غنبورک به اطراف ولایت مع مرکنان توپچیان مقرر فرموده، بالکلیه دل به محاربه و فرخاش نهاد.

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۲۷

نظم

کسی را که بخت بد آرد به راه‌ماندم به پای خود افتد به چاه پس به همین تاریخ دوست محمد خان کابلی افغان که کینه دیرینه از امیر صاحبقران به خاطر داشت از روی جهل افغانی فرصت نگاه می‌داشت. چنانچه در همین هنگام اکرم خان و افضل خان نام هردو پسر کلان خود را به قوشون بی‌کران سرآمد نموده، به جانب امّ البلاد بلخ فرستاد. خواجگان بلخی که پسران سید پارسا خواجه نقیب بلخی می‌باشند، هردو برادر از روی کم‌فطرتی و بی‌دانشی، بی‌معارضه جنگ و جدال، از بلاد بلخ آقچه برآمده و اکرم خان و افضل خان را دیده اطاعت نمودند. زیرا که قبل از این خواجگان مذکور به کورنمکی دولتخانه عالی مشعوف گردیده، از ترس جان خودها به جانب دوست محمد خان رسل و وسائل ارسال می‌نمودند. بعد از برآمده انقیاد نمودن، هردو نقیب‌زاده را مع اهل و عیال و اطفال کوچانیده، به جانب پایتخت کابل روانه نمودند. پس اکرم خان و افضل خان هردو برادر به فرموده پدر خودها به ولایت بلخ آقچه متصرف گردیده، دو هزار نوکریه افغانیه را به طریقه ایلغر نگاهداشته بقیه قوشون را به جانب ولایت کابل بازگردانیدند.

و نیز در همین تاریخ بردی‌یار ایشیک آقاسی یوز- حاکم اوراتپه- وفات نمود جناب عالی به جای آن اسحاق بیک منقت را به ولایت اوراتپه حاکم نموده فرستاد. بعد از گذشتن یک سال کامل به خاطرخواهی ایلاتیه نگاه کرده عیسی دادخواه یوز را که عمری به دولتخانه عالی به سر می‌برد و مشارالیه را به ولایت مذکور حاکم بالإستقبال نموده، به یرلیغ لازم الإمتثال گرامی سرافرازی بخشیده، روانه آن دیار نمود.

بر ضمایر خورشید نظایر خردمندان پوشیده نماند که چنانچه که خواجه قل پروانچی مفسد سست‌نهاد بدعهد، قدم از جاده اطاعت و انقیاد بیرون نهاده، عهد ایلی و آشنایی را برطرف کرده، سلسله جنبان مخالفت گردیده، با مخالفان اطراف و جوانب خط و خبر کرده، اغواگری کردن گرفت. بدین سبب رای عالم‌آرای صاحبقرانی همگی همت را بر آن گماشت که دیگرباره مع لشکر

ظفرپیکر بدان صوب عزم فرموده، دمار از روزگار

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۲۸

کنگسیه مفسد برآرد. پس برین نیّت صافی طویّت پادشاه ظفرپناه با حمیّت از اطراف و جوانب قلمرو ولایت لشکر بی‌کران فراهم آورده، عنان عزیمت را به جانب ولایت شهر سبز معطوف داشته، آمده در قصبه چراغچی نزول اجلال ارزانی فرمود. از آنجا به مشورت ارکان دولت و امرای صاحب مصلحت عمل نموده، به جانب خواجه قل مفسد ایلچی فرستاده، هرچند نصایح مشفقانه نمود، آن بدمست باده غرور به خود نیامد، بلکه از غایت مستی سخنهای پراکنده گفتن آغاز نمود.

جناب شهنشاه سلیمان دستگاه، سپاه ظفرپناه را از ولایت چراغچی اونک و سول مرتب نموده از آنجا به فرّ و اقبال کوچ کرده آمده، در محاذی شهر کتاب فروذ آمده، فرمان واجب الاذعان به محاصره شهر کتاب صدور یافت. خواجه قل پروانچی مفسد مع نوکریه خود از باغات شهر بیرون‌تر برآمده، هرچند جدّ و جهد و سعی و کوشش نمود که دم قوشون ظفر- نمون را گردانیده، به سیلاب بلاخیز آفت‌انگیز سدّ راه شود، میسّر نشد. لاجرم از روی اضطرار آن مفسد بی‌عار، جنگ و گریز کرده رفته به درون سنگر قبل شد بالأخیر امیر حشمت‌جاه مع خیل سپاه تا به یک ماه اطراف شهر «کتاب» را منزل به منزل طی نموده، زراعتهای اطراف و جوانب را خورانیده، سیر و سیاحت می‌نمود. در این مدت محاصره شهر «کتاب» قورغانهای اطراف و جوانب ولایت شهر سبز فتح شده، بعضی به جنگ و جدال، بعضی آن بی‌معارضه و فرخاش قتال به دولتخانه عالی تعلّق یافته بود.

بعد از تمادی ایّام خواجه قل پروانچی مفسد بی‌سرانجام می‌خواست که به دستور سابق هر ساله به عهد و امان دروغ و به سخنهای دلفریب بی‌فروغ مصالحه نموده، جناب‌عالی را به جانب بخارای شریف گرداند. در این باب هرچند جدّ و جهد نموده سادات عظام و علمای کرام ولایت را به خدمت اکسیر خاصّیت امیر صاحبقران فرستاده، تضرّع و التماس نمود، به جناب امیر جهانگیر روشن ضمیر التجای آن مقبول نیفتاد.

چنانچه که مدت محاصره بلاد کیش به دو ماه انجامید، زراعتهای بیرونی همه زیر سم مراکب لشکر منصور تلف و ناچیز گردید. کشت و زراعتهای اندرونی مع باغ و بوستانها

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۲۹

نیز از کثرت فقرایان و ایلاتیه کرن متلاشی و نابود شده و برهم خورده بود. بالأخیر امیر صاحبقران سکندرنشان به مشورت دولتخواهان عمل نموده به قورغان دوآبه و به چراغچی و یکّه باغ و به سایر قصبات میانهای دره مقدار پنج هزار نوکریه را مع چند سردار ایلغر گذاشته، خود جناب‌عالی به فتح و فیروزی تمام معاودت فرموده آمده، به دار الخلافه بخارای شریف به مستقرّ سریر سلطنت قرار گرفت.

و این‌چنین هر سال بدین منوال تا به مدّت شش سال سالی یک بار و دوبار شهریار والاتبار مع قوشون ظفرکردار به طریقه سیر و سیاحت آمده، مدّت یک ماه و دو ماه ولایت مذکوره را محاصره نموده زراعتهای بودگی را خورانیده، آبهای انهار را به دریا غلطانیده مراجعت می‌فرمود.

و در این مدت بهادران صاحب جرأت آدم شوندگان ولایت شهر سبز به مرور ایام به امیدواری تمام به دولتخانه عالی به آستان مراد رسان رفته، از مرحمت و مهربانی خاقانی سرافرازی یافته، در سلک غلامان دربار عالی جایگیر گردیدند.

بعد از گذشتن شش سال در تاریخ سنه ۱۲۶۶ بود که خواجه قل مفسد بدنهاد در حالت بغی و فساد از تنگدلی که به آن عارض گردیده بود به کسل سل مبتلا گردیده، ودیعت حیات را به مقتضای اجل موعود سپارید. إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ.

بعد از ارتحال آن نکبت مآل برادرش- اسکندر دادخواه کینه‌خواه- به جای آن گذشته جانشین شده، در مسند حکمرانی نشست. پس اسکندر دادخواه گمراه نیز خود را اسکندر ثانی لقب کرده، به وهم تا به شش سال دیگر در برابر شاه سلیمان دستگاه رستمانه

تردّد می‌نمود. از کثرت کش و فرخش و فرخاش آنچنان ولایت کیش جنّت روش که روضات الجنّات، نمونه‌ای از دو تکاب آن می‌باشد، به واسطه قلع و قمع و محاصره دو رود از او به سبب کثرت مخالفت و تاز و باز به ویرانی رونهاده، آنچنان بلاد فردوس‌نشان، جغد آشیان گردید. کسانی که خود را از این دار المحن فساد آماده بیرون کشیدند به روشنایی عالم دار السلام رسیده جان به سلامت بردند و آنانی که از روی اندیشه‌کاری دل از وطن مألوف ناکنده به این دیار استقامت ورزیدند به حسرت نان، جان می‌سپردند.

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۳۰

نظم

کهن سامان مردم شد به تاراج چو ماه نو به نان گشتند محتاج

فتاده اغنیا با جان تلاشی‌فقیران را کجا باشد معاشی القصّه برنا و پیر با سوز و ناله و نفیر، آیت الفرار خوانده، از روی لاعلاجی از درون شهر «کتاب» به صد شتاب برآمده می‌رفتند. اکثر ایشان از صغیر و کبیر به منزل مقصد نارسیده در اثنای راه جان به حسرت نان می‌بردند.

القصه امیر صاحبقران خلافت مکان تا به گذشتن مدت دوازده سال بدین منوال ارتکاب جانب دیگر ناکرده، اندیشه خاطر همایون عالی را به بالای شهر سبز صمیمی نموده همگی همّت و حوصله را بر آن بلاد صرف می‌نمود. لاجرم مدت محاصره بلاد مذکور کمابیش به دوازده سال رسید و در سال سیزدهم که فی سنه ۱۲۷۲ بود که در اوّل بهار فرخ آثار، شاه ظفرکردار ذوی الاقتدار، با لشکر جرّار به دستور هر ساله در بالای آن دیار رسیده، اولا- مرتبه ایلچی فرستاده اسکندر دادخواه کینه‌خواه مفسد را از برای برآمده، دیده انقیاد نمودن هرچند ترغیب فرموده و نصایح مشفقانه کرد به آن بدبخت قبول نیفتاد و نیز نزدیکان او دربرآمده دیدن او راضیگی نمی‌دادند. آن بدبختان بدطینت باوجود همین‌قدر محنت و مشقّت مرده خودها را به نظر عیان مشاهده نموده، برآمده دیدن را قبول نمی‌کردند.

بالأخیر امیر پاک ضمیر امرای صاحب تدبیر را جمع نموده، مشورت انداخته، گفت که مدت دوازده سال است که از روی رویّه و سلوک مسلمانی رعایت فقرا و بیچارگان این ولایت را کرده، به قلع و قمع و محاصره اکتفا نموده، بازگشت کرده می‌رویم. اکنون وقت آن آمد که به راه و رویّه سپاهیگری قدم نهاده به قدر حال و مرتبه، صاحبقرانی نموده، سعی و کوشش نمائیم شاید که به دستیاری همای همت عالی نهمت، دامن مقصد به دست امید درآید.

از این کلام فرح انجام شاه نیکونام، امرای ذوی الاحترام فرح‌آگین گردیده، زمین عبودیّت بوسیده، دو دست ادب به صدر و سینه نهاده، از این خدمت همه ارکان دولت

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۳۱

منّت‌داری نمودند.

بعد از آن به فرمان قضا جریان امیر صاحبقران ظفرتوأمان، اولا مرتبه، نامور آفاق، شاهرخ بی‌اناق، مع افواج سرباز قادرانداز، به همراهی قول قرشی و گرکی و چراغچی از جانب غربی ولایت، امارت پناهان ایالت آگاهان، ابراهیم بی‌پروانچی و عادل پروانچی مع قوشون سمرقند و ارگوت و پنجه کنت و اورمیتن با ضم حکّام ذوی الاحترام میانکالات مع لشکریه آن سرحد از جانب شمال «کتاب»، حاکمان یکّه باغ و خزار و حصار بایسون و شیرآباد مع تومانات خودها از جانب جنوبی شهر، جناب‌عالی مع عسکر ظفرپیکر بخارا و قراکول و چارجوی با ضم قراچریک تمامی قلمرو از جانب شرقی ولایت بدین دستور لشکرها را از چار جهت مرتب نموده، آراسته یسو بسته، همه در یک وقت و در یک زمان اتفاق نموده، ابتدا از چار جانب ولایت به توپ غنبورک شلنگ نموده سورن انداخته قدم جرأت و مردانگی پیش نهادند.

سپهسالاران حشمت‌جاه و مبارزان شجاعت آگاه به تیر و تفنگ دشمن نگاه ناکرده از هر طرف به قره قورغان و سنگر رخنه انداخته، آنچنان بلاد عریض و طویل را در آن واحد به قهر و غلبه مسخّر نمودند. اولا مرتبه از شهر پیشتر ولایت «کتاب» فتح الباب گردیده به دست درآمد. در این حالت گیر و دار، اسکندر دادخواه مفسد بدکردار مع هواخواهان نابکار خود از روی دهشت و هراس سراسیمه‌وار جنگ و گریز کرده، به شهر درآمده، قبل شده، دروازه شهر را به روی سپاه منصور کشیده، حصاری گردید. فقرایان ولایت، آن مفسد بدبخت را میانه‌گیر کرده گفتند که اکنون به مایان بدین لشکر بی‌کران مقاومت نموده، تاب جنگ و جدال و حوصله فرخاش و قتال نمانده است. اگر برآمده پادشاه ظفرپناه را دیده دعا نموده به درستی رکاب‌بوسی نمایی خوب است و الّا همه اتفاق نموده دست و گردنت را بسته به خودها دست‌آویز کرده پادشاه را برآمده می‌بینیم.

اسکندر دادخواه ملاحظه نمود که غیر از برآمده دیدن معالجه دیگر ندارد زیرا که قافیه مردم بسیار تنگی کرده، کارد به استخوان فقرا رسیده است. از روی ناچاری و لاعلاجی آن مفسد بدنهاد تن به تقدیر ازلی نهاده به پای پیاده، شمشیر به گردن آویخته مع اتباع و

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۳۲

اولاد و برادر و قبایل خودها از شهر برآمده، رکاب ظفر انتساب همایون عالی را بوسه داده، به جمال جهان‌آرای دارای زمان مشرّف گردیدند.

حضرت اعلی مکان صاحبقران زمان، به زبان فصاحت بیان شکرفشان از روی اشفاق خسروانی لطف نموده، فرمود که ما را از بدایت حال تا بدین حال درباره شمایان از روی خویشی و تباری که کنگس و منقت فرزند یک پدر و میوه یک درخت می‌باشند، بجز شفقت و مرحمت و نیکخواهی چیز دیگری در خاطر آیینه مظاهر عکس‌پذیر نبود.

سبب چه بود که در مقابل این همه نیکیهای ما از شمایان افعال ناشایسته و اقوال نابایسته و گردنکشیهای بیهوده به عالم ظهور دایما برغم ضدیت ما قدم نهاده به جناب ما تصدیع و تشویش فراوان روا داشتید؟ در برابر سخنان شاه والاجاه شفقت‌پناه، اسکندر دادخواه گمراه مع اتباع خود، همه از بدکرداری خودها از کمال خجالت و شرمندگی بلکه از روی دهشت و ترسندگی سر فرود آورده، اشک از دیدگان می‌باریدند.

فرمان لازم الاذعان صدور یافت که اسکندر دادخواه را مع اتباع و قبایل آن، سرکاران درگاه عالی سرانجام نموده مع کوچ و کورن کوچانیده به بخارای شریف برده، فراخور احوال هرکدام حوالی خوب و منزلهای مرغوب مقرّر می‌نمایند.

حسب الفرمان عالی فی الفور مباشران کار به کارسازی این جماعت صاحب اضطرار مقیّد گردیده، عرّاده اشتر بر قطار تردد نموده، دفعتا نامبردگان را خانه‌خیز، بوریا پیچ کرده کوچانیده، به جانب بخارای شریف گرفته راهی شدند.

بعد از اوزاد کردن اسیران، امیر صاحبقران ظفراقتران مع جماعت دولتخواهان از آن لشکرگاه به صد حشمت و جاه کوچ کرده، کوس و گورکه فرو کوفته، ظفر در رکاب، نصرت در عنان به جانب منزل مقصد روان گردیده، آمده داخل ولایت شده در آق سرای که نشیمنگاه امیر تیمور گورکانی است، نزول اجلال ارزانی فرمود. ارکان دولت و امرای ذی‌شوکت دست به دعا برداشته فاتحه مبارکبادی و تهنیت را به تقدیم رسانیدند. به فرمان خسرو کامران سعادت‌نشان صدای کوس اقبال و شادیانه فرح مآل، غلغله طرب و نشاط بر سامعه صغار و کبار و ارباب سکوک و افکار اهل روزگار رسانیده فقرا و فضلا و

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۳۳

ایل و اولوس آن ولا، فریق‌فریق، فوج‌فوج آمده، جناب‌عالی را دعا می‌نمودند. امیر جهانگیر بیضا ضمیر بدکرداری آنها را از خاطر عاطر محو فرموده، صغیر و کبیر و برنا و پیر را به فراخور احوال هرکدام الطاف سلطانی را شامل حال و قرین آمال آن جماعت کرده، درم و دینار، خلعت و دستار کرم فرموده، سرشار و سرافراز می‌نمود. و اینچنین جناب‌عالی حضرت خلافت مرتبت تفقدات و

نوازشات پادشاهانه را فراخور احوال هر یک از امرای نامدار و سپهسالاران ذوی الاقتدار و بهادران رزم‌آزمای و جان‌سپاران دشمن‌ربای داشته، همه را به منصب جلیل القدر منصوب گردانیده، به انعامات بی‌کران و به عواطف و احسان ممنون و مسرور و مبتهج ساخته، سرفرازی بخشید.

بعد از انتظام امور مملکت به فرمان شهنشاه والا حشمت، منشیان بلاغت‌شعار و کتّاب براعت‌آثار، به کلک لطایف نگار، ظفرنامه‌ها بوپرداختند و مبشّران برق سرعت را بر اطراف و اکناف عالم روان ساخته، روزی چند در آن اولکای جنت‌فرسای روح‌افزای توقّف فرمود. بعد از آنی که سرانجام مملکت به مقتضای خاطرخواه شاه جهان‌پناه گردید، به فرموده سلطان صافی ضمیر صاحب سریر، سرادق اقبال را فراشان چابک دست نیکوکار، بر اشتران بختی بار کرده، از آن سرزمین فرحت‌آیین مراجعت نموده، رو به مکان مقصد نهاده، روان گردید و لشکر نصرت‌اعتبار در رکاب امیر بختیار معا توجه نموده، اعلام ظفر انجام مراجعت را به جانب قبّهٔ الإسلام فاخره بخارای شریف افراشته، منزل و مراحل طی نموده غبار موکب مبارک‌اثر توتیای بصر اهالی و موالی مستقرّ سریر خلافت مصیر گردیده، با تجمّل از حدّ افزون و با شوکت از قیاس بیرون داخل بخارای شریف گردیده، در نیکوترین هنگام شهنشاه معدلت انجام نیکونام به ارگ اعلی و به پایتخت والا که مستقرّ سریر سلطنت است قرار گرفت.

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۳۵

گفتار در ذکر وفات نمودن عیسی دادخواه یوز و به جای آن به فرمان عالی امیر صاحبقران عبد الغفار بیگ یوز به ولایت اوراتپه حکمرانی نمودن.

پس از اندک فرصت به خواهش اشرار ایلاتیه رستم بیگ یوز به مدد خدایار خان خوقندی به ولایت مذکور آمده فرمان‌فرما گردیده، فتنه و فساد برپا نمودن آن بدین سبب دیگرباره لشکرکشی کردن شهنشاه اسکندر دستگاه در بالای ولایت اوراتپه و فتح آن بلاد به قهر و غلبه و به قتل رسیدن رستم بیگ یوز به دست پادشاه صاحب فیروز بر خاطر ارجمند محبّت پیوند دانش‌پژوهان پوشیده نماند که چنانچه که سابق برین مذکور و مسطور گردید که بعد از آن حال عقیدت مآل، بردی‌یار ایشیک آقاسی یوز، جناب‌عالی، اسحاق بیگ بی‌منقت را در ولایت اوراتپه به حکمرانی منصوب گردانید بعد از یک سال بنابر خواهش ایلاتیه به جای آن، عیسی دادخواه یوز را به حکومت ولایت اوراتپه سرافرازی بخشیده، تا به سرحدّ ولایت خجند فرمان‌فرما گردانید. از بس که مشار الیه دیرنده تکیه بر آستان مراد رسان کرده، حلقه غلامی به گوش جان افکنده، از مرحمت و مهربانی جناب‌عالی امیدواری داشت، بعد از آنی که به یرلیغ بلیغ لازم- الامتثال مفتخر گردیده، در آن ولا مدت یک سال صاحب اختیار گردید. بعد از یک سال به سخنان غرض‌گویان هراسی از جانب امیر صاحبقران به دل آن طاری گردیده، به شیر علی خان خوقندی خط و خبر کرده، مع کوچ و کورن بدان ولا بدر رفت. به حکم قضا

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۳۶

و قدر آن خیره سر را در آن ولایت پرشوروشر مسلمان قل قبچاق خدا بیخبر، به اندک سببی به قتل رسانید. بعد از وی عبد الغفار بیک یوز به حکومت آن ولایت سرافرازی یافت و در همین تاریخ مسلمان قل مفسد قبچاق را نیز از وجه فتنه‌جویی آن به جوانب اندجان به قتل رسانیدند. بعد از گذشتن اندک فرصت شیر علی خان نیز از پی آن شوربختان به صد حسرت دامن افشان به جانب آخرت خرامید. بعد از وی حکومت ولایت خوقند به خدایار خان نام پسر آن رسیده، به خواهش ایلاتیه آن ولا، حکمران و فرمانفرما گردید. از بس که در این مدتها پادشاه ظفرپناه در بالای کیش جنت‌روش، مشغولی نموده، وقوع حوادثات ممالک فرغانه زمین به خاطر عاطر مبارک عالی خطور نکرده بود. از این وجه بر آن سرحد تا به حدود دشت قپچاق و به ایلاتیه‌های قرغز و قزاق و قلماق تذبذب بسیار واقع گردیده، انقلابات از حدافزون رویداد شده، از سپاه تا فقرا و ایلاتیه آن ولا پانزده بیست هزار کس به قتل

رسیده بودند. و در تاریخ سنه ۱۲۷۶ بود که رستم بیک یوز به اعانت خدایار خان خوقندی و به خواهش مردم اشرار ایلاتیه، به ولایت اوراتپه متصرف گردیده، عبد الغفار بیگ یوز را مع زن و بچه‌اش از ولایت برآورده، فرستاد. آن بدبخت نکبت‌نشان خود را رستم دستان انگاشته به هر جانب دست‌درازی کرده، سلسله‌جنبان فتنه و فساد گردید. بعد از رویداد این واقعات امیر والا صفات را هر تار مو در بدن مبارک چون نشتر آبدار گردیده، فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امرای والاجاه و حکّام حشمت پناه مقدّمه سپاه ظفرانتباه را به صوب ولایت استروشن کشند.

موافق فرمایش عالی بعد از درستی اسب و اسباب نوکریه، میران مأمور بی‌استحاله مع لشکر ظفرپیکر از هر سو و از هر قلاع و قصبات رو به سوی سغد سمرقند نموده، راهی شدند. خود جناب‌عالی نیز مع معسکر نصرت اثر بخارا، لوای والای شوکت‌نما را جلوه داده در اسعد ساعات و در ایمن اوقات بر اشهب تیزگام زرّین لگام سواری نموده، ظفر در رکاب، نصرت همعنان، رو به راه مقصد نهاده طی مراحل فرموده، روانه گردیده، بدین راه و روش به ولایت سمرقند فردوس مانند رسیده، بزرگان ولایت را زیارت نموده، از آنجا به فرّ اقبال رایت برافراخته، روان گردیده، هیچ‌جا توقف ناکرده، به ولایت دیزق

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۳۷

رسیده از آنجا گذشته به قصبات یام و زامن رسیده، قورغان مذکوره را در پیش نظر انور عالی نیاورده، از آنجا نیز بی‌تحاشا گذشته، به دستور سابق میمنه و میسره و قلب و جناح را آراسته نموده، رسیده در موضع جوی لنگر فروذ آمده، جناب‌عالی اوّل نصیحت و آنگاه فضیحت گفته، یکی از محرمیه را حامل مبارکنامه عالی گردانیده زبانی را نیز از هر امور به محرم مذکور سپارش فرمود، به پیش رستم بیگ‌یوز فرستاد.

بعد از ورود محرم مذکور به رستم بیک‌یوز مبارکنامه عالی را داده لسانی را نیز بر وفق فرمان گرامی سپارش نمود. رستم بیگ یوز را که پیمانه اجل به زهراب شقاوت لبریز گردیده بود، هر آیینه از روی غرور و پندار، آن بخت برگشته بدکردار از خواب بدمستی بیدار نگردیده، بی‌ادبانه به محرم مشار الیه رویه آغاز نموده در کمال بی‌اندیشگی باز گردانید.

بعد از آنی که محرم مذکور مأمور به درگاه عالم‌پناه رسیده، آنچه از رستم بیگ یوز شنیده خود را عرض بندگی نمود. جناب امیر صاحبقران ظفراقتران بعد از استماع سخنان آن از آن منزل به فرّ اقبال، بی‌اهمال کوچ نموده، به باغات ولایت اوراتپه رسیده، به فرمان قضا جریان امرای ظفر توأمان مع گردنکشان کوس و گورکه زنان جوشان و خروشان، اطراف ولایت اوراتپه را چون حلقه نون تنگ گرفتند. در این حین رستم بیگ یوز به همراهی سپاه قرق یوز خواست که به دهنه باغات برآمده بدین سیلاب بلاانگیز سدّ راه شود، میسّر نشد. لشکر فیروزی اثر به فرمان پادشاه دین‌پرور به جای مجهول فروذ آمده خیمه و خرگاه و اثاثه بارگاه را به خرگاه ماه رسانیدند. در مدّت دو روز آن بخت برگشته بدروزی دون را از درون و بیرون در برآمده دیدن شاه ذوفنون ترغیب فرمودن قبول نیفتاد. بالأخیر به فرمان شهنشاه زمان، اسکندر دوران، روز سیم آنچنان ولایت سدّ ثغور را به اندک توجه به قهر و غلبه تسخیر نموده، رستم بیگ یوز را مع اتباع و هواخواهان آن به قتل رسانیده، فقرا و فضلا و ایل و اولوس آن ولا را از روی اشفاق خسروانی از قتل و تاراج معاف فرموده، در آن سرزمین سه روز آرام‌گزین استراحت گردیده از آنجا نیز بنابر خواهش و مشورت دولتخواهان، به جانب ولایت خجند کوچ

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۳۸

نموده، محاذی نوقوش تیگرمان را مضرب خیام نیکوانجام گردانید، در اینجا خبر رسانیدند که خدایار خان خوقندی آمدآمد پادشاه ظفرآگاه را شنیده مع لشکریه خود در ولایت خجند ایستاده نتوانیسته مقدار پنج شش هزار آدمان کاردان کاردیده را در خجند ایلغر گذاشته خود آن مع بقیه لشکری در حدّ استعجال از آنجا گذشته از وجه سرشته سرانجام ولایت خوقند بدر رفته است.

الغرض شهنشاه دوران ظفر توأمان، از اطراف قصبات نوقوش تیگرمان کوچ فرموده از بیرون خجند گذشته، رفته در موضع اسفسار

در بالای راه خوقند نزول اجلال ارزانی فرمود. و از آنجا قوشون ظفر مشحون را اونک و سول مرتب فرموده، ولایت خجند را محاصره آت قماوی فرموده، از هر جانب سورن می‌انداختند.

و نیز در این مدت محاصره خجند، هرروزه به نوبت یک بولک لشکر ظفرپیکر به امر عالی مبادرت نموده تا به حدود بیش اریق و کان بادام تاز و باز نموده می‌آمدند.

خلاصه کلام اینکه بعد از تمادی دوازده روز استقامت به مشورت خیرخواهان دولت از بالای خجند مراجعت فرموده، در اثنای راه یرلیغ حکومت قصبات نوقوش تیگرمان را به قناعت بی‌ارزانی فرموده، و از آنجا مسافت قطع فرموده، داخل ولایت اوراتپه گردیده، به صوابدید امرای دولت عقیدت آگاه دولتخواه، بازار بی را به حکومت ولایت مذکور سرافرازی بخشیده، بعد از آن از آنجا به فرّ اقبال بی‌اهمال کوچ کرده، منزل به منزل مسافت را به قدم مسارعت طی نموده، در نیکوترین هنگام فرح انجام به پایتخت بخارای شریف که مستقرّ سریر سلطنت است رسیده، قرار گرفت. اهالی و موالی ولایت در آن روز به جمال مبارک مشرّف گردیده جناب‌عالی را دعا نمودند.

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۳۹

گفتار در ذکر لشکر فرستادن شاه طهران دیگرباره در بالای مرو شاه جهان و شکست یافتن لشکر غجر به امداد شاه والاگهر

بر ضمایر خورشید مظاهر نکته‌سنجان پوشیده و مستور مباد که دیگرباره هم در این تاریخ مذکور که فی سنه ۱۲۷۶ بود که شاه طهران لشکر بی‌کران به امید به دست درآوردن ولایت مرو شاه جهان و به جهت مسخر نمودن ایلاتیه اطراف و جوانب آن روانه نمود. حمزه خان نام سپهسالار نامی را سردار و سرآمد لشکر مذکور گردانیده، فرمایش نمود که ولایت مرو شاه جهان را مع ولایتهای اورگنج و نیز سراپای ایلاتیه ترکمنیه را مسخّر نموده، تا به سرحدّ امّ البلاد بلخ تا به لب دریای آمویه به تحت تصرّف درآورده، از فتنه و فساد ترکمنیه خاطر خودها را جمع نموده همه را یک تن نموده مراجعت می‌نمایی. پس به فرموده شاه طهران مقدار چهل هزار لشکر جرّار خنجر گذار از تمامی قلمرو ولایتهای آن در محاذی مشهد مقدّسه جمع گردید. از این مجموع بیست هزار سرباز قادرانداز به همراهی هشتاد توپ غنبورک همه را مع اسباب آتشخانه تیاری نمود.

پس سلطان مراد خان نام- حاکم مشهد مقدّسه- به حکم شاه طهران به همراهی حمزه خان مذکور بر این لشکر نامزد و سرآمد گردیده، از مشهد مقدّسه برآمده در ولایت مرو رسیده بودند که چهل هزار ایلاتیه تکّه از روی وهم و هراس به درون ولایت مرو قبل گردیده همه آنها از صغیر و کبیر و از برنا و پیر دل به مرگ نهادند و لیکن جماعت سارق و سالور که سلسله جنبان این حادثه گردیده بودند، در این وقت به لشکر مذکور استقبال نموده، پیروی می‌کردند. از بس که کلانان هردو جماعت مذکورین دشمنی که به جماعت تکّه داشتند به شاه طهران خط و خبر کرده لشکر مذکور را طلبیده آورده بودند.

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۴۰

القصه تا به مدت یک ماه کما بیش محاصره ولایت مرو امتداد یافت. در این مدت ایلاتیه سارق و سالور به لشکر غجر از وجه آب و علف و اورده بازار نگهبانی نموده خدمت می‌کردند. و لیکن جماعت ترکمنیه تکّه زن و مرد دل به مرگ نهاده از حیات منقطع نموده دایم الاوقات از چار جهت به لشکر غجر برابر زنی کرده، تلاش و فرخاش و کوشش و کشش می‌نمودند. چنانچه که در وقت آمدآمد لشکر غجر جماعت تکّه به جناب عالی از این وجه التماس نموده، عرض بندگی کرده بودند. امیر پاکدین عدالت آیین ان شاء اللّه در وقتش اعانت خواهیم نمودن گفته، به آنها جواب مطلق فرموده بود. چنانچه که بعد از گذشتن یک ماه هردو جانب بلکه هر سه جانب به ستوه آمدند. بدین وقت درماندگی امیر صاحبقران ظفراقتران سراپای قوشون دو رویه لب آب را مع طلبکاران غزا و نیز چند سردار نامدار را فرمایش نموده و نیز تصحیح روایت غزا را به مهر مفتیان شرایع بنیان مزیّن فرموده، مع مبارکنامه عالی به نام

هر سه جماعت ترکمنیه به دست قاصدان چابک سرعت داده فرستاد. به مبارکنامه همایون مرقوم فرمود که باید دانیست که مردمان ایران شیعه مذهب است، جماعت اوزبکیه ترکمنیه اهل سنت و جماعت می‌باشند، باید که به رسیدن قوشون ظفر مشحون ایلاتیه تکّه و جماعت سارق و سالور همه متفق گردیده، غزای غیر دین را به خودها واجب و لازیم دانسته، بلکه فرض العین و عین فرض شمرده، همه یکباره از خدا طلبیده حرب و ضرب می‌نمایید.

بعد از رسیدن مبارکنامه عالی همچنان‌که رویداد الهام غیبی است، بر وفق فرمایش عالی هر سه فریق ناموافق به یکدیگر متفق گردیده، به رسیدن لشکر منصور گویا که روح تازه در بدن آنها دمیده، غبار کدورتهای دیرینه از دل ایلاتیه برداشته شد، همه آنها یکدل و یک زبان گردیده مع قوشون نورسیده شبی از چار حد قوشون قزیلباشیه شبیخون آورده، تکبیرگویان همه دست به قبضه شمشیر خودها کرده، یکباره درافتادند. از بس که قلم قدرت از روز ازل به انهزام آن جماعت ضال بدسگال رفته بود چنانکه گفته‌اند که:

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۴۱

نظم

کسی را که ایزد کند یاوری‌که از غیب آید ورا رهبری به یک حمله جمله لشکریه ایرانی روی به ویرانی آورده، همچنان خزینه و دفینه و خیمه و خرگاه و اثاثه و بارگاه را مع مال و مواشی و توپ و توپخانه و اسباب آتشخانه جا به جا پرتافته، چون بنات النعش از لشکرگاه برآمده، به هر طرف منتشر گردیدند.

اولا مرتبه، جماعت ترکمنیه و طلبکاران اوزبکیه دست به شمشیر کرده، به قتل و قتال اشتغال نمودند. چندانی که ملک از بام فلک تحسین و آفرینها می‌نمود. ثانیا مرتبه، بقیهٔ السیف را اسیر کرده گرفته، جمع نمودند. مقدار بیست هزار نفر زیاده‌تر بندی شده، به قلم درآمد بعد از آن تا به سه روز گریختگان را تعاقب نموده از تحت خامهای ریگ و از بن بته‌ها بیابان بعضی را نیم مرده، بعضی را زنده یافته مع اسب و اسلحه آنها را گرفته به دست درآورند. از این جمع قوشون بی‌کران، کس اندک گریخته، خلاص خورده، به وطن خودها رفته‌اند. تمامی اسباب و انجام در کاری جماعت شیعه به دست ایلاتیه افتاده بود. بعد از سرانجام کار، اسیران به دست افتاده را جمع نموده، همه را به هر جماعت موافق رسمیه تقسیم نموده، به هر جانب برده بیع و شرا نمودند. بهای هر برده به ده طلا و پنج طلا رسیده بود. بلکه در بعضی مواضع به گاو و خر هم معاوضه نمودند. این حادثه غریب نیز یکی اثرات شرف صاحبقرانی بود که در زمان شهنشاه دوران، اسکندر زمان به عالم وقوع آمد.

در همین تاریخ مذکور خدایار خان خوقندی از ولایت خود خارج گردیده تکیه به دولتخانه عالی کرده سر بر آستان مراد رسان آمده نهاد. پس همگنان را پوشیده نماند که خدایار خان خوقندی چند وقت به غرور و دولت خود مغرور گردیده، به امیر صاحبقران بی‌ادبی نمودن آغاز نموده، اکثر و اغلب به ایلچی و تواچی و غلامان دربار عالی صاحبقرانی بعضی وقت استیزه‌کاری می‌ورزید و گاها از روی کم‌فطرتی به حاسدان دولتخانه موافقت می‌نمود، چنانچه شاهد این مقال سراسر اجمال اینکه به رستم بیگ یوز اعانت نموده، باعث یک جهان فتنه و فساد گردید. امیر صاحبقران

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۴۲

سعادت‌نشان بعد از آنی که در مورد فتح بلاد استروشن از بالای خجند معاودت فرموده آمده به قبّهٔ الاسلام بخارای شریف به مستقرّ سریر خلافت مصیر قرار گرفت. مله خان نام برادر خدایار خان خوقندی را جماعت قرغز قبچاق به خانی برداشته، ولایتهای اندجان و مرغینان و نمنگان را مع سایر قصبات آن سو مسخر نموده، آمده ولایت خوقند را محاصره نمودند. اکثر از سپاه خوقند نیز به بیرونی همزبان شده ویرانی نموده، مله خان مذکور را داخل ولایت نموده، به تخت سلطنت نشانیده مله خان مذکور به وساطت اعیان مملکت خدایار خان را از ولایت برآورده، بدرقه کرده، فرستاد. خدایار خان نکبت‌نشان مع چند نفر ملازمان و با یک برادر خود

مصلحت کدام جانب رفتن را نایافته، از روی لاعلاجی به ولایت اوراتپه آمده، داخل شد. بازار بی‌حاکم اوراتپه از ولایت اخراج شده آمدن خدایار خوقندی را به خدمت جناب‌عالی به دربار گردون‌مدار عرض بندگی کرده فرستاد. جناب‌عالی به مبارکنامه همایون اشارت فرمودند که درستی آن را کرده به این جانب روانه نمایند.

بعد از رسیدن مرحمت‌نامه فی الفور بازاربی حسب الفرمایش عالی کم و کاست اسباب و انجام خان خوقند را تیاری نموده، از هر وجه دل‌آسا کرده، روانه جانب بخارا نموده، فرستاد.

بعد از آنی که خدایار خان مذکور به بخارا رسیده به استعساد بساط بوسی فایز گردید، جناب‌عالی خان مشار الیه را به سخنهای چرب و شیرین دل‌آسا نموده به منزل مرغوب مقرّر فرموده از اشفاق خسروانی از هر وجه مسرور و مبتهج گردانید.

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۴۳

گفتار در ذکر ارتحال حضرت خلیفهٔ الرّحمان ظلّ السّبحان اعنی جناب امیر صاحبقران ظفر توأمان از این دار المحن جهان فانی به سوی دار البقای سرای جاودانی

بر ضمایر بیضا نظایر صاحبان دانش و بینش پوشیده و مستور نماند که در تاریخ فی سنه ۱۲۷۷ بود که مزاج شریف و عنصر لطیف شهریار والاتبار از نهج اعتدال انحراف پذیرفته، چنانچه که مدت یک و نیم سال اما بیش آن شاه عاقبت‌اندیش به کسل ناگوار دوچار گردیده، اطبّای حاذق هرچند به دوا کوشیدند مفید نیفتاد، و نیز حضرت ظلّ اللّهی جهان‌پناهی دایما از سیر و سیاحت نیاسوده خانه زین را ابرام گزین خود گردانیده، بزرگان متقدّمین و متأخّرین اطراف و جوانب طواف می‌نمود. خصوصا در زمستان آخرین که یاد از سردیهای زمهریر می‌داد، در آنچنان زمستان امیر جلالت‌نشان از روی بی‌طاقتی که به طبیعت مبارک عارض گردیده بود و نیز جناب‌عالی آبادی سراپای دو رویه لب دریای آمویه را به نظر عیان مشاهده نفرموده بود، بناء علیه رأی عالم‌آرای دارای زمان بر آن تقاضا نمود که به جانب ولایت چارجوی از دریا عبور فرموده از آن سوی دریا لب‌لب دریا رفتی تا به ولایت کرکی منزل به منزل طی نموده، اشرار ایلاتیه را تحقیق فرموده، معاودت نماید. پس بر این نیّت صافی طویّت شهنشاه با حمیّت اراده سفر مبارک را به خاطر عاطر جزم نموده مع جماعت یساولان و فرقه محرمیه و به همراهی دو فوجی سربازان به درآمد چله کلان زمستان پا به رکاب اشهب برق بیان نهاده از گذر چارجوی گذشته، یک هفته در بلاد چارجوی استراحت فرموده، از آنجا به دولت سواری نموده، به همراهی قوشون ظفر مشحون از لب دریا رفتار پادشاهانه نمود.

مراحل طی فرموده به ولایت کرکی رسیده و در آن ولا نیز چند روزی استقامت ورزید ...

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۴۴

و سایر آدم‌شوندگان ... اعتبار و خلعت و درم و دینار مفتخر و مسرور گردانیده به ملاطفت خسروانی سرافرازی بخشید و نیز حاکمان ... چار ولایت فریق‌فریق آمده به استسعاد رکاب‌بوسی فایز گردیده، جناب‌عالی را دعا نموده همه آنها به الطاف سلطانی به تدبیر امور سرافراز شدند بعد از آنی که به خاطر معدلت مآثر پادشاه جم‌جاه از تردّد برآسود، پس از آن در زمان نیک و در ساعت فرخنده، شاه نیکوکار از دریای زخّار ناپیدا کنار به چندین گیر و دار عبور فرموده از آنجا به سه منزل به ولایت قرشی رسیده، نزول فرمود. در آن سرزمین نزهت‌قرین، مدت ده روز توقّف فرموده، سپاه و فقرای ولایت را از مرحمت و مهربانی عالی سرشار شفقت نمود. بعده عنان کمیت جهان‌پیما را به جانب ولایت کیش جنت‌روش معطوف ساخته آن ولای جنّت‌نمای را از فرّ قدوم میمنت ملزوم خود مستفید گردانید ... اشفاق جهانبانی سرافرازی بخشید ... کتاب مدت یک ماه استقامت نمودند. بعد از آن به همین مقام نزهت انجام ... نیکو انتظام اراده فرموده از راه تخته قره‌چه گذر نموده به سه منزل به ولایت سمرقند فردوس مانند رسیده پایتخت آن ولا را رشک بتان جنّت الاعلی گردانید. سادات عظام و علمای کرام ... ذوی الاحترام گرد سمند بادپیمای شاه والاجاه را سرمه‌وار به

دیده‌ها کشیدند. در آن اولکای جنّت‌فرسای مدت پانزده روز استراحت فرموده در این مدت مذکور تمامی بزرگان ولایت را زیارت نموده از روح پرفتوح عزیزان استعانت می‌جست. کلان و خورد ولایت را علی قدر مرتبه از تفقّدات شاهانه از درم و دینار و از خلعت و دستار و از اسب و اسباب و از هر باب سرافراز گردانیده از آنجا نیز در اسعد ساعات و در ایمن اوقات امیر پاکی ضمیر والا صفات عزم دار الخلافه بخارای شریف نموده اراده فرمود. در اثنای راه حاکمان حکومت دستگاه قصبات میانکالات را به مراحم خسروانی و به مکارم سلطانی نوازش و دلجویی نموده منازل مقرری را به قدم مسارعت طی فرموده آمده به پایتخت سلطنت و مستقرّ خلافت رسیده، نزول‌اجلال ارزانی فرموده قرار گرفت. در آن روز اهالی و موالی دار السّلام فاخره بخارای شریف به شرف قدوم میمنت ملزوم پادشاه دین‌پناه مشرّف و مسرور گردیده دعا نمودند.

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۴۵

پوشیده نماند که در نزد صاحبان بصیرت و افکار، این رفتار از این شهریار والاتبار ذوی الاقتدار گویا که سفر وداع بود که به عالم وقوع آمد. بعد از استقامت ورزیده قرار گرفتن به ارگ عالی کسلی که فی الجمله در طبیعت مبارک عارض بود روز تا روز به مزاج کثیر الابتهاج غالب آمده اثر ملالت ساعت به ساعت زیاده می‌گردید.

نظم

چو می‌شد فزون دمبدم رنج شاه‌مصیبت گرفتند خورشید و ماه

چو از درد شه ناله دادی خبرز غم خلق را پاره می‌شد جگر

در آن دم که می‌زد دم دردناک‌زن و مرد را بود بیم هلاک

ز ضعف بدن شد طبیعت زبون‌نه آرام مانده نه صبر و سکون

همایون تن شاه را دفع رنج‌نه ملک و سپه کرد نه مال و گنج

ز تاب مرض چون زبون شد مزاج‌نه تخت آمدش سودمند و نه تاج بلکه از ارواح طیبه عزیزان اشارت بابشارت شده بود باوجود این حال به پرسش احوال ملک و نسق آن مشغول می‌شد و اندیشه فقرا و زیردستان می‌نمود. چون به رأی صائب دریافت که مرض قابل علاج نیست دل بر وقوع حادثه ضروری نهاده، موافق تقدیر ربّانی و قضای آسمانی به خاطر مبارک مشورتی رسیده، امرای دولت را احضار فرموده ... از سر یقظه و بیداری بلکه از وفور فطانت و هشیاری به وصیت مشغول گردید.

گفت به تحقیق می‌دانم که مرغ روح قفس قالب را شکسته پرواز خواهد کرد پناه به درگاه الهی بردم. شمایان را به لطف و مرحمت او سپاریدم، باید که رضا به قضا داده در این قضیه جزع و فزع مکنید که فایده ندارد. آمرزش مرا از خدا خواهید و روح مرا به فاتحه و تکبیر شاد گردانید، و دیگر به خاطر مبارک رسیده که من از این دار الفنا رحلت خواهم نمودن، چرا دشمنان من زنده باشند. پس در آن شب فی الفور فرمود که اسکندر دادخواه کنگس را مع اتباع آن به بالای ارک عالی برآورده به قتل رسانیده به جای مقرّری دفن کردند. در واقع گمان غالب مردم همان بود که شب رحلت جناب‌عالی و در وقت

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۴۶

سرگردانی کردارهای ناصواب از آن جماعت به وقوع انجامیده وقت را مغتنم دانسته به ولایت شهر سبز برآمده رفته سرمنشأ چندین شوروشر می‌گردید.

بعد از این وصیتها جناب امیر روشن ضمیر از ارکان دولت راضیگی طلبیده، بعده جناب قرة العین جهانبانی نتیجه دودمان صاحبقرانی توره تورانیان، نور چشم عالمیان را به امرای ذی‌شوکت سپارش فرموده، زبان به تلقین کلمه طیّبه و شهادت چندین مراتب جاری نموده، جان پاک به جان آفرین تسلیم فرمود، «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ».

نظم

دریغ آن شهنشاه گیتی‌ستان‌جم تاجبخش و سکندرنشان

دریغ آنکه دیگر نیاید چنین‌به صد قرن شاهی بدین داد و دین

دریغ آنکه دیگر نبیند سپهرنظیرش در آیینه ماه و مهر

دریغ آن خدیوند دیهیم و تاج‌کزو بود آیین دین را رواج

دریغ آن جهاندار پاک اعتقادپناه بلاد و صلاح عباد

دریغا که شاه عدالت‌شعاربرفت از سَرِ مردمان بخار ارکان دولت گریبان جان دریده، خاک حسرت به سر پاشیده و به خون دل طپیدند.

این مقدمه شب جمعه در ماه ... فی سنه ۱۲۷۶ بود. ارکان دولت اتفاق نموده، به جناب کامیاب مستطاب توره تورانیان نور چشم عالمیان سید میر مظفر خان بیان حادثه را فی الفور به عرضه درج کرده، حضّار مجلس مهر خودها را در آن عرضه نشان نموده، روانه رکاب همایون عالی گردانیدند، زیرا که امیرزاده جهانیان را به فرمان حضرت امیر مرحوم غفران‌نشان به چندین سال این جانب از وجه قرب مسافت ولایت کرمینه مستقرّ سریر سلطنت می‌بود پس قاصد فرستاده، قبیل صلوهٔ جمعه عرضه را به دستبوسی جناب عالی برده رسانید. امیر زاده جلالت‌نشان خلافت توأمان به مضمون مندرجه عرضه آگاهی یافت باوجود اطلاع از حادثه سترک از کمال مرتبه وقار جبلّی تغییر و تبدیلی به حال خود راه نداده، امیرزاده جلالت‌نشان صلوهٔ جمعه را به تأنّی به ولایت کرمینه ادا

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۴۷

نموده، زیارت بزرگان را به تقدیم رسانیده، بعد از آن ارکان دولت خود در زمان سعد و در ساعت نیک عازم رهنوردی گردیده، مسافت طی نموده، پگاه یوم شنبه آمده داخل بخارای شریف گردید. در آن روز اهالی و موالی ولایت چنانچه سادات عظام و علمای کرام و امرای صاحب احترام همه به استقبال شاه صاحب اقبال برآمده، به استسعاد رکاب‌بوسی مشرّف گردیده، جناب امیر زاده والاتبار را به چندین گیر و دار به ارگ اعلی و به پایتخت والا برآورده، قدوم میمنت ملزوم او را مبارکبادی نمودند. در آن دم فرمان لازم الاذعان نفاذ یافت که تهیّه اسباب تعزیه را مرتّب نموده، نعش مبارک حضرت امیر مرحوم غفران‌مکان را همه به دوش ادب برداشته، در بالای حوض ریگستان برآورده، صغیر و کبیر و برنا و پیر جمع گردیده ارکان صلوهٔ جنازه را ادا نموده، برداشته برده و در جوار حضرت اعلا علیه الرحمهٔ به درون دخمه ... در پلی مقبره حضرت امیر سعید سعادت‌نشان غفران‌مکان والد آن به خاک سپردند.

نظم

همه را راه همین است و همین خواهد بودبه فلک جوشی ما جای زمین خواهد بود سنّ مبارکش به پنجاه و شش سال رسیده بود. بیست ساله بود که به تخت نشست ...

فرموده سی و شش سال پادشاهی و فرمانروایی کرد و جهان فانی را بدرود نمود.

نظم

دریغا خسرو گیتی‌ستان رفت‌سکندر حشمت صاحبقران رفت

چه شد حامی شرع مصطفی راکه از دنیای دون دامن‌فشان رفت

سپاهی را توان و پشت بشکست‌رعیّت را خدیو مهربان رفت

از این دار الغرور دهر پرشورسلیمان شوکت و دارا نشان رفت

کجا شد دُرّ دریای عدالت‌ز ملک مکرمت نوشیروان رفت

همه محفوظ ظلّ شاه بودندز عالم باعث امن و امان رفت

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۴۸ میان این همه شاهان اقلیم‌از این دار المحن شاه زمان رفت القصه بعد از به خاک سپاریدن حضرت امیر صاحبقران غفران‌نشان- انار اللّه برهانه- ارکان دولت و امرای ذی‌شوکت و سادات عظام و علمای کرام همه اتفاق نموده، جلوس میمنت مأنوس امیر زاده کامکار سعادت‌یار برخوردار عالی‌تبار را به ساعت فرخنده و به زمان خجسته اختیار فرموده به قاعده و اسلوب شاهان چنگیزیه بر تخت سلطنت شاهی نشانیده، مبارکبادی کرده دعا نمودند.

نظم

خدایا ز آسیب عین الکمال‌نگهدار این شاه را لایزال

به ذاتش بده فیض و فتح و ظفربه عدلش بیارا همه خشک و تر

بماناد فرمانده و کامران‌فزون زانچه آن را شمارد گمان جناب قرّه باصره جهانداری، گوهر دریای شهریاری یوم شنبه چون لعل به کان و مانند گوهر به عمان بر تخت فیروزبخت شاهی استقرار نموده، لوای سلطنت و معدلت برافراشت. خلایق سر انقیاد و اطاعت به فرمان همایونش نهاده، زبان به دعای دوام دولت جاوید طراز ابد دمساز گشادند.

نظم

خداوندا تو این شاه جوان‌بخت‌که آمد سایه‌اش پیرایه تخت

ظلال چتر دولت بر سرش دارمراد هردو عالم در برش دار المنّهٔ للّه که ریاض دولت را گل اقبال به رشحات زلال عنایت قادر ذو الجلال در شکفت آمد و محافل نصفت و شمع افضال به دستیاری خالق نوربخش متعال، پرتوافکن جهان گردید.

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۴۹

رباعی

زین مژده که اقبال کزان سو آمددولت ز نشاط تهنیت‌گو آمد

گل بوی که باغ عشرت از سر بشکفت‌می نوش که آب رفته در جو آمد الحمد للّه تعالی و المنّه که گل آمال در چمن اقبال شهنشاه نیکوخصال شکفته گردید.

فرمان واجب الاذعان شهنشاه زمان، دارای دوران صدور یافت که نقّاره شادیانه را مع سنج و دمّامه از بالای نقّاره‌خانه در زیر این نه رواق مینا رنگ بلند آوازه گردانیدند.

ستایش با آرایش مر واهب العطایا را که قلم شکسته رقم، شمه‌ای از اوصاف پادشاه سلیمان دستگاه را در صحیفه روزگار به طریقه عجز و انکسار استحضار نمود و ذکر محامد شاه دیندار سپهر اقتدار را به زبان بی‌زبانی و به لسانی هیچ مدانی بر منصّه ظهور و در عرصه بیان آشکار فرمود. این نتایج سرایندگی همه از شرف میامن ذات با برکات قدسی صفات ایزدشناس معدلت اساس جناب‌عالی می‌باشد. وگرنه این هیچ مدان امّی را چه حدّ و یارایی که پرتو خورشید را در پرده فانوس خیال جلوه دهم و یا دریایی را در حوصله صدف گنجایش نهم. الشکر و المنّه که به عون عنایت ایزدی و به فرّ دولت همایون عالی این اجزای پراکنده به طرز فریبندگی فراهم آمد و این اوراق متفرقه به طریقه پاره‌دوزی منتظم گردید.

نظم

شکر که این نامه به عنوان رسیدپیشتر از مرگ به پایان رسید رجا از کرم نامتناهی الهی آنست که چون این جریده شرف از نام بافرجام پادشاه ممالک اسلام گرفته، هرگاه که به مطالعه و به مشاهده اهل فضل و کمال درآید در اصلاح آن کوشند و دیده عاطفت از عیب آن پوشند.

نظم

خطّ تقدیر است خالی از غلطاز غلط خالی نباشد هیچ خط

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۵۰

رجاء واثق و امید صادق است که ناظر این مرقومه راقم خاکسار بی‌اعتبار را به دعا یادآوری نمایند.

نظم

روزی که نه شادی و نه شیون ماندنه دست و قلم نه جان و نه تن ماند

در خاطر دوستان دهند یاد مراخطی که به یادگار از من ماند حضرت خالق ذو الجلال و قادر بر کمال، خورشید سعادت و اقبال و کوکب ابّهت و جلال این پادشاه نیکوخصال را از وصمت هبوط و وبال مصون و مأمون داراد. بحق حرمت محمد و آله الامجاد آمین آمین یا ربّ العالمین. به اتمام رسید این نسخه سراسر صفای دلگشا به دستخط راقم روسیاه، اللّهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات.

تمت ۱۲۷۹

خط در ورق دهر بماند صد سال‌بیچاره نویسنده که در خاک رود

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۵۱

فهرستها

۱. فهرست اعلام

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۵۹

۲. فهرست جایها

ظفرنامه خسروی، ص: ۲۶۰

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف

مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».